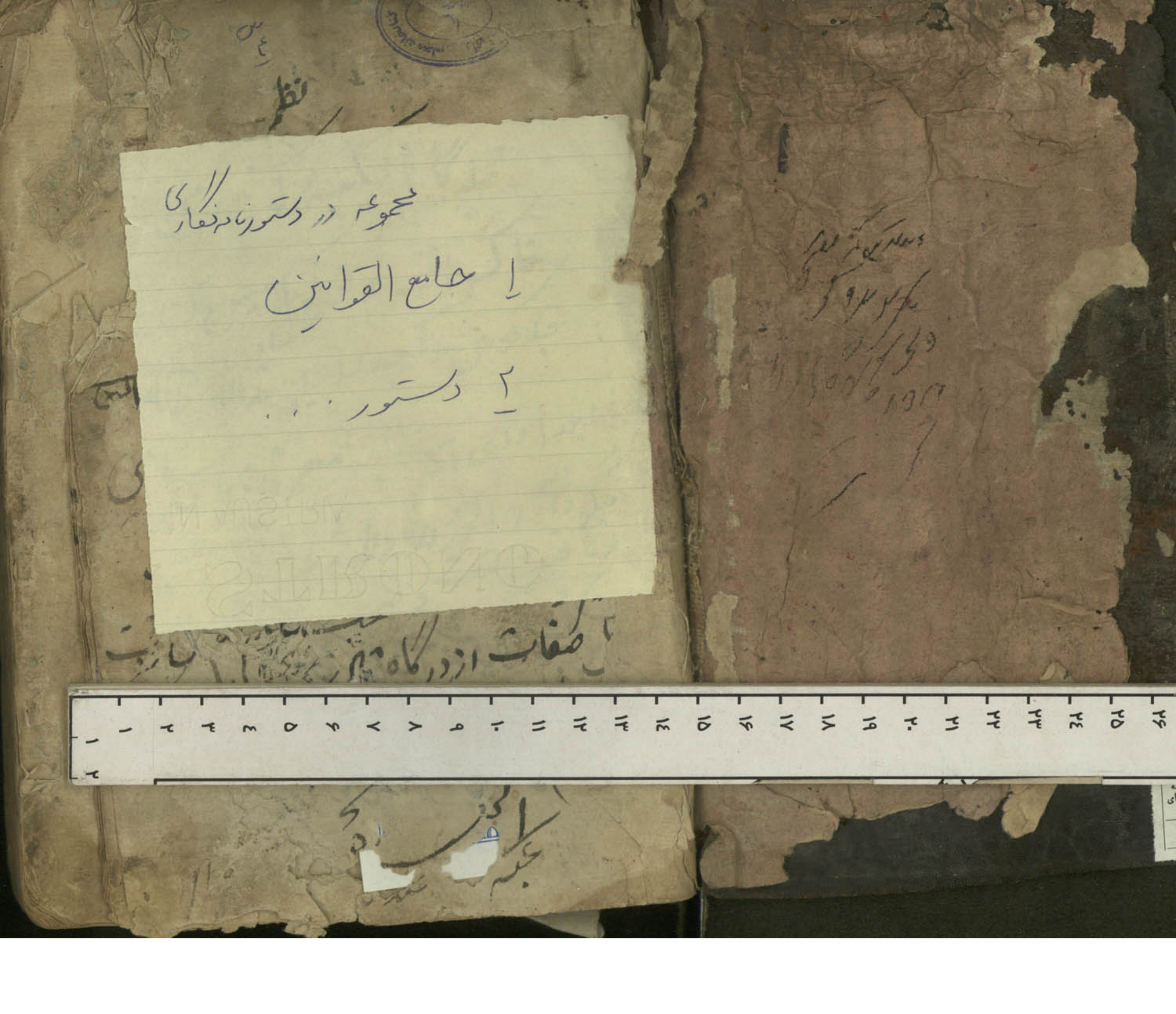
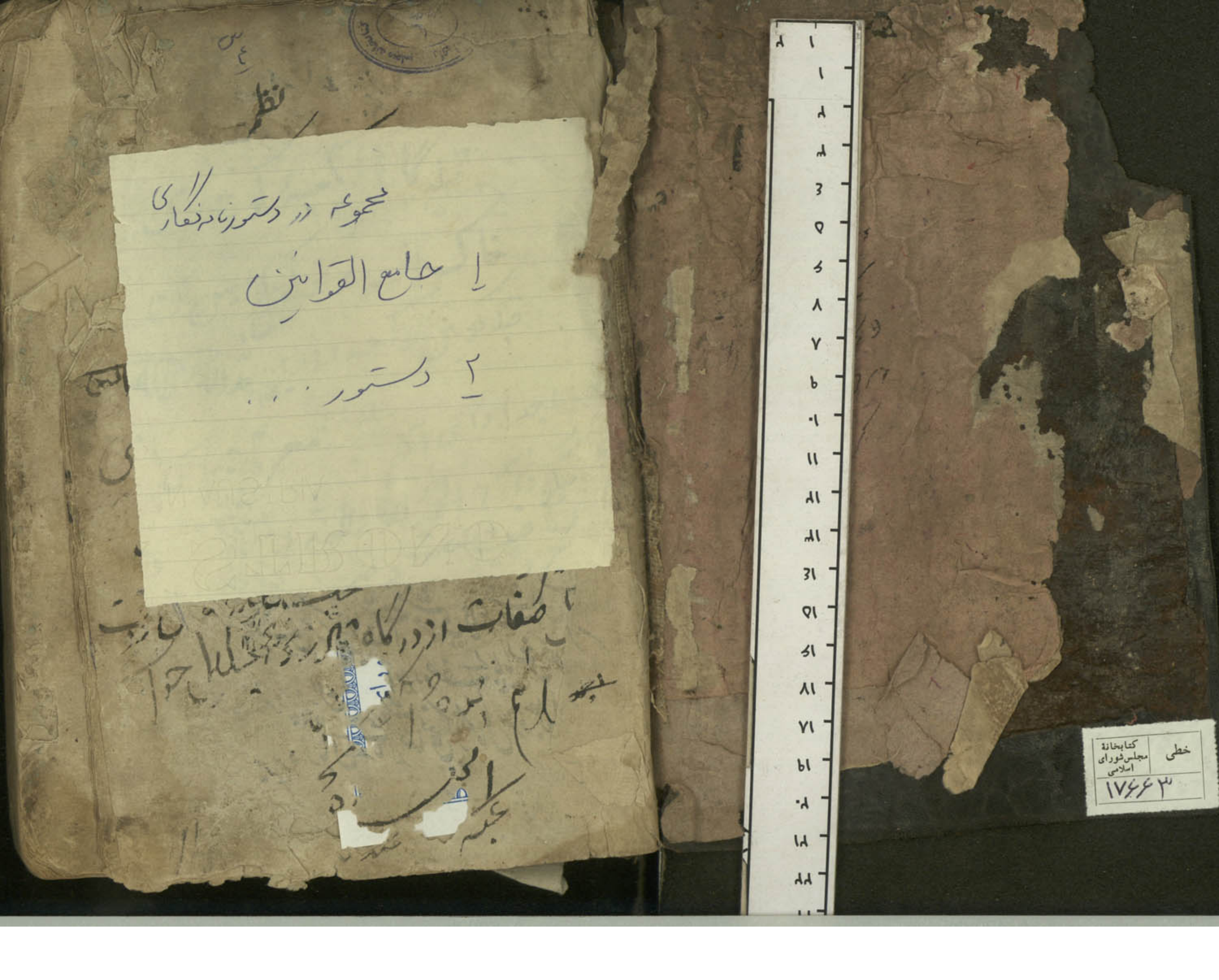
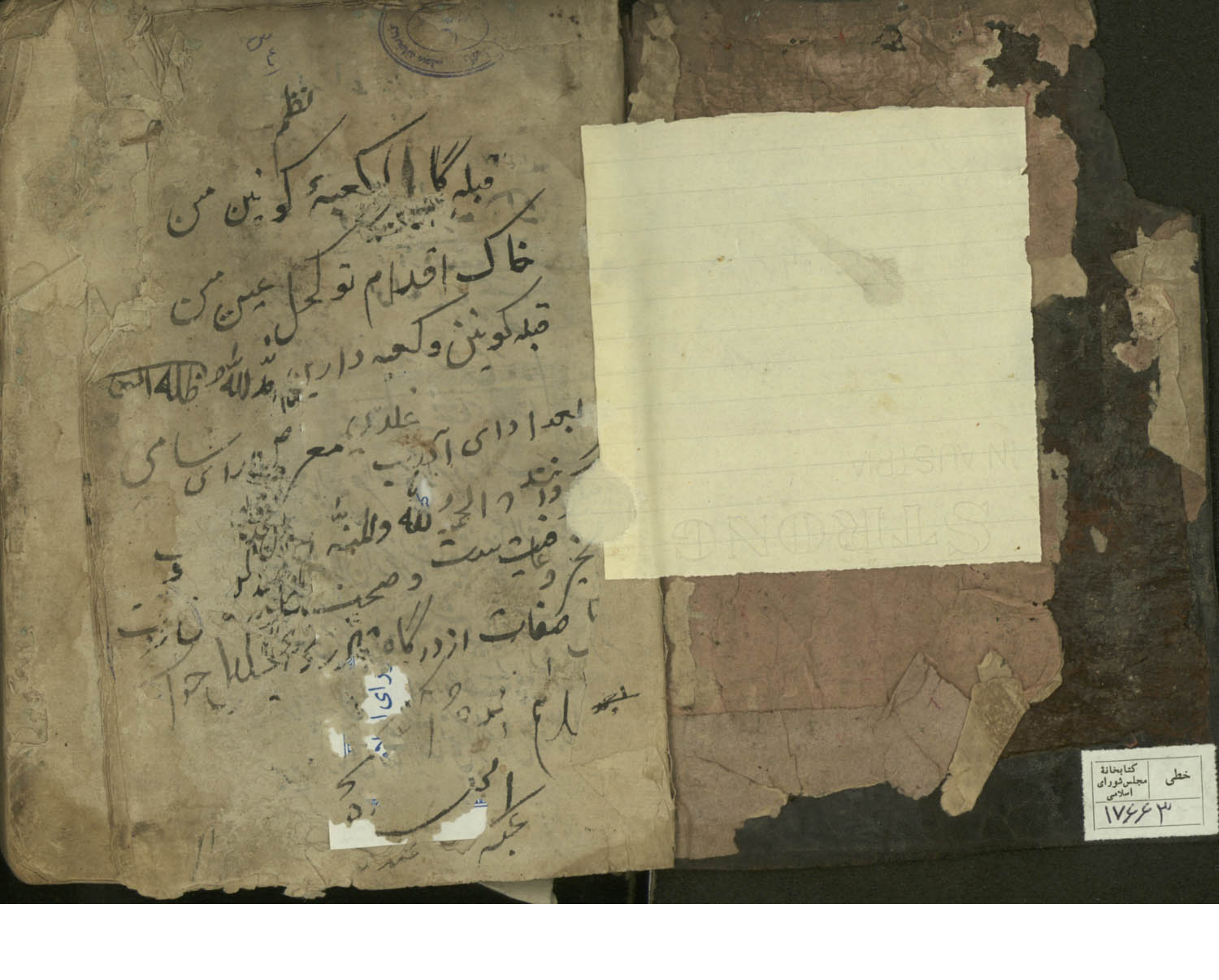

آقای حسینی
۸۴/۷/۲۶



مجموعه در دستور نامه نگاری
۱ جامع القوانین
۲ دستور . .


مجموعه در دستور نامه نگاری
۱- جامع القوانین
۲- دستور ...
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۷۶۶۳



نظم

قبله گاها کعبهٔ کونین من

خاک اقدام تو کحل عین من

قبله کونین و کعبه دارین

تصحیح اغلاط جلی جزء ...

دستور الصبیان

از تصنیف مولوی عبد الله ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد وثنای ... امتحان ...

... نیست ... اعدی ... که کاتب ... فصاحت بیان

... دانشوران از تحریر انشای ثنای کبریائش چون قلم

... سرگردان است ومنشی بلاغت نشان دانش

خرد پروران ... املا وصف بی پایانش خامه وار

... بریده زبان ... کمال عز وجلال ور

ثنائش

ثنائیش زبان ناطقه لال آنکه کنه حقیقتش برتر از

قیاس وگمان وهم وخیال ... صفاته عن احاطة

ترقیم الاقلام وتنزه ذاته عن ادراک ذوی الافهام

تحف درود جهر روان عاقبت محمود که آیه فیض هدایه

ما ارسلناک الا رحمة للعالمین کلیت گلشن افضال او ومنطوق

لازم الوثوق لولاک لما خلقت الافلاک حرفی از دفتر

کمال او آن مالک ملک شرع ودین بود ...

یقین بود بر او ... و آدم آندم تخصیص ...

علی آله العظام واصحابه الاکرام امابعد آنکه ...

خوشه چین خرمن ارباب سخن ... از خطاکاری ...

علم ادب

خاطر آشفته دارم و دل پر درد لاله‌سانم بداغ محنت و درد

یا من به مراد دل [illegible] ت از من رخ نقاب کشید

هر زمانم الم کند پامال شربت غم دهد بجای زلال

از سموم غم بهار که بود هر گز این غنچه‌ام دم نگشود فضل

من نیست در جهان ثانی حرف خوانی ز لوح نادانی منکه

عمیم همه رسته بابا در هر گی شوم سخن آرا فهم نامم بود بلطف

شگرف ور مصرع ار تو گیری حرف هنگام خطاب علی

قبوح که باید تنگ ظرفان خورده بین شکل قبوح میدار آید

و ... دانا حلالان سخن آفرین صورت قبوح می نماید

نی یا می مقابیت فیض آگین که علم بعمل عالمان عظیم

الشأنش علم بر آسمان افراخته خط اسبت دلنشین

که عمل

که عمل العلم عاملان رفیع المکانش مشعل افتاب درخشان

ساخته خذاقت پیشگان در ثبت کردارش معجز آموز عیسوی

صداقت اندیشگان راست گفتارش چراغ افروز موسوی

مهندسان دوربینش از سمک تا سماک کاشف اسرار

منجمان دقیقه گزینش از ثری تا ثریا واقف اسرار اشارات

جادو طرازش بتازه ادای تسخیر دلهای پاکان

نموده و گلعذاران سحر سازش بنکهت عنبر شکیب از دل اولیا

ربوده و هنگام طلوع شمع جمال خوبانش چراغ ماه را

بوقت شام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع

مهر عارض شکر آتش صبح گوهر انجم نثار میسازد لطفهم

بهر کوچه‌اش گلرخان ره نورد تو گویی گلستان
شده کوچه گرد همه حسن و لطافت بساتش یاسمین
گلدسته رنگین لباس گلستانیست که شناطر ارش سد سکندر
تواند شکست بهشتی ست که مدح پردازش هر چند هم تواند
صبحش بدر لکشای روشن و ستاره دیده امیدش شامش کحل سایی
سرمه چشم خورشید لطافت انهارش چشمه کوثر را
آب داده و طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی
نظارگیان بحر و بر گشاده زهی صفای عمارتی که در
تماشایش بدیده باز نگردد نگاه از دیوار و فور خوارش
دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگام موافقت

گرم

گرم میداشتند و تخم مصادقت در فروع دلها میکاشتند
بر آن آورده که با جمع مکاتب و مراسله بخدمت بزرگان
عزیزان اتفاق افتاده بود بپردازد به ترتیب مرغوب
جمع نموده گلدسته انجمن سازد در برگاه گردش دور دوار
چون حرف وفای خود از بساط ایشان بساط قرب حضور
دور گرداند در زمان مفارقت یادگار بماند این قلیل البضاعت
بحکم واجب الاطاعت بعضی از آن را هم آورده این کتاب
مسمی بجامع القوانین نموده بچهار فصل ترتیب نظم
در سلک نثر چون در ناسفته منتظم گشته مجموع الفضائل
گشته مشتمل بر فصل اول در مکتوبات فصل دوم در رقعات
فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مراسلات تهنیت آمیز

بکلمات

قسم دوم در مکاتبات لیکن اگرچه نظر بر رعایت
مناسبت آن بود که آداب و القاب در فصل اول
مینمود لیکن از انجاکه باعتبار قول هو الاول هو الآخر
بابتدای قسم پی دارد در فصل آخر تحریر یافت برین تقدیر پیرا
بعد از انکه ترتیب دلپذیر که در مکاتبات صغیر و کبیر با گزیرست التماس
اعجز نقشان معنی رس معنی یاب رسان صحیح نقش از خط طالبین عطا
چین در ابرو نمکین انداز از رهگذر کمال خوبی عیب احسن
یا پیرایند آن اینست که از خطا فراموشیه گزیند
لطف القدر روشنی در اصلاح آن کوشند اگر اصلاح نوازند
خصوص کنند بجناب ارشاد مآب قدوة الواصلین زبدة
العارفین یگانه حضرت صمدیت متقرب

مخصوص

مخصوص

مخصوص بارگاه شیخ پیر محمد بخش سلول کحر یافت
از خیل مریدی که خاک القدم توتیای چشم سازم
دمیدم کمترین عبودیت گزین علیهم طالب علم آداب
تسلیمات معتقدانه داکورنشات نیازمندانه بجا آورده
بموقف عرض حاشیه نشینان بساط فیض انبساط آئین
هدایت مواطن قبله ارباب تحقیق توحید کعبه اصحاب تدقیق
تجرید معدن لطائف انسیه و مخزن صحایف قدسیه کریم الاخلاق
عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مد الله ظلاله و کماله و نواله
میرساند که اگرچه بحکم بیت مولوی جامی لطف تنها
عشق از دیدار خیزد و بسا کین دولت از گفتار خیزد

این فدوی خاکسار از مدت بسیار آرزوی پابوسی
ناصیه‌سایان آستان فیض‌نشان آن امیر فروغ‌بخش بینشی
وجود است فوق العدد دارد لیکن حصول این دو فیض موکول
موقوف بر وقت دانسته تا اظهار حقیقت حال خیریت استعمال
خودی پردازد آن این است که این شکسته بال از مدت کسیل
بسبب آزار چشم که بحر پایان آب از هر بن موی شعله آتشین
میریزد حالتی داشت که هرگز مبیناد بلکه هیچکس مبیناد اگر
چه در هوای اکرم(?) شافی بیهمال و یمن توجهات کریمانه تعبیه
آنجای آمال که همین است … اینجا … آرایا انکسار …
تبلاب … زایل شده از آن … علیم تخفیف شده …
اما از یاد مژده غبار چشم که از تاب آفتاب حجاب ظلمت
شب روز در گرداب اضطراب وارد از نالوطیه(?) …

بلکه

بلکه غنچه گل کشیده مینماید چون رشته اصید(?) حباب
نظم صبری نه که از عشق بپرهیزم من بختی نه که با دوست
در آویزم من دستی نه که با قضا در آمیزم من پایی نه که
از میانه بگریزم من ازانجا که ذات قدسی صفات وسیله
شفای بیماران صوری و معنوی ذره بیمقدار امیدوار از …
های نامحل النخاص(?) است اگر آفتاب توجه خاص در باب ذره بیمقدار
تابد هر آینه از گرداب اضطراب مناص یابد یک نظر فرماکه …
زانهای جهت … پیوسته خورشید هدایت بر اوج … تابان …
نگو و دیگری بکرامت … فیض موهبت عشق مهربان عمیم الامتنان
مجموع الفضایل مرشد کامل هادی الکامل حضرت … حافظ و
مد الله … بالکمال … مشتمل استعفای … بکریمه تحریر یافت

تویی مقصود اگر مشغول بحرم   تویی معبود اگر در بتکده ام

ای خطاپاش خطاپوش وی جرم بخش عذر نیوش ذره بمقدار
تا بمدت خود را بارسال عرایض عقیدت فرایض فراید ضمیر فیض
تخمیر القبله مرشدان راسخ الاعتقاد و کعبه مستفیضان واثق
الاعتقاد و نداده آن بود که در لوازم فدویت مقصر می راه
یافته بتقبیل از رهگذر کمال انفعال اینکه وقت آمدن از سعادت
اندوزان حضور فیض گنجور رخصت شده آن حقیقت حال را
بقلم آورده چند الفاظ و نوشته زود قرین در هم است
لطف و کرم گفت نگو شنین ازم است   از عقیده مندیست در دل
نزدم تا نقش حیات بنگیر دم است   فرا آگاه کمترین عقیدت گزین
پیچ سجادی … امید که خاک قدم پاک آنحضرت …

توتیای

توتیای زبده الابصارست سرمه چشم خود گردانم حکم آنکه
اگر اعتاب تمامان ذره بیجان را باکرام شاد نماید چه کم گردد
و اگر سلیمان زمان مور حقیر بی زبان را به پیام یاد فرماید چه
قصور امیدوارست که در باب رفع ندامت سراپا ملامت
نوازشنامه فیض شمامه مزین بمهر خاص که سرمه چشم شاهد
مقصود تواند بود … ورود یابد این مسکین بی تمکین
سر افتخار بفلک دوار رساند شادان فرحان بخدمت
باریافتگان حضور آید … سود لطف کرم در ان … جلوه طاعت
و … این … سایه بلند پایه … ممدود باد بیت
در جواب عنایت نامه فیض شمامه قبله ارباب فضائل کعبه اصحاب
فواضل بحضور ظاهر باطنی مولوی … شیخ عبد الغفور صاحب تحریر یافت
گر شاه لطف کند بگدای … ور لطف و نظر به بینوای بکنند

از دست گدای بینوا هیچ جز آنکه بصدق دل دعای گوید
بحضرت ذات قدسی صفات آن مجموعهٔ فضایل جامع
علوم روحانی کاشف دقایق منقول واقف معقول فروع
و اصول مقتدای کاروان مسایل تحقیق پیشوای رهروان
منازل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان میان احمد سلمه الله
ظل دولته و فیض بخشای عقیدت کیشان عبودیت گزین
خلیفه طالب العلم لعبد آدای آداب تسلیمات فراوان
کورنشات بی پایان مرسوم عبادت اندوزی حضور
افادت سرور میگرداند که ترا از نامهٔ نامی ترسیم آمود که
که تشکر استطلاع مانده بود میان محمود که بعد از عدم
اطلاع در شهر ... گرفتن شهر ... تیله ... آنکه ... بنده
ست کرد ... بعلی قصبات ... یا ... مستحق بنگرد قرار

قرارداد

قرارداد و اوقات ... بر باد داده بد الوابهم الم ... برزدی
... شتالی ... شاور مهره هشتاد فالی یکدل و یکجهت
در ... مهاجرت گذرانند ... دعا یا خجند ... شیشه
صلت مخلصان سلیم القلب گشتند یا شنایان چه بر ... گامه موافق
گرم گشتند نظر برین ... ده که در حیث صدا ... دیدن ... که
... تفاوت یک حرف لفظ محبت ... صورت صداقت
حکایت شکایت آنچه زبان مهرآمیز هایی آنحضرت
از ... جهت جدا شده بقلم در ... میان سال
ز ... آنچه نظم نخواهد این ... از ... تعالی
... رود ... آید ... رفتن ایشان ... ل.
... که ... آب ... نخواهد نوشت

شرح دلپذیر معمای بی نظیر مقبول الکونین میر حسین دوست
سنجهلی نقل برداشتم بخدمت مرشد گذرانیده منظور حضرت امیر خواهد
گذشت تحقیق این بود غرض نمود کلکم ممدود یاد لطف
حسن رخ تو همیشه روز افزون باد بر رهی تو لیلی زمانه
مجنون باد تا وقتم مشکبار رعایه مویان نازنین سلسلهٔ محبت
خونین جگران سپهروی سهر و صحفه رخسار مهوشان
زهره جبین رشک افزای مهرست و بهار جمال
آن طراوت گلشن امانی و نضارت عیش و کامرانی
و گلگونه عارض خوبی و خال رخسار محبوبی سواد دیده
ترمه چشم اتحاد مقبول ایزد جهان آفرین حسان
شهاب الدین رنگ افروز گل نغمه آموز بلبل باد

بعد ادای

بعد ادای تب و تاب شور ساز و جانه جی که آتش انداز
کاشانهٔ دانش آگهی است با ظهار حقیقت حال خود
زبان بجرا خود می پردازد دل از رشد اندیشه مال غایبی
میسازد جانان با آن قامت پرشور رفتار که در چمن رعنایی
نشست داد با آن زلف گره دار که بصد پای زنجیر گردن
افتاده است و با آن قوس عنبرین که بجهت صید امن لعل
ناشکیبایان زه کشیده با آن نرگس مست نیمخواب که در سایه
چتر مشکین تکیه بر گل زده با آن مژگان فتنه انگیز که ناوک سینه است
با آن خال مشکین که مردمک دیده خورشید است با آن لعل شکر
خند چون گل صبح دم است که تا از بزم وصال مانده جلوه
بیرون شده ام قامتم چون هلال ابروانت از غم خمیده تنم
چون موی زلف نزارانت پیچان است دیده از بار گران [illegible]

برم چون پر حلقه زر با قدم همراز بست دلم چون لب نی
بی حلاوت تو یاه نالان مدام گوهر اشکم چون صدف
جمالت اویزه گوش ماهی گشته و دو آهم چون زلف
مشکین بر ماه هاله زده باغبان قضا نهال وجودم را در
حدیقه گیتی پرورده مگر بجهت صرصر فراق پرورده و
چمن طراز روزگار ریاحین شبم را از نسیم غم نم داده
و غنچه دل سربسته دلم بهاری نمیگشاید چمن [illegible] از گریه ابری بخنده
نمیگراید قطعه زخون اشک گریه اشکم گشته گلگون شده
مژگان من فواره خون. نوشش ان عنت محجور و اوالی
که خاک آستان دولت ایشان را توتیای چشم خود شمارد
و سینه محبت کشیده را از غم الم جدایی بر دارد و دل مهر سرا
بوسیله قاصد و پیام نعمه محبت انور هر سرایه و زبان اجلا می

بیان

بیان حکایت بیخوابی و فراق دوستان بیتابی اشتیاق
وصل ادا نماید تو باشی از غرور حسن بدهوش من حسرت
کنم خود را فراموش بجلوه شکی مهر دهانم نی گو با چشم
خود زبانم بگویم قصه بیخوابی خویش بخوانم نامه بیتابی خویشی
جواب نشنوم زان لعل سیراب که از ترحم وصالم بهره بیتاب
در جواب در تحت تراش مخزنی پوست صادق الوداد محمد مراد گریات
رهی سعادت آنکس که یار بیش آرد بیا گسار زهر غم و محنت الم آزاد
نگه بر گام آن مقبول انام گل گلزار معانی و بلبل شاخسار
نکته دانی شهسوار میدان سخنوری بهار بوستان هنر پروری
زاد الله عمره و قدره در فرخنده کیش گمانی که خجالت ده ابروی
مهوشان دلارام است بل هلال شال منظور نظر خاص عام است
رسانید خاطر اقرین این حلقه بگوش را که در گوشه حرمان

هدف تیر مهران از کشش گرانبار سبکدوش گرو نهید
نه من تیر بلندم را احسان دوست دراحیان من هردو فریق
نوشت تا قوس قزح بخط رنگارنگ صفحهٔ زرین چرخ برین را
بیارآید و عطارد رقم زر قبول بر لوح اهل زمین سرشته
دولت و اقبال در قبضهٔ مراد آن والا مراد بالیمن و امداد باد
تمهید پیشم در جواب مکتوب که هر تمهید مستطر غیب علیم قیس لزوم
تحریر یافت ادب از نور الهی نه بر بر و بر جا که خواهی آن نادر
الحمد که سر ورق دفتر اخلاص مجموعهٔ دفاتر اختصاص محوی بر قصد
طالب علمی که بعد انجام ایام فرات بند رسید حاصل را
قرین اصناف مسرت و شادکامی گردید اگرچه این کار سار قماش
خرد مستیار سفید و سیاه ندارد اما بهر حال این مشتاق
سوخته آتش فراق کم و بیش بر حرف دوستانه که بفعل ناقص

خود

خود را معقول می پندارد نظر نموده می تکلفات بطالب علم می آرد
آن اینست که تا طالب صادق طاهر نیست هرگز باطن است
بمقتضای کلام خیر الانام اطلبوا العلم ولو
کان بالصین تا رنج و مشقت غربت بر خود نه بیند در تحصیل علوم
بر نیارد و بسلام و از کمر همت بمیان جان نه بندد و دامن
فرهنگ بیارد آری تا شمشیر از نیام بر نیاید در معرکه مردان
سرخروئی نماید چاشمن اگرچه نموح حدیث خیر البشر صلوه
الله علیه السلام وسیلهٔ الظفر بر دستی که با کمال راویه رحمول ار
بر و اگرده شد آید سفر را بر خود گزیند بر آینه تحصیل کمال
بالادستی بر ابنای جنس بیند برادرم بحکم آنکه انیس
تیروار از قوس خانه بر جهد بر هدف مراد بر نهد لطم
لبحر رفت مبارک باد بسلامت روی و باز آئی الله

تعالی آن یگانه روزگار را از خلل آفت دور دارد که
دفتر جمعیتش از شیرازه بر کنار دارد لعلکی که با وجود خروج ترقی
پذیر درستی نماد [illegible] در زمره مقبولان در حد اند لطیم ما گرچه
یگانه گشته بهجر الشته ایم اما از آب دیده بدریا الشته ایم اخته صد هزار
کدورت بر زبر چرخ مانند درد [illegible] تشنه ایم بر ضمیر صدا آفت
پذیر آن یگانه آفاق مبادک [illegible] استحقاق پوشیده نماند
که دوستدارت را با نثار از آن با زبکه ارتباط قرقی انبساط
حضور مسرت گنجور دور افتاده است بر و قبل محکم تشیه [illegible] شد
منصوبه عیشم را شکست داده مدار آن بر آب رحم جفا بر حال
ناتوان تاخته و البواب رنج عنان بر دل ناشکیبایان کشاده
پیمانه وار سراسیمه ساخته در صورت اگر نسیم عمیم
بر گشت را اوج های مشتاقان نثار بوزد خاطر مخلصان

قدیم الایام

قدیم الاخلاص را چون گل شگفته گرداند یارب تا بساط [illegible]
الفلک قایم ماند از پی [illegible] مشاهان تحیه [illegible] نوازند [illegible]
تا رخ بساط زمین و زمان از ارباب آفتاب درخشان [illegible]
معنی تا پایان توسن بهجت و آرام رام باد مکتوب [illegible]
که موجب فرایش عمر بی القلم آمد تحریریات لطف [illegible]
که گل بر فلکند [illegible] نماز زانست که ز فانوس چراغی بلد آید
از آنجا که باغبان قضا و قدر جا بر چمن گیتی بر سحاب شماب مکرمت
از گلهای رنگارنگ زیب گیر و زینت داده سیراب گردانید
آرزو دارد حرفی چند در وصف شاهدان چمن شگفته خیابان
گلشن که نمزده کامرانی ترمایه بهجت نشاط اند و همگی خاطر انزا

برای مسند انبساط است بر روی قم حاضر آرد و هر جلد نقد

پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان و گلزار انکه قد این کوشید تا باد

که در وقت خوش موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخشی

نوباوه های رنگارنگ حسن و گل الصد تا زد تجمل تخت چمن نشسته

سرو با هزاران هزار و چون شادمان کمر بسته با جان غم آلوده

بلبلان حال این مقوله را انموده لطف کم سرو در باغ

بیک پای ایستاده است و نگر بر گلاب تو دو گرلو چمن بپای دیگر

سوسن کبود پیرهن بهاران زبان شوق بیازد در گفتگوها

در روش حسن و ناز هست سی خوشنما غنچه بطرز نسیم بخشوده

چو رنگ حنا و دلاله خونین جگر بناله با داغ دل لحظه حال خود

بیان نموده لب با لب از خونین جگر پیاله سادی بخت

تمّ تمّ

نکهت چمن حواله ما نرگس مجنون وار تماشای لیلی

گلزار چشم است این نکته موزون بلبلان وقت و برون

داده یا زآیی که در شور و گدازم بینی بیداری شبهای

درازم بینی سنبل مشکین با وجود تماشای سنبل گل در دعاگوئی

از نهر دو چشم بر روی خود تو ستاره ها شنید شود مجمر آب

سمن یاسمین بیان تلاقی آداب بازم جان هاری بار آمدم که سجده

این خاک پا کنم کر طاعتی قضا شده باشد اداکنم و چنین چنین ها

نضارت آگین سنبل ترانه ها تر زمین لعل آبدار نند در شور گدار

تغافل تو مرا به نماید از لطفت که آن نهر گس جان خاصه

برای منت گاهی از بهار وصل ... دامن دامن گل

عیش چیده گاهی از باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده
شاهی جام دلکشی از باده سرور و نشاط لبالب دمی
جان غمگین از غایت مدهوشی بهجت و انبساط در طلب
زبانی چون گل شگفتگی هم آغوش ترنم گویان و لحظه
چون غنچه با تنگدلی در جوش محنت شوق جویان و دگرگونه
رنجیده است جان مجنون را بلای محبت لیلی و
فرقت لیلی با عکس لیلی که داستان آتش زیر عشق
تحریر در نیاید و این نایره شعله خیز را به تقریر نشاید
قلم تشکیل سیاهی زیر کاغذ تنور دم در کشیده
که این همه قصه عشق است در دفتر نمی گنجد مکتوب
بگرامی خدمت

بگرامی خدمت میر سید خیر الله تحریر یافت بر ضمیر مهر تنویر خورشید
نظیر زینت افزای محفل سخن و رونق آرای مضامین نو
کهن نگاه آموز چشم بینش و چراغ افروز بزم آفرینش
و نمک خوان اهلیت مردمک دیدهٔ قابلیت مجموعهٔ الطاف
منبع الاشفاق اختر تیز برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت
واضح و لایح خواهد بود وصول مژده بهجت افزا اینکه
بعد انجام ایام ماه صیام که وعده بعید بود زینت گلشن کلبه احزان
تهیدستان صورت معنی را بقدوم میمنت لزوم رشک گلستان
سازد سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعهٔ
انبساط گرد وادی آمدنت آبادی ما و ذکر تو بود
زمزمهٔ شادی ما مارا چه بود که ما سازیم قربان
سر تو بار آزادی ما اگرچه در عالم معنی بی وساطت باده

نظر بر روی شاهد مقصود نمی‌کشاید دل غمدیده
بی‌منت متاع نقد حسنای و مشاهده رخ لقائی
نمی‌نماید لیکن بحکم آنکه لطف وعده وصل چون شود
نزدیک آتش شوق تیزتر گردد دو چندان بر آمار
از غایت اضطرار در شاهراه انتظار چون گوش روزه
دار بر الله اکبر است مستمع لطیفه بر انگیزد که حجاب نامه و پیغام
از میان برخیزد بسوی جان قطره آبی بر لب شوق ما
گر تو در بر آمدی چکید اینک کاغذ تمام گشت قلم انجا
رسید و بر شکست در جواب محبت رصد اقت پناه و
فضیلت دستگاه میان عبدالشکور متوطن بلده جونپور
مشتمل بر جفاکاری فلک ستم کیش و دور جور اندیشی
تحریر یافت بورود رقیمه‌ها شوق آمود که بعد مد

که بعد انقضای

+ که بعد انقضای چند سال مصحوب شیخ محمود نگارش
+ یافته بود اگرچه در بادیه انتظار دل اخلاص منزل
مسرور و منشرح گردانیده‌اند اما بمطالعه حقیقت حال ایشان
با وجود چندین تکاپو که هنوز در اوقات آن در
گرداب اضطراب انداخت آنحضرت آیا تمیز از گردش گردون
بی‌مهر ناهنجار که دانا بمکر و حیله آتش گرفتار نادان
بیار غمکش است نمی‌توان حرف زد که درین روزگار از نهان ناند و
ناقدردانی که بحکم فطرت نااهل نهاد از غایت کم فهمی
فرق در میان دال و الف نمی‌دانند بر غم کسب کمال
سر بفلک میکشند و بلند حوصلگان و الله از یاد که از
غایت دوربینی سرنوشت انجام را از ناصیه آغاز

میخواهند بجامی زلال درد آمیز درد مسیحیند

اسپ تازی شده مجروح نیز بپالد طوق زرین همه

برگرد خرمی بینم معالجه کجاست که محلهٔ زمانه را از

اخلال مکدره اوصاف ذمیمه باصلاح آرد نوشدارویی کو که

در ازالهٔ امراض نادانی و ناقدردانی سپهر بیمهر اعجاز

عیسوی بکار برد بهر حال بمقتضای دانش و کمال آن است

تا مدت ایام زندگانی با همه وقت بگشاده پیشانی در پیش

گام را یکی باید نمود گل و خار و عشرت و عسرت کاشته با عیان حقیقی

انگاشته لب بخوی که چرا نباید گشود بدرد و صاف ترا حکم نیست

دم درکش که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است الله الکافی

بمراتب عالیه رسانا دوستداران راسخ الوداد را از

خلت تصویر

ضمیر خلت

از ضمیر خلت تصویر آن یگانهٔ کارخانهٔ تقدیر فراموش نگرد

نگرداناد مکتوب در جواب فضیلت پناه فواضل و استدستگاه شیخ اهل

الله مشتمل بر تشکر حسن تازه و صفا مشحون تحریر یافت نتایج

طبع صافی و ذهن وافی الصورت دال معنی و معنی شمائل

صورت که دانشوران نکته پرور را نمکی است قابل نکته پروران

دانشور مربیات کامل عجب افزای دلهای حزین و حسرت

برای جانهای اندوهگین باد بجد از ابراز لوازم شوق

که گذارش و نگارش نپذیرد در معرض بیان جا نمیگیرد مشهود

ضمیر خلت تصویر میگرداند که رباعی طبع زاد آن مجمع مروت و

وداد منبع فتوت و اتحاد که در جهان مشتهر است چون ارباب

معانی مسلم است در انشاد ... از الفاظ و نقد

تعلق مانند نقطهٔ انتخاب بر کنار بود فرو میگذارد ازینجا اول

خوان بیت الحزان جدایی و مهجوری را همدوش شادمانی
تازه کامرانی بی اندازه گردانید لطیفه نامه نامی آن دو
دوستان را غذای دل و راحت و جان نوشتند
رجا که همین آیین ضیافت طبع محزون با شعار تازه مضمون که
از قلم مرحمت رقم آن مقبول بارگاه یحیی حسن ترز بندد لازم
شناسند سخن اینها چون دو دوست محبت گزین محمد امین تحت
می‌خیزد بگیرم زمین که در تر کار فیض آثار رفیع الصدر دارد
بگر امید مهربان القیس که در انصرام کار آن یگانه روزگار
این دو دوستدار سراپا انکسار رهین منت بی شمار خواهند فرمود
بود تا خاطر از سکر سخن شاد در تو ما من الشجی یاد
مکتوب محبت یار وفاداری زبود زیبا محمد ضیا تحریر یافت نظم
شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار اگر خار و گر گل همه

پروروده

❀

پروروده تربیت مستند دولت اقبال و ستاده حشمت و
اجلال بوجود منبع الجود مشفق قدردان بکرم عمیم الامتنان
میر صاحب زاد الله عمره و قدره زیب گیر و زینت پذیر باد
خیراندیش و عبودیت کیش خلیفه طالب علم بعد ادای مراسم
تسلیمات بندگی با تسلیمات خود را فرا یاد ضمیر صافی پذیر سعادت
اندوز آن حضور واقف اسرار می‌سازد اگرچه این فدوی
باستماع خوبی های ذاتی و صفاتی آن کان مهربان
غائبانه و نسبته آرزوی ادراک ملازمت سراسر سعادت بدرجه ور دارد
لیکن حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت دانسته
باظهار بمدعای حب و الغرض می‌پردازد که چون قبل
ازین منتجب پناه رفعت دستگاه شیخ محمد امین از
رهگذر عدم

رعکد رعدم کفاف متعلقان این کمترین موازی سی بیگه
زمین بصیغهٔ مدد معاش از سواد رسول آباد در پرگنهٔ الوب نگر
برضامندی مالکان بمهر خاص مایین قلیل البضاعت عنایت
نموده محصول یک فصل در ایام بجای ایشان بوابستگان
این پریشان رسیده بود بعد آن من بعد ایشان از عنایت
شوق کسب کمال با علم و عمل مهربانی عاملان استقبال که
البته تقید احوال بکیسان شکسته بال خواهند فرمود بمقتضای
دریا دلی آن از کسستگان بر نخواهند گرفت شده اید سفر
بصورت سفر است اختیار نموده همدران اثنا پرگنه مرقوم
بقدوم میمنت لزوم آن صاحب کریم الاخلاق بمیم الله اشفاق
رشک حیات گردید از انجا رباد جود فیض عام خیر الکرام از محصول
زمین مسطور بان حیاتهٔ نان طلب حال بلب رسیده احق

انظم برهم

لطم بر چهرت از وهت تا ستاره ای ام است ما ورنه آن الف
تو مهربالدی کس گوتاه نیست فیض شان یکسان سلامت
اگرچه از خبر شد اثر محنت فقر و فاقه متعلقان از قدم چون
بسی بخران جانگداز اشیم چون روز قیامت دراز است لیکن
بشکر اینکه باریافتگان حضور مقتضای مهربانی و فور عدل
مرقومه محصول وصول فته را بجای امانت بمحفوظ نگهداشتند
رطب اللسان و عدب البیان میباشند آری چه غم دیوار
امت را که باشد چو تو پشتیبان زمین و آسمان تا برقرار
بدین نام نکو یادگار است امید آنداردکه غله مرقومه حواله
مالکان مقطع مذکوره شود آیند بر مترصد توجهات کریمانه و مهربانیه مشفق
مهربانیست تا فرش زمین از نور آفتاب درخشان و عرش برین بر
سپهر رفعت سایه بان است کنان ع زمین را دعاگو یی

متزاید دولت و اقبال حضرت جان جانان عرش برین آستان دعای
لطایف حشمت و اجلال ورد زبان باد نیم لحظه از یاد تو
خاموش فراموشی شده از دل فراموش مهجوری رنجوری
موصول محتوی تعداد محاسن اخلاق المحمود الشمایل مجموع
الفضایل رطب اللسان عذب البیان میباید اگر شمه از جوش و
خروش محبت مواطی معرض بیان می آرد بر آینه روی خامه را
تیرگی پذیرد شعله آتش خرمن را اینهمه تقریر نشاید آتش بنامه در گیرد
از شرح شوق قیامت آتش در پر روح الامین افتد اگر غم نامه را
هجر تو بر بندم بنال او لهذا جام دل آلوده منزل که از باده شوق
آرزومندی تلاقی فرحت آیات مقالات بهجت سمات
آن نونهال چمن اقبال مالامال گشته از ریزش و تراوش یاد پیشتر هم
بمطلب مراد خرسند گردد که مطالعه مضمون حلاوت مشحون رقیمه الوداد

مضطرب را

مضطرب را بحصول مژده خیریت آن سرمایه مروت و فتوت
روزنت آگاهی طلب بود همدست عزت تازه همدوش مسرت بی
اندازه نمود لطف ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
یقین که منت آن برادر بجان برابر از آنجا که بمعرض تحریر رسید از
شغل سبق عربی و فارسی که هر دو موافق اند خود را معطل نخواهند
تحصیل درستی خط که هر خط مهوشان زهره جبین خط نسخ میکشند
در مشق ورزی خواهند گماشت کتب کمالی که عزیزی آن جهان آشوب
کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من اگرچه در عالم با تحریر ترا یا تمیز که
بکنه نکته میرسد در زیاده حرف زدن حکمت بلقمان یاد دادن است
لیکن بمقتضای دستوری که ثمره اتحاد معنویست نمیگذارد که نشان
کشان هرین می آرد مصرع می تراود حکیم انچه در اوند دست

بحکم آنکه اول نامهٔ محبت که یاد دوستداران راسخ الوداد است که
تواتر و متوالی باید تا آیندگان را نخوانی تحریر مکاتبت فرحت ا
بهجت افزای خاطر مشتاقان خواهد بود چمن عشرت [illegible] نسیم
البحر شکفته خندان یاد مکتوب فرخنده ابدال که دگر باد صبا باز آمد
هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد رنگین نامه که از رشک گل چون غنچه
بر خود پیچیده دار از فیض روایح رشکبار گلشن بلبلان چمن یکرنگی را دماغ
شوق معطر الکین گردیده شکفته‌ترین زمانی و روضهٔ باغ [illegible] طراوت
افزای بوستان خاطر دوستان گشت آنچه در باب عدم لطیر
مراسلات مرقوم قلم نوده رقم بود معلوم نمود مخلص سابقا
تحریر تمهید ارسم و مطارحات عرفه از بارگاه محبت معنوی مراحل
دور افتاده بود خاطر رقت صدا ماثر بمواصلت روحها کسله اتصال

حسنای

هوسنایی

جسمانی مانع آن نمیگردد اکتفا نموده باین می‌پردازد
نظم رسول و فی صد پیام نامه‌ها حاجت :. که در میان و من تو همین
من تو و اکنسیم اگرچه درین ایام بصورت انجام از غایت بی‌بری
غنچه وار دلتنگ و از نهایت بینوایی بخت مخالف جنگ بوده
ترشحی برای و خامه فرسایی نبود اما بجهت حل عدم پریشان
حرفی چند از [illegible] خاطر هم خورسند لقلم آمد امید که
خادم دیرینه تقویم پارینه خیال نگرده همین منوال یا صد دار
عنایت نامجات بهجت سامان رنگین بخشش این رنگین خواهد بود
ایام شادمانی بکام باد مکتوب مرموزین که بکیری ای
نوبهار حسن :. رو برو بجای سبزه بر آرد حشم
مخلص صمیمی [illegible] عبارتی در تحریر خوبهای [illegible] صفائی

آن قدوهٔ سخن پروران معنی طراز و معنی طرازان سخن پرداز
نگار پرور دگار رفاه و دانش آگهی تهی یابد بعد الحکم ابن مقع
خاموشی ارشاد و حدیث سامی توام بنان مستمند بر قلم بمیدان
اظهار مدعا می تابد از آن بار که آن مایهٔ جمعیت خاطر
بی آرام آرزومندان محنت آگین را در ظلمات هجران
سکندروار بدوش حرمان نگذاشته مردم آنجوانی را
خضر مثال بهره‌مند حضوری مخصوص بعم الله لطف زیر یک سخت
نتوانست چشم یکی از تیرگی گشتم بتوانست این نیر زیر کند دیرین
کر هیچو دریا نیایان سیراب فروکش زبان مشتاقان و دل خاموش
نیست ازین رو که فروغ پرتو آن اختر گنبد شیرین بود همه حال
خیال آن سرمایهٔ اهل کمال را از مطلع لطف دارد در عالم محبی خود را
از بهره اندوزان حضور و بیشمار دلطف گرد دور از تو نقش

توام بس است

+ در نظر

توام بس است ،، ول ... نیت دو بیتی انقدر است حقا که از
سند انتظار محنت و خوبی حیر جانم از دریچهٔ گوش
زمان و زمان بسر راه کاروان آید در صورتیکه حال خنین یا
و امیدواران مشتاق را به ترقیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز
فرحت افروز از القدوم میمنت لزوم کلبهٔ احزان مضطربان سراپا چشم
رشک گلستان شود یاد نمودن مرهم جراحت دستان دلهای لطف
باز آی که در شور و گدازم بی تو ،، بیداری شبهای درازم بی تو
پیوسته همگانه یوسفی آنحضرت مصری کرم باد و مکتوب برای دوستی
تحریرات لطف از طرف حسن نسیم اقبال وزید ،، در گلبن امید گل لطف دمید ،،
یعنی که ز حسن طالع و بخت سعید ،، پروانهٔ التفات بنام رسید ،،
گلشن دولت و اقبال و چمن حشمت و اجلال ذات عدیم المثال مجمع الکرامات

اشتیاقی

مسعود الحضرات خلاصهٔ خاندان مصطفوی و نقاوهٔ دودمان
مرتضوی رونق افزای مسند نقابت و زینت بخش وساده
نجابت مشفق قدردان مکرم سراپا احسان میر [illegible] صاحب سلمه
الله تعالی بر شحات سحاب الطاف ایزد متعال شگفته باد جز طلب
سراپا ادب حلیقه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات
بندگی تیمات بعرض ملازمان رفیع مکان میرساند که شرف
مطالعهٔ نامهٔ مرحمت شمامه که صبح مقصود پروانهٔ ارشش خواهد بود
سر عزت این زاویه گزینان حسرت را از چاک بافلاک رسانید
زهی سعادت آنکس که بحکم آنکه مستان محبت را بر دار
ازل که جام دل ایشان از بادهٔ عنایت رب العزت لبریز است
جرعهٔ فیض را از کام لب تشنگان زلال آمال دریغ نمیدارند
مرقوم قلم عاطفت رقم گردیده بود که در اینجا طبق و سبق

هر دو موجود است

هر دو موجود است خانهٔ خود دانسته بجمعیت خاطر روانه
اینطرف شوند استظهار از انجا که این خیرخواه دست امید
از دامن فیض مامن آن امیدگاه کوتاه نمیداشت بمرحمت قرم داد
که پیش از ورود نامهٔ نوازش آمود همت بجد تسخیر قصبهٔ صاحب سرآواز
بقصهٔ تربیت پذیر بتحصیل استعداد خود را نامی در گیرد ولیکن
ازین رو که بلبل ز ادب پا ننهاد در صف گلزار تا گل
بطلبکاری او کلک نگشاید حصول امید بطلبی در پرده
توقف افتاده در ینولا عنایت نامهٔ مشتمل طلب
اینجانب طلب رسید و رتبهٔ رفیعه بود اما کثرت آب که حجاب راه
بود نگذاشت که پیشانی خود بسجود آستان فیض نشان فرسا
نمودمی و حالا انشاء الله تعالی بعد انقضای ایام برسات

در سلک بار یافتگان حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت

نظم خواهم که همیشه در هوای تو زیم + خاکی شوم و بزیر پای

تو زیم خورشید دولت و اقبال از مطلع عنایات لایزال

درخشان و تابان باد بخدمت سرمایه فتوت و داد

اخلاص گزین بدیع الدین مکاتیب این احقر بمقتضای تحفهای

یاران گوهر ریزد بل جمع یاران نکته انگیز در بیاع دلپذیری نظم

صحبت تو دلخواه حرفها تر دیوانه شد از بوی بلا... میرود

آب که زنجیر در پاش ای مرهم جراحت وی محرم راز درونت

خوش موسم دلکش از یکطرف ترودی در جوش عنایت

دیگر بودی در خروش است از بس با انتظار قدوم بهجت لزوم

آن نخل متمنی بار [illegible] گشاده شمشاد بهجت استقبال

آن سرمایه امانی و امانی بیکبار ایستاده دستور سخن کشود

پیرهن

پیرهن بصد زبان همه شوق می نوازد و چمن بیان اشتیاق خود را

برنگارنگ میسازد و لاله پیاله بر کف نهاده و بلبل بیدل

ندای فراق در داده آری فی صحبت یار گل بمنزله خار است

و بی مصاحب دلدار محل نشاط خانه تنظیم تو چون قطره بر شبنم شوق

گر تو دیر آمدی چکید انگیز گلشن فرحت و شادمانی شگفته زمان باد

نظم ای یا نا کدورت قبله آمال همه + در قبله کو نوا امثال همه

عام است چو نور خورشید از ان فیض انتظام احوال همه

گرمی این قدوه کیش خلیفه طالب العلم لوازم بندگی بجا آورده

محروص بهره اندوزان محصل ارم شاکل گیر است اکرچه مراسله

قطره بی سامان بدریای عمان نهایت بی ادای است و مکاتبه

ذره سرگردان بخورشید درخشان بعنایات دور از نجابت از انجا که

بانفیدهای شاخ در شاخ گرمهای تو مارا کرده گستاخ

ترقیم تحقیق حالات خیریت مآل خودی پرداز دران زینت که
مشتمل کیفیت بمقتضای مهربانیهای فراوان خرسند فرموده بودند
که زیاده بر دو هفته انجا نماند و زودتر خود در لشکر گرم تلاش معاش
گرداند مگر ما سلامت ازان بازیکه این کمترین درین سرزمین رسید
بسبب اختلاف آب و هوا عارضه تب لرزه دامنگیر صحت گردیده
درینولا این ناکام از نهایت ضعف بدن قوت یک گام ندارد
نیم قدم را برابر میل میشمارد درین صورت عوض خود با یک سوار
میان عبدالستار همراه کار و سلیقه شعار است با سفارش نامجات
فرستاده شد امید که توجهات بیپایانه درباب این بیدستگاه مبذول
فرمایند زیاده چه نویسد دولت و اقبال در تضاعف باد مکتوب برای [illegible]
بلند همگان درباب نصیحت نوشته شد که همه مکنت جهان نکنند
هرکه را دل پر از صفا باشد هر آنکه درس [illegible] دارد
قلمی

قلب اقبال لا انقضا باشد خان بلند همگان سلامت [illegible]
ترقیع الزوال مغرور بودن و شکر این جاه و جلال دیری بود
غافل بکار راه هدایت نمودن است در خواب غفلت بودن در جهالت
بروی خود کشودن است آری مصرع با دل مردگان هرکه در افتاد و
بر فتاد مغرور از انجاکه ترا پایه رفعت از ذروه القمر گذشته [illegible]
نکته پرور تا خوش گشته و دیر بود انکه ترا پاس [illegible] گوش
هوشتان زیره چنین همراز در باب که این همه قبوح از
هر دو لفظ پیدا و هویدا است بمقتضای [illegible] دور اندیش انکه
امروز یک دو کس را بتحقیق برگمارند آن درویش دلریش را
بتلطف و مدارات بسیار [illegible] و تمام تر خود در القدوس گذارند
استغفار گستاخیها را پایه افتخار دانند [illegible] کنج
قارون که فرو میرود از عبرت خوانده باشی که هم از

از غیرت دلنشان آن مکتوب محبت پیرایا فرود یار
موافق میان محمد صادق در باب سفارش محمد اطوار تحریر یافت
قاصد بود و محرم راز دل من
ما می نامه محبت حامل من
آیینه روزنامه جانها گل تو
هم از دل خویش پرس حال دل من
داستان شوق بقلم در نیاید و حدیث اشتیاق
بتحریر راست نیاید آری جز راحت جسمانی نیست که علاج افلاطونی
و مرهم جالینوسی چاره گری تواند دامن گریبان چاک شده رشته
سوزن بکار آید عرضه عالم مفارقت از حد بیرون است هم مهاجرت
از گفتگو افزون است لهذا الشرح آن پی نه برده مطلب می
پردازد حامل عریضه نیاز عزیز الوجود و سلیقه شعار است باید آنکه
بوسیله جمیله آن نافع الخلق بسلک نوکران سرکار
نواب والا جناب انتظام باید اجرام ملازمت آن خیر الکرام

بسته

بسته از انجاکه بانجام مرام نامرادی پرداختن آرزومندیرا
بهره مندیه آرزو ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین که
انشاء الله رابمراحم عالیه رسانید و توجهات کریمانه از
فکر قوت متعلقان فارغبال خواهند گردانید دولت و کامرانی
شادمانی روز افزون باد مکتوب محبت زبده معنی طرازان سخن
پرداز و قدوه سخن پردازان معنی طراز مقبول نظر بزرگوار
میان عبد الغفار متوطن صوبه بهار مشتمل سفارش محمد رفعت یاب
چون گل شگفته در آید لب امل زنشاط [illegible] اگر زگلشن لطف
ورود تسنیم قبول ذات سامی صفات آن خلاصه دودمان
آفرینش نقاوه خاندان بینش خلید بوستان معانی چمن آرای
نکته دانی و فاتحه مکتوبات اخلاص خاتمه رسائل اختصاص وسیله
انجام مهام خاص و عام یاد این بادیه رسای فراق فید ظلم

از انتشار اشتیاق دست قلم بدامن بیان آن کوتاه شده
مرقوم ضمیر صفا ماثر میگرداند که چون عزت پناه شیخ محمد
متوطن پرگنه سکندرآباد که غریب و نامرادست ذره مولد
بجهت حصول فرمان عالیشان آن باب بتقدیم الله داد خان
افغان شاکن پرگنه مرقوم بحمایت قاضی انجا بجای آله
بموجب زور و تعدی مینماید بدربار جهان مدار رسیده میخواهد که
بدانجا موصی الله فایز آرزوی خود دارد توجهات کریمانه
مبذول خواهند داشت مخلص را زیر بار منت توانند داشت الکتاب
شادمانی در اضعاف باد و در جواب مکتوب محبت اسلوب
میان شیخ القلوب مشتمله استدعای توجه آن
محبوب القلوب و حصول مقاصد مرقوم نموده شده خط العبد
رقیمه اخلاص آمین مخلص سراپا اخلاص را از سده الم

نمود

نمود اخلاص داد شرافت فرحت زده بساط انبساط
نهاد توجهات کریمانه غائبانه بحال این مخلص مبذول
داشته شد و گوهر معدن محبت و اتحاد شیخ الله داد بجهت حصول
سند نوکری گماشتن یا ایمای عطوفت آئین الامال میدهد
عمر بے اکبر الله خیر امصرع الهی ما جهان باشد تو باشی
آری غیر از ذات فیض رسان در این شهر ناپرسان کیست که
اینقدر تفقد بحال بیکسان شکسته بال فرماید در انجام مهام
بسته دلان سعی مخلصانه نماید بجهت آنکه مصرع در خانه اگر کس است
یک حرف بس است احتیاج نیست که حرفی از لطفها مطالب بر نگارد
اظهار کرده مرسانش با انتهای طرح شکسته را لعنایات تمام کن
حسب التحریر قصیده پیر و دستگیر حضرت میر برکات محمد زرین
نویس قصیده مرغوب میر سید رسول خط خود بانجام خدمتی که

للالق دوستدار باشد متوقع الاشارت مترصد که
همین نمط از نگارنده اخلاق بنامه پیغام شاد کام دارند
فرحت روز افزون باد بخدمت محبت و اخلاص آثار مودت
اختصاص اطوار میان عبدالنبی تحریر یافت دور از تو سراسیمه تر از
دود چراغم بی بزم تو چو چراغ میگدازد آتش آه سینه‌ام پای آن شوق
آرزومندی مواصلت آن اختر برج قربت و دانه گوهر
بی نظیر درج فتوت و دانه دو مجدان و آتش پیش یگانه گاه گاه
آفرینش الطافی نمی پذیرد بل لحظه لحظه ترقی میکند آری بمضمون
وشان که در باره محبت برگردانید غیر از جمال لیلی بی
نیست فرهاد منشان که در کوهستان مودت بسنگ فلاخن
مانند بجر وصال شیرین تسکین در صورت این مهجور
صورتهای موصول مفتوحی ابرار حرف شوق را که این مهجور

که ازدلها

که از دلها بدلها پرتو انداز دارد جانها بجانها همراز است
از آیین مراسم پردازان عبارت طرازی و طریقه عبارت
پردازان رسم طراز داشته پردگی چهره مطلب میکردد
که در زمان محمود و آوان مسعود ورود معاوضه لطف آمود
زنگ غم از آیینه سینه گرد و بر روی دل اتحاد منزل در
بهجت انبساط گشوده جا که آن همه گرامیه را حرز جان خواهم
ساخت و اگر آن نامه فرحت شمامه را مرهم روح مجروح
دانم بجا باشد من که باشم که بران خاطر عاطر گرامی لطف ها
میکنی انجا گذرت تا سرم رجا که تا رفع حجاب دوری و دور
دوستان اخلاص نسبت را از توجه خاطر صافی مآثر
محظوظ منتسبی بفرمایید مکتوب محبت مجموع اخلاص وحید

العصر یگانهٔ آفاق درگاه خلایق میان شیخ اسحاق محرر باقی

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی گفتگوی

او دارد اگرچه صیت کمالات کسبی و وهبی و آوازهٔ خوبیهای

ذاتی و صفاتی آن نمک خوان ارباب فضایل محک

امتحان اصحاب فواضل مورد مراحم اشفاق مصدر مکارم اخلاق

رونق افزای بزم سخن عقده‌گشای مشکلات هر فن این کمترین

سراپای اشتیاق را نمایانه آرزومند ملازمت کیمیا خاصیت ساخته

لیکن حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت داشته

بود که نامهٔ نیاز که تحفهٔ هندوستان شمیمه‌ایست به آیین نمایان شد

خود را فرایاد ضمیر عطوفت پذیر میدهد ذات قدسی صفات

دران ظلمات چشمهٔ حیوان است این عقیدت کیش از آن

منبع فیض مالامال اسکندر مثال هندوکش حرمان در تصور

امید آن

امید آن دارد که تا این عهود میمنت مشحون بر همنوئی حضر طالع

مورد فیض منزلت گرامی مجدت کسب سعادت نماید بعطایای جدید

نامجات فرحت آیات که متضمن نوازش کریمانه تواند بهره‌ور افراز

نظم

گر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست

خاشاک نیز در دل دریا گذر کند

همگانه افادت و افاضت گرم باد مکتوب در سفارش دوستی محرر رقعت

هرچند جدا الصورت گل من

پیوسته همنشینی آدرت منزل من

دل گشت ز یاد تو فراموش ولی

یاد تو فراموش نگشت از دل من

مخلص صمیمی حلقه بگوش بلا تعلیم بعد تجدید مراسم صداقت اخلاص تمهید مبانی

حلت اختصاص مشهود ضمیر آن امیدگاه اتحاد کیشان دلهای متوجه

و تکیه‌گاه دلریشان اتحاد اندیش میگرداند که حامل عریضه سیار

دستار تیز بندی و نیز دستار ارجمند است در نیو للا از

نهایت افلاس بیند زبان اضطراب در حوالیش بجای
نان قرص آفتاب نهد ابا مید مهربانی آن طره عمامه کام بخشی
کامرانی کمر بستگی بر میان جان بسته عازم کمر انجید همت گردیده
در بهبودت آرزو دارد که اگر شاء الله درای توجهات کریمانه ایشان
گل عشرت از گلشن امید بر چیند بقدر مراد در آستین بیند بمراحم کریمانه
آن ماه من خرامان ساز سرمایه جمعیت اندوخته گرمان پیر پیپای را تا
دامن چاک زده کهن کامرانی افروخته نهال ناکامی از بیخ
بر کند بر آیینه بار منت بیشمار بر ذمه دوستدار اخلاص بجا
خواهد بود تا چاک رخت دامان و زینت گریبان است
دست و در دامن بخت ارجمند بان بند باد بحد همت
ترا سر سعادت سرمایه سرور بعید الگور که تن بادای

حقوق

حقوق آشنایی تمهید با غوای ناقصان کینه اندیش زبان
بمقدمات نالایق نیک مستلزم رعیت اخلاق و ترک صحبت
اهل نفاق است لطم ناتوانی سر عتاب از صحبت روز مستدلان
صحبت صافی ضمیران گمراه اکسیر نیست سعادت یار کامگار
سلامت از صحبت دانایان و لالان معنی نتیج محروم بودن راه لطائف و
ضلالت نمودن از خرد دور است آدمی را که فی الجمله امتیاز
دارد لازم بقدر استعداد پیوسته صحبت با بهترین از خود جوید
حرفی که بتحسین یا بگوید الحال تا به غور بر تمیز که به یک بحر مست ساحت
که خود را از امثال این فحال افوال باز داشته بتحصیل کمالات
کوشند حرف دوستانه از دستوری بقلم آمده است بجسته
بر خود برادرم سخن است در مرکها در بیات درخت در بیات
مصرع بلاغ باشد و بس والسلام مکتوب

بر ضمیر مهر تنویر ،، آن خردمند کمال تدبیر ،، معدن لطف و
مخزن اشفاق ،، منبع جود و مجموع الاخلاق ،، بهجت
افزای خاطر غمگین ،، عیش برای سینهٔ بی کین ،، نمک
خوان بزم حقایق ،، محک امتحان نقد سخن ،، رونق
فضل و رب دولت و جاه ،، دانش آگاه شیخ نور الله ،، واضح
و لایح است آرزوی احقر ، گزیده انجام شام سحر ،، بدل و جان خسته
پی کم و کاست ،، داعی لطف و اختصاص سماست ،،
نامه بر حرف اخلاص ختام ،، گردیده السلام و الاکرام ،،
مکتوب بهجت ایالت و اقبال پناه بسلامت و اجلال و [illegible]
مجموع ارباب فضایل مرحمت اصحاب فواضل خان بلند
مکان منبع جود و احسان ارشد خان در اضداد
خدمت منشی گری و اظهار شوق کسب تحصیل تحریرات

ابن محمدان

ابن محمدان بندگاه راست باحق از دست داده
نیم گامی بسوی گامی نه نهاده ام گر تر و برگی که بگذارش
معدنان بشتابی بسته توسن شال زبان ناقص بیان بگشاید
بعبارت پسندیده که از عالم معنی رنگ و بوی یاد داشته
باشد خراب نباید نواب مهربان قدردان سلامت اگر
چه در عهد بار یافتگان حضور سعادت حاصل نمودن است
لیکن در صورتیکه خود را باشتغال التعلق متعلق گردانند از کسب
کمال علوم که بجهت این دو قیض لزوم قواید دو جا [illegible]
دل نهاده کثرت و مرتبت محروم ماند آری در زمانه هر دو
مهمان یکجا نگنجد غرض این بود عرض نمود ظل ظلیلکم ممدود باد
رقیمه در ترک صحبت علاقه‌مندان نوشته شد تتریبت [illegible]
که در کتاب کتاب امتیاز ندارد حلیف و [illegible] را جدا

نه نیدارد بر افراختن گوهر در خلاب انداختن است یا مثال
این قسم کم فهم سخن است انکه مصرع محبت بیگانگان بی اثر است خود
نسبت طمعی و دستوری شبانه روزی بی اثر داشته بوجهی
از ان مجموعه الجهلا خود را خلاص گردانند باقی مصرع
صلاح ما همه آشنایان صلاح شناخت لب دوست و سعادت یار و
و دیده بخت بیدار باد مکتوب نهال آمال فرخنده خصایل
خجسته اقبال ثمرات حال و مال مثمر باد بهار چمنی که بیاض سواد کی
بسپیدی سیاهی چشم مانند اشجار تازه مضمون و دلکش خاطر را
از غنچه نم رسانید رسانید خاطر را گلگل شکفانید این مشتاق
سوخته آتش فراق سراپا اشتیاق از نهایت شداید طوفان
فراق این نسخه بجمعیت از شغف وقت خود درخت یا این سخن
دل آویز پرداخت مصرع شیفته که در وی بحر یا بود آبست
برای

برای دوستی گرانی خاطر یاران بهم رسانیده بود لطف
ملکات تحریر بود دشمنی تازه و رسمی دوستی کسی
کس بود دشمن از دوستیش دوستدار سراپا انتظار ابد تسلک
آن یار وفادار آرام بخش دل بیقرار نوگران بر کار گوار
والا افتد ار که شکوه گذاران در گرداب اضطراب گرفتار
تسکین می شناید نظم حافظ طبع مبرز عنایت که ما قدرت
آتش تب هجر می غمم دود آه تو گاه گاهی اگر بعنایت نامه
کر تسلی خاطر را چه شاید و بلکه جمعیت گراید ار گرداب اضطراب
بر آید رقمی باید مصرع چه احتیاج بیش حال دل گفتن تا سر علت و
روز افزون باد مکتوب برای دوستی که آئینه فرستاده بود
نیست لعد تعداد شوق که ما فوق التحریر است مشهود
ضمیر صداقت تخمیر باد آئینه های نغز سراپا سحر که قوت

روح فتوان گفت رسید دالبته راغلاوب خورشید
خانه آباد شکر این مهربانیهای آن دوست از رگ
ریشه قلم خشک بیرون است از آنجا که تحفه
دلبستگی آن نرزیتن همین ایل الباندلود اگر گاه گاهی
بارستان رنگارنگ میوه‌های گلهای بهشتی ضیافت دلو گرده
باشند دربارگاه محبت گنجایش دارد مکتوب صحبت الوداد
ورود نمود دربار سعادت ابرار درآستان راز محرم
تا گنبد ارقام قیمتها برده از ربع برکشود قیمت شما
دوست دارم چون منت بشمارات از مخلصان جهت
شاد نه بگفتار گردد از مخالف مرضی خود نه انگارند قطع
رشته تا بکی سالها محجوری از آن نفس که رضا تو
اندر آن نبود دستیاب دولت آماده و ابواب بهجت گشته
باد آیا صافت صحتی عیش مرا از درد دور باد

انکرد

از گرد کو آسیب دور تر گرد بمطالعه نامه محبت افزا محبت
روای آل الغر حدیقه رفتوت اتحاد که سراپا مهر و محبت
مرهم جراحت بود ابصار چشم نضارت جسم افزود لقت
آن است که همواره نزهتیات مسرت آیات باد آورده
باشد پیوسته همگنان رحمت صوری و معنوی بلکه مکتوب
نونهال امن اقبال میرسید علاول که خود آن کتاب یار
مشیدات و آیات بهبود لیکن بر صفحه حال خود می‌نگاشت تحریر ما
مصرع بیدگی باید معرز اده گی منظور حضرت‌ها نقابت پناه
نجابت دستگاه‌ها با غوای جو فروشان گندم نما برکرامت
که مرتکب از شروقیت اند اقتضای منزوی رمای و ضلالت
الانتقال خود را بایمال جهالت ساقط از پایه اعتبار ارباب
اصالت افتاده است ابواب تلهف و تاسف

بر روی خود گشادن آری نظم مجردان طریقت به ایمچون
فرزند قبای اطلس اهلکش که از هنر عاریست ملا برادرم
تا طالب صادق دل از خیالات مبهمه منکر که دلیل ناکامیست
خالی نگرداند خود را از ذوق تحصیل علوم محض لزوم در سمت نثر
در ابیات علم ترکیب اربعین و لم نامه اثبات مشغور بست تا که این سلیس
چشم ترقی ندارد به بی شمار نموده اثر لفظ تا طبع تازه
فشود بر ملا نیتی آن بهر که نامه از الست این مختصر کلم عمرت دراز باد
مکتوب بمطالعه و مشاهده رقیمه اخلاص و اختصاص آمود
که آن نقاوه دودمان اصطفی و خلاصه خاندان ارتقی مسرت و
نشاط افزود در الفصل سالی دو صدا رفت نشان
سلطان خان مرقوم قلم مودت رقم شده بود معلوم نمود
از کریم کارساز متوقع آنست که امروز در عهد رفعت و
ایالت

ایالت دستگاه موافق خواهش دوستان مجالس مرقوم
منفتح گردد عدم حصول ملاقات فرحت سمات
محض از گردش ایشانست والا در لوازم مصادقت دقیقه فرو
نگذارد ایام دولت و کامرانی بکام باد مکتوب صداقت رقیمه
قدردان فیض رسان سلامت از مکارم اخلاق تعمیم الاشفاق
در انجام مهام خسته دلان اهتمام فی اختیارات امید
ندارد که التماس که این عقیدت اساس در باب صحبت تا
شیخ عبدالوهاب که بفضل حقیقت حال غربت اشتمال خود را
نجدمت کسیر المواهب گذارش نماید در جه پذیرای اجابت
یابد آفتاب مراد بر دوش مرام تابد مکتوبی نعط داور
داد سالک مسالک سداد موکش وداد محمد مراد را همواره
محروم

محروس دارا دا آگاه دلا احاطه الله الاحمد واحد احد کلک
گوهر سلک را محال و عدم ادراک سر هو الله الصمد در
اهل کمال علوم علامة العلما ماهر که سلاسل حکمة الحکما برگاه
اکرام اولاد آدم سرور معموره عالم که در عدد و اعصار حمد
والانما و الاکلام آمد حوصله با مردم خارص مخدوم معلوم
الله محلمل کل حال ملکوت مشهود ضمیر فیض پذیر باد که خط
سرشت نمط و عبارت دلکش که در رقیمه آن فضیلت دستگاه
نگارش یافته بود رقت ساه رای گوهر دانش که قدرشناس
معنی است سواد افزای دیده مشتاقان گردانید اگر
پسند خاطر آمده و مستدام [illegible] سلسله رحبانی نوکری آن
خلاصه خاندان اهلیت نماید در صورت آنچه که ایما شود
بعمل آمده در استلام مکتوب خاطر نشت تفرقه دادن
زیاده [illegible]

ننه زیر کیت .. مطالعه محبت نامه اضطراب آمود که
مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری سرکار نواب خورشید اشتهار
رقم زده کلک بدایع نگار شده بود حیرت افزود بهر
آن عالی فطرت روزگار مخلص آنکه نظم خدا گر حکمت
بر بندد دری .. گشاید بفضل و دری دیگری .. شاکر
بودن موجب مزید نعمت است جمعیت خاطر روز افزون باد
صاحب بلند همت خان والا مرتبت محبت سلیله وقت
نشان محمد خان شب و روز بتعداد محاسن اشفاق آن
منبع جود و احسان رطب اللسان است آری فرخنده طالعیکه
الیصال خسته دلان شکسته بال منظور داشته بانجام
مهام خاص و عام پرداز بحکم الدنیا مزرع الاخرة
خانه عقبی آباد میسازد دولت دایما از حد افزون باد

بعد ما عطف یاد والسلام مکتوب عنبرینکه لولو گند زران

تقویم مفاوضه بهجت افزای یار رسید آنچه در شرح خوبیهای

و نیک سلوکیهای انجناب برای تهنیت برای مرقوم معلوم نمود

از انجا که مرد فهمیده ستوده کارست این هنجار الله تعالی

در مدد روز ایام جوهر محامد ذاتی و کار حسنات مطبوع خاطر

دوستان است ابر پایه یقین میرساند و بکردار گفتار رستگی

خود را از مصاحبان دلنواز گرداند در ترک صحبت چرت زنان

تحریر یافت خاطر رفیع الشان بلند همگان سلامت

از پیدا آشنا روی و بیگانه خوی که ظاهر بیابانش دوستی

در اید باطن آتش دشمنی محکم نماید تردد وفا باختن

قلانه عیش خود ویران ساختن است و در صحبت حسین گران

پرداختن

پرداختن چو

ما مهر و وفا رشته را انداختن است اگرچه آن مقبول بل

کمالات نامحتاج به نقش مقالات بود نزد اهل صفای الا

برپاس رسمی چند در دستانه مرقوم نموده صدور دارند مکتوب

صداقت اسلوب که مشتمل بر اطلاع حال این شکسته بال

لکن شکسته بجای بلیغ شمامه بود در رسید باعث مزید انبساط خاطر

گردید صداقت بنیادا چون از دل شکسته کاری نیاید

از دست نحوست عقده نمیگشاید پای همت از

تردد است لنگ ساخته و قطع ما کار خویش به ایزد الحراونر

مطلب

کارساز بسپرده ام اکرم او بیچه مسکینند عمر و شن

جهره کشف دشنابد مفقود از نمانامه دمکتوب آنکه در باب

بنوحائی و عدم رخصت فلان که مصروف دستانه

هره در ششدر راند ازان است اگرچه آن مقبول
اهل کمالات محتاج است مقالات نبود تا آن نشود
دارعایت کوته اندیشی و مثال خود را با کمال قطع
الطرفی نمود فلیس لود الحق وقطع آنکس که خدا
منقبت چو ارشش در اندیشه یکبار و بار زبان کس در هر جا
بهجت خاطر روز افزون باد مکتوب نامه دلبر سلامت
بخیال نو خوش خیم عنبر باد دیده ام تو صبح پریشانی نیست
تو خیال مکنند که دوستدار من را باید شمار برد دعا تا دوام
دارا این معروض کند که تا شد بجای این برقرار داشتن اکنون
ندم حیات نیست اما مست گو بال دو دولت چو بان
خواهد از منظومه آن نیست که حافظ را مهر حکمت
رود از حافظ همی بیند بار در لسان
باشند بر فرق حنده زمان رنگیست در جهان

باید

باید تا جنبی بجوابی بر سر دنیا کر نیست دو زنگهای کس
زمانه دعت آباد استقلال کرد اشتن خاطر خود چون
زرق منشی ترد استن است بمقتضای دانش باد و از آن
ادر همه حال شکر و صبر که هر یکی موجب حصول نعمت و وصال
دولت است اگر باید همیشه خطر بخیال آن شرف است ای
شر دفتر خوش بنای روزگار که چندین در شلوار جنب کهای
ملیت آکین تیز رد خجالت ده شرط مهوشان کلغذ آرای
مکتوب دهر گاه است که مخلص حمی لورد و قائم بلطف تمام
سرافراز نمود دیده به خیال حیال آنکس ما به فضل و کمال که
تعلق خاطر این شکسته بال بال هم بیشه است
نشنیده رجا که بخلاف کرد نه بسته از صحبت
مراتب خود باد ور ند دوستدار از قریبه را که خط

تفریق

لله الحمد که بر صفحهٔ رقیمات کریمه بنوعی یاد یکجهتی انگارنده من

وگنهکار نامه را که کلمات اشتیاق و متعذرات

فراق مشحون ساختن باد ای مظهر حالت پرداختن

است لهذا باین معنی مینگراید تا تکرار مراعات آید

محبت مسالها چو گلهای دانی و صفای مودت دستگاه

اخلاص گزین مسالت تاج الدین درخواست پروانه

حال رقیمکان والا [illegible] آن [illegible] است انیس حال

دارد مخلص حقیقی را برین می آرد که در نهاده یا آن

قدرت [illegible] آن برنگارد که توجه خواهند فرمود فرد مارا

لطف [illegible] از ما ممکن دریغ [illegible] نجدار د فات [illegible]

بکس احوال سکندر [illegible] مروت دود دادی بیابها اتحاد دستگاها

اخلاص [illegible] محبت [illegible] بارستغان [illegible]

در باب رفیعه [illegible] بر اوراکن بنام تا کی [illegible] آرام

والا

والاخبات حاصل کرده با آنکه تحقق حجاب حدود

رنجایی برده در مغبورت اگر توجه سامی یا که نمود دل

احوال و مهام کافه انام است در باب مشار الیه

جلوه [illegible] آینه [illegible] شمار [illegible] دو [illegible] ایند

فرد میدارند می نخاک راه [illegible] شکر [illegible] آنکه سرافراز

گردند مکتوب برای یاد دستی [illegible] ملک [illegible] چشم

مسطوره [illegible] چنین [illegible] باش [illegible] احوال امید [illegible]

به راحت افزای [illegible] کلام [illegible] قرار

اوست [illegible] سلام [illegible] داد [illegible] در [illegible] داد

طلعت [illegible] جدید [illegible] نامه [illegible]

بعید [illegible] دولت [illegible] یابه از [illegible]

[illegible] سایه ازو [illegible] لطف [illegible] راحت دل [illegible]

گوهر لعل اوست زبانت جراحت دل تنگ لب عیسی از دست
گفتار تو یوسف از مراد رنجادار از لفظ از معنیش بجود
نازد ها معنی آن لفظ او فسون سازد هم میگرداند
که ارسال نامه و جام پیغام السلام از خبر اندیشه مستهام
در پیچ داشتن تخم مهر یکانگی کشت معنی با معنی آمیزه
فروغ ظلمت بگرددنا تش خورشید انکور هادر بیدر خشان
لعل جان از سنگ را ها نامه بهیام گذار از نهای
قدرت آن نشانست نامه دل سراد مقبل آن
صدر آنشار نیکو بندهٔ بارگاه ازل به پیام شادمانی و کامرانی
مبرهن و نهفت باد ملی سوم شکر بحد
که از نیک و بخت کارشانه ها حبیب آرزو نامه نگارد
یار دوست باصد فرح فالک نامه حبیب سلام
مفلس بشادی

مفلس بشادی کتخدای آن سرمایهٔ آمال و آمانی
بقدوم میمنت لزوم خود کلبهٔ دهقانی را سرب
الحمد لله والمنه که مشاطهٔ عطر خوری پیرسته کامرانی
آفتاب گشت آن یوسف مصر نکهت داغی بر تخت شادمانی
هم آغوش زلیخا شدست نماید عشرت اکبر گردید
راحت اکبر در برآید فراز سمتش و قمر ان
سعدین را با طلوع بر شرف از کوچک حروف گشتار دارا
داد در بهشت عشرت و کامرانی ابتهاجی بر در آباد
در آهنت تولد فرزند ارجمند است اکنون که از لطف
نجادر حباید بشکفته شد گل دولت بوستان امید
جز طلب سرا پابعث الوقت وصوف تحت

این کتاب خط کتاب
از املای میر عبدالله دبیر منشی

از زبان انبساط نشان و دل نشاط فشان
بالاتصال مژده نخلارم خامه رنگین و نامه را مسرت
انگیز گردانید در زمان محمود و اوان مسعود سرخوشی
فرحت آغوش بشارت بگوش محبان
فراموشی فراموش رساند مخلص را پاس نغمه
روح افزا خرسند گردانید فرخنده طالعیکه قدسیان
گوهر انجم بر فرش نثار ریخته فلک از نهایت کامرانی
برقص آمده و هلال از نهایت شادمانی بصورت
جهد برآمده فرد – سزد ار کمال جوانی او
کند پیر فلک بفخر او آفتاب جهان تاب

بکمال شوق

بکمال شوق ذره وار بمهرش گرفتار گردیده
و زهره زلیخا مثال مشتری آن یوسف کنعان
جمال شده غرضیکه در هر خانه کامرانی و شادمانی
و در هر کاشانه ترانه سوز و سرور جاودانی است
الله تعالی آن تازه نهال چمن اقبال را بکمال
صورت و معنی رسانادالتوف حمد و سپاس
شافی بهمال و صوف شکر و سپاس ایزد متعال
آن حمیده صفات خجسته خصال فرخنده مال
از فرش ضعیف و ناتوانی بر فرش صحت و کامرانی رسانید

خاطر دوستان را از بند ملال آزاد گردانید افزود
بر بی مژده گر جان فشانم رواست که این مژده
آسایش جان ماست الحمد که الله تعالی
دیرگاه سلامت دارد مکتوب صبا خوش
خبری هدهد سلیمان است که مژده طرب از گلشن
سبا آورد مجلس صمیمی خلیفه طالب علم بعد تحریر الوف
ادعیه وصوف تحفه مقرون به تهنیت شادی و مشمول
به نهنیت و متیاز دکتای مشهود خاطر عطوفت مظاهر گردید
که از شمیم این بشارت فرخنده اشارت
گلشن آمال و امانی مخلص واثق الوداد نظارت تازه

گرفت و از شمیم این نوید سراسر مشام عیش و کامرانی
دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت
شکر ایزد که دعای خیر اندیشان در حیز اجابت یافت
و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی شان تافت بحکم آنکه
ذات سامی صفات آن نواب الافطرت دقیقه
شناس و شایسته خدمات بلند است قطع این مراتب
کرده جز دولت کارگلی هنوز در قدر است بمقتضای
مهربانی در طلب دوستدار ایمای رفته بود خبر رسید افزود
الحمد که خیرخواه در خدمت فضیلت پناه بلاغت و دستگاه
میان محمد طاهر که فضایل و کمالات ایشان بر آن
یاد من خیر اندیشان ظاهر است بجمعیت تمام میخوانند
و تسلی ایام متعطله خاطر خود را مشغول خط است

بهر دولت بیگر داند لیکن از انجا که خبر طلب جمال
ساز در بماده بی اختیار است ابتدا آن دارد که
بعد یک هفته فردا آمد لشکر کو [illegible] بالتحاق صف وصول
جویان چون [illegible] مهست نامه [illegible] که از که مطلعش آتش
افروز جان و مقطعش سوز روان بود رسید از
واقعه جانکاه آگاه گردید چنانکه انجم وحشت اندر دایره
حلاوت زندگانی تلخ نهد با حره شادمانی به گریه
تیرگی افزود صبح از مشاهده این حال گریبان دریده
شام از ملاحظه این ملال لباس سیاه پوشید
و فلک را از بار غم و الم پشت دوتا گردید
و از چشم ملک خونابه حسرت چکید فقط این بیت

ابر گریست

ابر گریست در درونش زر گشت مهتاب [illegible] اهل
انجم در خلیفه ها بنشست آب از طرف فتاد خاک خشکی باد
آتش خرمن [illegible] پاک بسوخت باد [illegible] اسباب گردانید و خفت
هرگاه جهانیان را چنین حال شد در دنیا که من دوستدار
که تواند شناخت قطعه همه تن چون شوم ز دیده [illegible] گریه ام
که گریه را اثر نیست القصه ازین داستان آتش افشان
قلم میسوزد از گریه آن کاغذ شعله ها می فروزد از انجا که
هر آفریده اندیشه کوتاه [illegible] گذر برفت [illegible] شاه راه است
در هیچ صورت آن معنی [illegible] کارخانه تقدیر را ناگزیر
او لاجرم به تعبیر گردانید بعد از آن [illegible] تسلی [illegible]
قطعه [illegible] اگر [illegible] وصال صد سال [illegible]
مکتوب [illegible] اثر [illegible] آن گل [illegible]

و بوستان قدس داغهای تازه بر دل نهاد چنانکه
از هر تن موی و استاد بیگانه گشاد سیل ناله به افلاک رسانند
نرگس عشاق وار چشم گریان مانند سوسن که بریده سر
زبان از گفتگو بسته غنچه وار گریبان چاک زده در زاویه
تحیر نشسته لاله از غایت خون عرق خونابه حسرت گردید
و سنبل چون زلف محبوبان بر خود پیچیدن گرفت لیکن
لیکن که از تحریر این حرف غم اندود قلم سیه سوارد
وار تقریر این مقدمه الم آسود زبان شعله های افروزد
برادرم بحکم آنکه لباس حیات دنیا مستعار است
و عیش و نشاط این کهنه رباط ناپایدار را وی آنکه
استعداد همت کامکار را لب و فرخ فروغ بخت نیز مستقل

کمال دلیری یا دستی مغفلان نخود نماید فرو کی تحمل رفت
بتوه او پایدار ماند ها دریا گر شست گرچه در هوار مانند
مکتوب از استماع قضیه ناهنجار آل محمد دیگر کمال شفقت
بر من دعم آغوش جنبش بستان خلد قصر الکبر مرحوم مغفور
شیخ عبید الغفور ناظم و بحر زری بقود الوراب اعظم دلایل بهار
گشود فرحت را از غایت حزن کنایت حسن دل عشرت
از نهایت غم خار دو چشم دیده از تیغ داغها جلوه
خیاد اشک حسرتناک نهاد دست سینه از تیغ داغها پاره افروز
در التهاب افتاد آخر الامر دو دستان را مسح الاعتقاد
از جزع و فزع که عادت دلبستگان صوریست باز ماند
و تحف زر زد بر روح آن مرحوم حقیقه دلائی گذارند

حمایت است که آن رموز روان کارخانهٔ ایجاد سرمی بقای
حیات دنیای وفا مستمسک بحبل المتین استکبایی که
منظور بارگاه صمدیت شده باشد آری فرو آنکس که او
و علم و آخرتش مهیاست در حق او گمان ثبات و استحکام است
عرض است کمترین خانه زادان عقیدت مود محمد مسعود
بعد التقدیم مراسم تعظیم و تفهیم قواعد مستدعی موقوف عرض
باریافتگان تحصیل سپهر جناب نواب گردون سپهر ارکان صاحب
از انکه عظمت و اجلال در اقصی پایهٔ حشمت و اقبال
گرد گشتی که کار و سیماکان مرحمت [illegible] دستگاهان
صاحب عالم و عالمیان میرشاند الفاب [illegible] صاحب
که [illegible] خانه زادان عقیدت آگاه محمد ایاس بعد التقدیم
ادب [illegible]

ادای بندگی و غلامی موقوف عرض محرمان بردهٔ شکوه
دولت و اقبال و محرمان سراپردهٔ عظمت و اجلال ملک [illegible]
داوران صاحب زمین و زمان میرشاند الفاب [illegible] لطف
احسان خانه زاد [illegible] اداب تسلیمات و بندگی [illegible]
موقوف عرض باریافتگان [illegible] تحصیل [illegible] مشاکل [illegible]
والاجناب جهانبانی مآب [illegible] الفاب نواب [illegible] قبله [illegible]
میرشاند الفاب [illegible] انوار خاطر قدسی [illegible]
فیض الهی مورد کرامت [illegible] ارشاد انام و [illegible]
هدایت خاص و عوام یگانهٔ بارگاه احدیت مقرب [illegible]
حضرت شیخ [illegible] ردای خاطر عقیدت [illegible] باد
فدای ادای [illegible] آوان و [illegible]
[illegible] میرشاند الفاب [illegible]

ذات مستحسن الصفات آن مرآت [illegible] حجرات و [illegible] کار
فرو بستگان [illegible] فواتح شعاع مخرج آیات وداد [illegible]
تحت علیل نهادان روزگار باعث [illegible] مسلی [illegible]
بر زیارت باد لهذا لعبد الصباح و عوات شوق اشمال مکشوف
خاطر عبوری آثار منکسر دانند القاب پدر رشایه بلند پایه
آن [illegible] حقیقی و کعبه تحقیقی افتخار کونین استظهار دارین
حضرت ولی نعمتی و مکرم مشفقی ام مرفق اولاد احسار والی [illegible]
الفیام مخلد مستدام باد تا ما که قید از لوازم [illegible] حبر وص
مبدارد القاب عمو ایزد جان بخش و جهان آفرین
ذات [illegible] ثبات آن [illegible] صوری و معنوی را
[illegible] بانواع سعادت و مرحمت بر فرق [illegible] عبودیت
کیشان [illegible] شایه [illegible] دارا د تا ما قید ابدی [illegible]

ذکر

مسعودیت آیات عرض مبدارد که القاب برادر خورد کامکار
حقیقی آن برادر بجان برابر فرخنده سعادت آثار [illegible]
فیض لزوم جانب [illegible] هم آغوش لمحبت [illegible] کرد آباد
قید دعوات طول عمرت معلوم آن نور چشم باد دراز
فرمان [illegible] قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی از افق عنایت
خسروانی در [illegible] پایه عزت وافتخار آمیز ذره بمقدار
از [illegible] کدار [illegible] در [illegible] تقبیل [illegible] آسود
بر [illegible] جهان مطاع آفتاب شعاع با افتخار این ذره [illegible] جان
نثار را مفتخر [illegible] عرش [illegible] کردانید [illegible] فرمان
صدور [illegible] سعادت [illegible] عزت وافتخار این جان نثار
[illegible] اعتقاد [illegible] الافلاک رسانید
فدوی [illegible] بالشرف ورود [illegible] فیض عنوان

جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سوده الهی در دودمان عباسیان طلعت
عنوان دره را منقبت خورشید و منور چهره را بپایه دولت جاوید سند
عریضه اساس تمکین قدسی شکوه همت آیین محمد امین لوح حقیقی
را منقوش بسجدات بندگی منقش داشته در فوق سلیمانیات
و علامی با خلاص امانی مرحمت مبارک اکلکت تعلیق عرض ناصیه
سای بارگاه خواتین سجده گاه ملایک پناه عالی طبیعان ایزد
متعالی نایب مناسبت دادر بیهاهالی که فلک از شوق سجود
در رکوع و ملک از ذوق استان بوسی مولود در خضوع
می سازند با عقیدت تمکین فدویان سراپا اعتقاد
بمحمد را در عرض نیاز جانب بندگی گذاشته ذره
دارد بکوهب عرض منقبت مخلص نور الهی و امثال
انجمن انجم سپهر که سکندر شان آسمان عالی رتبی
افتخار میرسانند بموالعاطف تمکین حلقه

بگوش جان

بگوش جان بوسیله سجود عقیدت آمود کلاه تحیات
سوده گمراه بندگی چون آفتاب بسر بجاده بموقف
عرض باریافتگان حواشی بساط اخلاق استانباط
که در صف سپهر پایه بهشت تکم از انبساط بطراح استقامت
بسط زمین همین در دوش مالامال کنج مبشات الطاف
عقیدت منقش اثر اما نثار عهد استنا الفت خامه قدسی
شمایت دار بندگی دود تا ساخته نیز افتخار بوسیله سجدات
بنیاز بااوج باهو بر افراخته بموقف عرض باریافتگان
انجمن انجم عرش و مشفقان محفل آفتاب بتشنیع
نشسته فلک بارگاه جدول بیمن دربارگاه جلالت
ملکوت و سکان و رحمت اعظم فرید کار

پروردگار ظل سبحانی جلیه الرحمانی میرسانند القاب
کمترین قدویان بجای نثار عبد الغفار بارک افتخار
تقبیل عتبه عرش مرتبه که حاجات معلای آیت سرای
بعرض ایستادگان آستان سپهر مکان نواب بالای
رکاب صاحب عالم و عالمیان که یابند مرادات حصول آن
روی زمین است میرسانند القاب کمترین قدویان ثبت گیرای
عقیدت اندیش محمد درویش اداب تسلیمات
و بندگی بجا آورده بعرض باریافتگان انجمن والا
آمود محصل غرض اینکه دولت قسم دکان تمام بلطف و
سرا پا صاحب عالم و عالمیان میرسانند
القاب داعی دولت ابد طراز محمد یار ادای تسلیمات

دیگر نسخه بیک

دیگر تسلیمات بجا آورده بعرض باریافتگان
محصل حسنت فضائل میرسانند القاب
کمترین بندگان عقیدت انتما محمد رضا آداب
کورنشات عبودیت بجا آورده
بعرض سعادت اندوزان حضور موفور السرور
نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار
میرسانند القاب انفاس قدسی اساس
آن قبله ارباب فضایل و کعبه اصحاب فواضل
و مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای
رهروان مراحل تدقیق مظهر آثار کمالات وجودی
و مطلع انوار افاضات معنوی حضرت مبحث
سلمه الله مصروف مسائل و وافق الصادقین

نعت الصباد دای وزره بمقدار بعد از ادای تحف انکسار
که ظرایف عقیدت و مثال عبودیت اندراج است
بعرض فیض اندوز آرام انجمن هدایت مواطن
میرساند [illegible] القاب ذات حقیقی شمات
آن کاشف دقایق فروع و اصول و واقف حقایق
منقول و معقول مجمع الفضایل و منبع الفواضل
حضرت [illegible] پیوسته مرجع ارباب فضایل و کمال
بعد ادای لوازم عقیدت گستری بخدمت ملازمان
آستان فیض نشان میرساند [illegible] القاب
[illegible] اوقات [illegible] تحقیق [illegible] اصحاب شریعت
منبع علوم روحانی مجمع [illegible] معانی [illegible]
[illegible]
بعد از اظهار [illegible]
[illegible]
[illegible]

عبودیت آثار است فرا باد و صفیر صافی
پذیر مستید بد القاب قاضی مسند شریعت
و ساده نسب منقبت پناه ذات بابرکات آن
مجمع ارباب فضایل و مرجع اصحاب و دلایل
حضرت قاضی صاحب زیب گیر و زینت دهر
باد بعد تشیید لوازم عبودیت و تمهید مراسم
عقیدت بعرض باریافتگان آستان
معدلت نشان میرساند که ذات مجمع الحسنات
آن سالک مسالک و معدلت انصاف
حضرت قاضی جو باعث نظام شرع مبین
و موجب قوام دین متین باد بعد تمهید لوازم

بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد
القاب شاعر زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر
شعاع شعر تو همچون آفتاب عالمگیر لطایف
طبع گوهرفشان و ظرایف ذهن فیض نشان
آن هنگامه آرای بزم نظم گستری و رونق
افزای عالم هنروری الفاظ بخشای غمزدگان
و انبساط پیرای دلشتگان باد بعد تحریر شوق
تمام مشهود خاطر عاطر میگرداند که خاطر فیض ناثر
مبدع قوانین القاب بدیع و مخترع آیین
ابیات نزهت فردوسی فصاحت سخنان بلاغت
مبانی مشیع عنایت اثر از بارگاه یزدان باد

بعد از اشتیاق

بعد از اشتیاق مکشوف ضمیر منیر میگرداند که
القاب توجه خاطر صافی اثر آن ادب آموز
مجلس ارباب تقویم و شمع افروز محفل اصحاب
تنجیم واقف اسرار حقایق اشمالی و کاشف استار
دقایق پنهانی محرم راز ذات غنی مرقوم باد
بعد ترقیم صحایف وداد مشهود ضمیر بیضا تنویر
میگرداند که القاب مجمع مناقب ذات رحمت
سمات آن منزل حقیقی و کعبهٔ تحقیقی مشفق فقیر
بکرم مهربان حضرت عم بخشی همواره بر سر عبودیت
بکسان عقیدت پرور ظل گستر باد بعد از ادای
تسلیمات که سرمایهٔ سعادت است مسرود مستدعی

[illegible]

القاب جمعیت صوری و معنوی شامل حال
خجسته فال مستمندگان رفعت و عطوفت دستگاه
شفقت قدردان امر نظام میان حجاب بعد تبلیغ
رسایل آرزو و حصول خدمت سرایر سعادت
مصروف خدمت میدارد که با عنایات قضا و قدر
نهال آمال آن غره ناصیه سعادت قره باصره
دولت فرزند ارجمند همیشه برشحات سحاب الطاف
خوش مثمر داشته بکمال صوری و معنوی رساناد
قبل رقم دعوات مزید حیات که در دل و جهت
معلوم نماید القاب برادر زاده صحیفه های بهجت
اشتمال آن مجموعه الخصایل و مجموعه الشمایل
سعادت شعار

ش

سعادت شعار خجسته اطوار مرقوم انجاح و مطالب
کونین مقاصد دارین مرقوم باد بعد ادعیه طول عمر [illegible]
حصول سرکار مایه اعلام زیبای مسرت برای اولی [illegible]
منتش نامه نفت بهجت افزود و بهجت افزای
[illegible] اتحاد منزل گردید هم آغوش مسرت بی اندازه
گردانید نظارت افزای خاطر دوستان
گشت تسکین بخش خاطر حزین گردید موجب سعادت
نشاط گردید باعث اتحاد و موجب وداد گردید
طلب خرسندی آینه خاطر و داد مظاهر گردید باعث
نشاط خاطر الحمد [illegible] گردید طراز ای [illegible] حقیقت
منزل گردید مرقوم قلم فیض رحم گشته بود مرقوم
قلم رحمت شیم گشته بود لکن [illegible]

ش

شدن به رقم پذیر خامه مرحمت شمامه گردید به
نیز نوشته شده به مرقوم قلم نکته سنج نگار گردیده به
ترقیم یافته به مرقوم گشته بود مرقوم نموده بود تیز نگارش
کلک حلت طراز شده بود ایمای رفته اشاره رفته
تحریر قلم بهجت تسطیر شده به قانون ترقیم گذارش
کلک کرم داور پیمای وفیض توجهات القبله آمال
همگی منوال جریان اوقات شکر و اشت
العطیات بست انتقال این مکان مقرون گرد ابرد
مسمای مانده به ایجد و در جمله لب تشنه محمود
مجاری احوال انجوالی مقرون نهایت الابتهال
و منوال آرایش سرزمین موجب شکر ستایش ایزد جهان
جهان آفرین باد

جهان آفرین است گذارش این نمون
مستوجب حمد و الهی است و فکه رجا کم
امید که مأمول که مرجوع که مترصد که بمقتضای خلاص آنکه
خلاصه حرف آنکه شایسته دوستی آنکه محبت یکی اگر
سزاوار الطاف آنکه لایق مروت همی آنکه شایان
مروت و فتوت آنکه اتحاد داشته دیدی آنکه منطقی الله
امید که این انشای جامع القوانین آنکه
وسحر خوبان ایمن اطلاع بر قانون منشیات
و قاعده عبارت میخواهد و دوست میدارد که
منفعت تذکرات به دعای خیر یاد فرمایند
تمت تمام شد

سبحانه

قال و قع

بما معنی تمام شد

یا اللهم

دمن هته

تا قال قال

همه الرامعته

چنین گفت مرد حقایق شناس

اول ۵

ازل ام دگفتی ندارم هراس

این گنا این تایند ... بر بندد

	هاها	

هو الغنی

حمد و ثنا مر خدای را که ظاهر و باطن را که فیض های عمر و رفت

قدرت کون و درود ثنا مقصود بر محمد مصطفی صلی الله

علیه وسلم اما بعد آگاه که بر جا هر ارباب نفایس بنویسند هموار

که این بر صحیفه اوراق نقش نام نهان که نامش ناخوانده

نویسنده را املال بعمرآباد بر جناب بدر بنویسند

و نیز حدود خداوندی غنقادی کشف طاری قبله مرادات

گنجینه حاجات بخشنده از ... علو سلطنت البالعالی

بوم البدیع ار جناب کمتری فرزند ...

ایضاً

خواجه ارزنده فرزند مسودهای قلمی و افره
حالات عنایتهای سلسله عموم فیض بخش انتساب محروم
احوال آنجناب بعنوان عنایات الهی موجب حمد و
سلوک حسب گذشت رسید که انوار نیاز برکات
در املاء صحت و مکان تمامت نموده مدام لمعات هستند
تا رمال در رمان رسیدن کلید بست بر ارکان الطاف کنامی
و ملاطفه گرامی را فرا بفرموده اند هر عنایت گر
لازم بینده هستند مقرر فرا رسیدن فرموده باشند
بدر نجات عالی گوهر است عبد الوجود سعادت بار
نور الابصار محبوب القلوب مرغوب الاسلوب جود دار
سعادت آثار محمد عارف را و الله عمره قدره
از جانب مشتاق دیدار محمد قاسم دیده کوتاهی

لیکن حظ نموده

ایضاً

بسیار ملتمس نموده بدانند که مدتی است که بعید گشته
دیگر ارزنگ جلوه گستر هم امانت اند
فرح ارزانی نموده سبب شنیده از نمود حال دیده
دوستان بسوی آسمان گسترده که الله تعالی
از آن نور الابصار مقامی با دیگر از جمیع مهمات
تو محله نابهنگام در یافت دیدار فرحت آثار
تکلفات الحالی مدام منور از مسوده باشند
گرد و ننگس خاطر اند در همین حاصل آید
عصمت پناه عفت دستگاه جد بحر رمان ساجده ایوان
مکرمه معظمه یعنی والده مهربان را و الله تعالی عصمتها
از جانب کمترین فرزندان کمترین نور جشمان محمد صالح

فارس موسم [illegible] و افزوده حال [illegible] عزم [illegible]

رسید که تحویل مرقوم بوده انکه حال این [illegible] حال [illegible]

مرتب عید خجسته گذشته که همگاه [illegible] بوده [illegible]

انجای مقصود نموده حق تعالی علیم است که از همین [illegible]

حضور تسلیم آورده بود [illegible] [illegible]

که علی الدوام جهانی [illegible] حال مرحوم [illegible]

را ظاهر و باطن خوشوقت [illegible] که [illegible]

موجب [illegible] ماه در جهم رسیده‌اند [illegible] نور الابصار

بحال برابر [illegible] محمد [illegible]

از همگان بدو دولت در آن [illegible] نموده مطالب

صوری و معنوی کما [illegible] [illegible] العالی

[illegible]

[illegible]

گفتگوی [illegible] که از دوری محبوب [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] از حال [illegible] الحمد [illegible]

میگفت اینقدر دانم که تو [illegible] بخاطر [illegible]

[illegible] که [illegible] از زبان [illegible]

[illegible] نور دیده [illegible] که [illegible]

اسباب [illegible] دارند که [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] که [illegible]

واقع [illegible] از [illegible]

[illegible] و افزوده [illegible] که [illegible]

حاجی محمد الرجانی [illegible]

رقم بلند نگرانی بجا آورده آنچه نوشته بودند که
مبلغ [illegible] بموقع هندوی قلمی نمایند و [illegible] سه بهل و حالی
مطابق وجه مبلغ مذکور هندوی نکرده [illegible] عالی [illegible]
ارباب خاطر جمع للّه والدعا برای [illegible] کلکل [illegible]
المعانی انوار بار کات [illegible] صفات بر [illegible]
عزت آثار [illegible] بوده مصون [illegible] و از ارها [illegible] و العاد
مجبور و [illegible] بلده اشتباه بر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نمیده کاه بدرقه [illegible] که قلم و تحریر [illegible]
نماید از تقریر [illegible] اللّهم گر [illegible] نامه [illegible]
مانند از شوق تو [illegible] [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] روکه این [illegible] را [illegible]
بهر [illegible] دل را فوری [illegible]

عامل آباد

عامل آباد [illegible] رقم که چگونگی احوال [illegible] قلمی نموده بودند
دل [illegible] از [illegible] بر آورده [illegible]
دل [illegible] و [illegible] مطر دریا [illegible] نواند بود که هندوی [illegible] باشد [illegible]
با [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] شده
که [illegible] از [illegible] باید که [illegible] بوشته
چگونگی کیفیت [illegible] قلمی نمایند که [illegible]
عامل آباد [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] سازند
[illegible] و [illegible] انجام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مرقوم نموده باشند [illegible] و [illegible]

زیرا که دوستان یکدل یکرنگ [illegible] از اخلاص محبت [illegible]

منزوی [illegible] دیگر [illegible] ننواختند و که تا [illegible]

[illegible] سوال [illegible] الکتب [illegible]

بایروم الحروف اگر آثار [illegible] شنود [illegible]

[illegible] را الحمد [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] الرحمن [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] جلسه [illegible]

[illegible]

رقعه الملوکی

رقعه الملوک [illegible] الصلوات [illegible] الناس محمد [illegible]

[illegible] مشتاق دیدار

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] و وصول [illegible]

[illegible] که هیچ ساعتی و لحظه [illegible]

[illegible] بالمواجهت [illegible]

[illegible] مفتوح [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

[illegible] برای [illegible]

[illegible]

[illegible] الرحمن [illegible]

[illegible]

ایضاً

اگر مدت مدید عهد بعید گذشته مگر این اخلاص هزار گشت
بسیار افزار مینماید و شما دلفریب موده الحال موالی اکل بحرها
انگشتری زنهار که بر جلدی گذشته نگوشته این رقعه گوی
از خط رفته را شاه گرامی محضر ممنوع نموده باشند که بحر رسیده
حوری این کس است لکن نظر شده حق و غموده نظر ممنوع نموده باشند
گه رونق این کس تبسم الم میکند و توقع آنکه چرا این چمن
منگر فته باشند که گل و بهار در شگفت محبت میکند و الدعا
برای ربان گشته عمده تا الدوام عصمت مهربانی که از تبسم محلکم
بیوسته در پرده عصمت بود و ملتفت صورت و معنوی کامکار
حرف تبسم گل نور نم نوشت از اشتیاق ملاقات شما که در تحریر نیابد
حال مگو محبت الالتفات محبت ارسلنه منت حال این محبت فال
جلوه گر شده هر تبسم که عطر و حال چمن در تحریر افزود

گر از حد تحریر دلجو

ایضاً

از حد تحریر بر دل گشت شما که بهمن نمط با نامه
فرحت شمامه جو توقف مینموده باشند که موجب آزرده
هر که نه یک باشند بیازرده باشد که بحال گوش نموده
برای بهر گوشه سلطان الزهاد ملک العلما فتاح المخلصین
المعارفین و حید الاعیان و راثت ملک المسالک ادراج الی قدره
و زمره بر سجاده شرف و جاه و طرف و رزق و آل
و ارباب و حاجات شامل اهل کرامات و دو شنبه از بین
مجلس حبیبی اصلاح صمد فقد غنی محمود و السلطان نی با بابا
ببرسانده که دعای خیر و بیان این اخلاص نگسسته شما که
در درون محبت تبدیل ربانی باید زیاده جواب نمودن
نزند السلام والاکرام بر تحریر خیر گوشه در حضور بی ارادت
اعظم الکرام مخدومی اشرف الدنیا والدین برکات السلام علیکم
همیشه بعزت بهتری باشند مردم سرافرازی محکم باد

مبرا و دعوات فراوان حرمان بی‌پایان معروض گرده
از حلل نگرم ربانی و نوحات سبحانی مستعین برکات جرعه
همت حرمت عزت آن آنکه آن حضرت جان و بانی
جمیع الذوات مستدعی زیاده حو... و مستعد
برای قامی تو آن معاکف ممالک کالبد نسبت ممالک مالک
موشش بنیان معدلت دارد و دادگستری محمد
فعلت بعد عدل بروی فعلت مات گماالله کین نعنی
حضرت قامی خبور متفارق عالمیان دارد گستر باد
عبودانملاع و دعا نتیجه و همبر حور شید الطهر گه دارند صانع
فوهمت طاهرا حروی ... فتح دار اردو هر صد ملت ... تر
نسب میمروی بنج ماه اری آن بمند ... گه خصوص ...
فتح دار ... ملکدار ... خفی دار حواله ... راکه ...
بگشت ایام ... حکومت ... اگر ...
ابر دعالی

ابر دعالی بخشش جهان ازو بن دارد حضرت جهات گماالله ان
منازل خیر نعت زادی سایل حصفت مخدومی زعماد
مولف حجب بوستند و ارمال محبت و مقبول فرمانروده
از مگر و ... ارمنه و از بلمیات جمالی ... مصون ...
نامه نامی صوره گرمی که نامور داین منیخ تر ارمیم ازکار قبال
گرم نشده بود در کل اوقات و اسعد ساعات ...
حول مجر از صحبت دادن آن نسخه علم و عرفت جهان جهانی
حونندی عالم عالم سلکی رفود و لوگه هرشته بهمل ... معطل
این بنوه فرصه را منظور داشته دوستان ... ارواح
تمامت الله انسلاع ... نسخه قلم محبت زقسم تا ... و ممنون
که الملوک لعقت العلق ... حومی و خوشدلی ...
چه مدنه الهم معدر مال ... که رشاند این و عار
که شکر ... ماکه الملک ... کد درار

همه نغمه ورین راه قدم که از بسم صبحگاه به نام آشنایان
هموار و استوار باید که گر نمیرم خون تو گر زیر بجا گیم زلال محبت
راید که خورشید آمدی بگذار از محمود و عالی عالی همم گرامی
اندوختن زمانه با بیچاره نهایت انجلاء تمنا نموده صرف ملاطفه
گشته مقصود ابیات را اگر چه عمیم و لطف قدیم زمودند
که در علم و عمل زین طالب علم بروی گشاده گرداند اگر لطفی
شکر منت گرداند در زمین علم و ارباب علی الدوام
ترا ابدا این بنده برادر کوشیده المدعا فی کلمن لا زوال و حد
آمال نواب سلطان ملکی القاب معالی ملاذی معلی
اعتقادی عالیجاهی بیش رفع انشانی از سحاب لسحاب مکرمت
مشحون و مفرح دار دلهم خیر را برحضرت لطف کرده
که این سایه بر خلق گسترده و ما گوی این دعا
خیر با علو این سایه بنده دار بود زشوق
ملکوف لعمر

ملکوف لعمر مکرمت نابی میگردانند که نوازش همه گرامی
مقصود صلاح آثار حافظ عمده اعتبار ارباب هوشمند
در راه سعادت ارسید مضمون آن معلوم گردید خنده
فرستاده نمودند و ماه مصلح و ممالک اندیشه ارباب
بعد بهجت در آمده مرد بحضه های مانده ان رابطه
اگر حضرت باعث باشد و عرض خدمت نام در موجب
گلهم و ارجاع جمع نموده فرستاده خواهند شد از همه و نوازش را
بطلب راه بدین سان بود از این هم اگر حو باشید در همه باشند و در القوم
آن سعی نموده کان نسبت خوشی خواهد گردید از ملاقات
لطف حد رفد به میراث و جواب بخت که تا بهمه اعلی حریص
بر بیر پای بخت ساختن یاد مبارک حضرت ظل الهش باد
فقلت شاه رفعت دستگاه فصاحت و بنده عطف سپاه

ابهر زده اگر از حال فیض ایشان همواره پایدار زمانی و

نفحات سبحانی فائض شده مجلس نورانی [illegible] الهام

بهره‌مند [illegible] بود حاصل اخلاص آثار شیخ صدر الدین

سلسله [illegible] اخلاص‌مندی همراه [illegible] دارد [illegible]

در خدمت فقیر [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] که فقیر [illegible] سلوک

خدمت [illegible] اگر [illegible] طالع [illegible] دارد که [illegible]

[illegible] شمس العالی و ظل الله [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] نام مدار المهام [illegible]

[illegible] شود که [illegible]

که [illegible] الدهر [illegible]

و [illegible] که [illegible]

[illegible] ماه [illegible] گاه [illegible]

دل نوازی

دلت [illegible] مجموع باد قدم [illegible]

حیات [illegible] صورت [illegible]

[illegible] نفحات [illegible]

[illegible] زبده علما [illegible]

[illegible] مهربان [illegible] علی [illegible]

[illegible] که [illegible] مضمون [illegible]

وارد [illegible] که در باره حقیقت [illegible]

[illegible] شیخ صدر الدین

که [illegible] بود [illegible]

[illegible] مدار المهام [illegible] الملوک

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] ظل سبحانی [illegible]

[illegible] که [illegible]

در اثبات [illegible] الاول وجی که دفع بهم داده

باشند یا رقعه از عمال العزیز بر جریده [illegible]

که مامولی و [illegible] ازل برقعه از درگاه معلی الالقاب

رفع البرکات آن خراج اضافه [illegible] منفعا [illegible]

داده بعرض شرف اقدس رسانند و درین حینه [illegible] واصل

[illegible] خواهند شد و [illegible] خواهند [illegible]

قبول [illegible] داشته و بعضی [illegible] کرسنده خواهند شد

الهی عمر و دولت پاینده [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] شاه

[illegible] حلت [illegible]

حضرة علما و [illegible] سلمه الله تعالی و در باره [illegible]

بوده علی الدوام [illegible] معنی [illegible]

[illegible] فضلت [illegible]

[illegible] محمد الکرام [illegible]

حود مملک سازند [illegible] باو منور باشند که [illegible]

در [illegible] حمد [illegible] از عهده [illegible]

[illegible] بر این فضل اللطائف خواهند [illegible]

[illegible] درباره مرضی الله [illegible] دل [illegible]

والحاصل [illegible] که [illegible] بن [illegible]

[illegible] خواهند شد [illegible]

راه [illegible] عدالت [illegible] ایام [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] حشمت و شوکت

دستگاه منور [illegible] منزلت [illegible]

[illegible] بر مسند [illegible] عزت [illegible]

بوده [illegible] دشمن [illegible]

دل [illegible] مجیب [illegible]

[illegible]

گردم زیر بار گردش گردش الوده و منم جمیع
همه عالم گواه عصمت او رسنت هاید و ریاستیقت
که نتوه محابان رست برای عقل گشتنی که جام جهانی
نمانت همه نور مقرر دانند سر افراز همه که از کمال اوصاف کسی
و بنده لوازی شرف اعدار فیه بود و در حس لرزق
اسعد باعمات زکوه دره نمود و در الله برار حوشنودی الوداع
الوداع حور سندی حاصل کرد به مرحوم بود که
فعل و کمالات شهنشاه محمد شاه و در سلک مقدای جمیع
ملک شاه همو رجبی سرافراز بگشند که با عمال او
دل او بر حضر دور نگ مقلب از دولت روز روانند
بهشتی طرفه الماس مریار طلبند شسته با حیره
و در گشت نموده در سلک معاصانی حضور بهشتند
که احر رها مساوده باشند او عمده سام اک

والله بر کشید

باز جمیع

تمام کمال بری ثمر باشد و هر باب مرجوع نموده هیچ جمیع
لکلیعب و در میکانی برار بحر امید مانند لعل و ع الکی
نشینند با رازم سام کار همگرده باشند لولاک سیم
اگر و با نشینی و در شبه باشد و در تمام اکه مانبرزین
و الیاس کوکن نده حصه نشینند زیاده خرک صادق
همیوانند دراریب و عوالی بناه چشمه کوکب اشتباه
عوالی مبرکت قدوه و نشان زنده محبان
صاحب لعم دلو الفضل فرمود حوادکون کائنه
السلطانی بحوالی هر سنده عزت و دارات همیشگی بوده
کامیاب صوری معنوی باشند نمودم فرموده کمه
معمند هی یا صدی حاکم ملازم سرکار را آمده
اظهار نموده که به تکرار وحدت سالی از مبلغ سبع

مگفته گنهکار دو رشته ها باز گرده لشهری برو وز ابنای
راه گذر باران مرکشار ور دز بابند کرده اند بر جمیع
حسند مگر دیمگر اند توقع از مکارم اخلاق
آن آن است که [illegible] میان [illegible] مهر [illegible]
بنام عالی عنایت شود که [illegible] دلدار زند
رصد حرف طمع توقع [illegible] که ممنون است
خوانند [illegible] سالت و لطافت [illegible]
[illegible] منزلت [illegible] مستغنی [illegible]
ور حمایت [illegible] بوده [illegible]
درج محبت [illegible] است [illegible]
تا در د [illegible] بار [illegible]
آن [illegible] که [illegible] دست [illegible]
[illegible]

گو خرم باد است از همه لبال سرافراز نامه کوه
که در باب والد [illegible] های عمله [illegible]
نامرد این مخلص شده بود وعده [illegible]
[illegible] صفای حاصل کردند [illegible]
میان [illegible] رحم [illegible] که [illegible]
عمله را در کار [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] باج [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] عبد العزیز [illegible]
[illegible] المال می [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible] را [illegible]

مضمون ... جمیع ملازمت ... تبلیغ نموده در
حضرت ... گشوده از ماخ لطف ... الهی که
سودمند ... قبله گاه ... شمرده اگر ...
گلشن و ادارگی که ... واقعهای محروی ملازمت
آنکه ... و مفارقت ... دو ...
تحریر ... شمه ... و ... های ...
گردد که از حضرت ... مجوا ...
... محض ...
تحفات ... گردد ... ایام ...
مگر ... مفارقت ...
اگر ... فرزند ...
... درشاه ...

ارجع ... در ... الرمان
محفوظ ...
رای ...
بزرگان ...
و معارف ...
... بمعانی ... برده و دوری
... گردد ...
معلوم شده از ...
...

...
...

بار[illegible] که ملک [illegible] دارد همه حرف احراز [illegible]

الا آنکه [illegible] فرصتها دارد و گرنه تا [illegible] ماه [illegible]

الا هر [illegible] روزه [illegible] روزمره [illegible]

هنروی و حمال [illegible] را همه بجز دوام [illegible] و لکار [illegible]

امیدگاه معظم [illegible]

میر الله که تا [illegible] اجل الملک [illegible]

امر و سؤال دید الجلال [illegible]

آنکه [illegible] از حوالی علی در [illegible]

حق [illegible] طول [illegible] به وجه [illegible]

حواله [illegible] و درگاه [illegible] کرده اند از [illegible]

چیز [illegible] روز

تم [illegible] دایم [illegible] و کلالی

آنقدر زود برادر

آنقدر زود برداده که دنیا [illegible]

بلبل [illegible] بار نگ [illegible]

[illegible] شوق [illegible] سال [illegible] و السلام

[illegible] نور دیده [illegible] فروغ [illegible]

[illegible] از الطاف [illegible]

درگاه [illegible] جود [illegible]

دارد [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible] دوری [illegible] العلم [illegible]

[illegible] که [illegible] مشق [illegible]

[illegible] نگار [illegible] [illegible]

[illegible] و الحراس [illegible]

آنقدر [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

از تفاوت کمترین برادری خواجه عبد الله [illegible]

مقدار و بموجب [illegible] فروع رای [illegible] کرده

[illegible] عالی و بس [illegible] و [illegible] نموده

صدور [illegible] الم [illegible] این [illegible] کرده

که [illegible] رهای [illegible] قبل از [illegible] احتیاطی

خود [illegible] بوده [illegible] کاه [illegible]

بر و کلمه [illegible] باشد [illegible]

که موجب [illegible] خواهد بود اقرار گردد

[illegible] عبد الغفور ولد عبد الکریم

[illegible] محمد اگر [illegible] باید [illegible] نمودم [illegible]

موازی چهار صد [illegible] از [illegible]

گاه [illegible]

[illegible]

حرف با صلح

بر این همه

حرف با صلح [illegible] نمودم اقرار کردم قبول نمودم

که در بدل [illegible] مبلغ چهار هزار تنکه مرادی [illegible]

[illegible] کابل [illegible] حال [illegible] داده ام

در باب [illegible] محمد قاسم ولد خواجه محمد انور

ساکن محله [illegible] اگر [illegible]

[illegible] ثلث [illegible] خواهد

گوید قباله [illegible] عبد الکریم

ولد عبد الرحیم ساکن [illegible] کابل [illegible]

[illegible] ساکن محله [illegible]

حرام [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد [illegible]

شنود مابیع است بحضور شهود و تحریر شد فی [illegible]

رجوع دارکرد و اعتراف نمود فلان ولد فلان ساکن

برآنجمله که ملک طلق خود زمین محدود به را در سنه و زرع درخت

حاویه بار محدود و حد و در آنکه صاحب شده فالکمال است

بر زمین فلان تن خلل حدوثا لاحق اشتری ایام

مستعملا که موسیه است با زمین با نخله فلان ولد فلان

باجمیع توابع و لواحق سوای علمکه حق ملک [illegible] را

در [illegible] الی یوم البیع [illegible]

در بدل مبلغ [illegible] رومیه شاهجهانی سره رایج الوقت

بالعدد و بعضوه است فلان ولد فلان فروخت

منع کرده مبلغ مذکور را حدکرد مبلغ مذکور را در قبض [illegible]

آورده [illegible] خود نموده قرار کرده که [illegible]

مسطور دعوی نیو آرم اگر بوضوع آید باطل نامعتبر خواهد بود

بحضور شهود و تحریر یافت بتاریخ فلان [illegible]

ملکیت [illegible] فعانه اقرار کرد و اعتراف نمود

فلان ولد فلان ساکن محله فلان برآنجمله که موازی

دو وار که زمین عرض مشتمله حدود اربعه آن

حد شرقی با خانه فلان و حد غربی با زمین حد شمالی

فلان حد جنوبی ملحق براه عام بجمیع [illegible]

[illegible] گرفتیم

قرار کردم که سال بسال مبلغ [illegible] شاهجهانی

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمود ولد [illegible]

برانمعه

تن حواص لطف سایگیم صبح فلاح برگنه فلاح مرا بر

کرمع نگعد روبه شناسیمهانی ازرماب بهای مواری

نگاه حوصه بیورلی ازدست حاکم صلاح الدین خرخ

گرفتم وفیص خود آوردم مشروط که بمدت نگماه کابل

در قفلر مه در مغیب اول بخابت مسر می آید مم

حجاب قباله رفرار کرده مقصاب خود اثر

نزعی خود صورت ولد عبدالت بن الله

ساکن محله کابل برامعی که سرخود ستابب بام

گاه سالجامی نامد مکاک کابل نانبود ریل

مبیع تگعد که مرد دب حواله عفار نجم درب

ترد جن تا گاه کمیه نگمر نیست کسر مر موجه رار مربت

للمابل کمه

گاه شالیامی آزاده گرفت نامدن گسال کابل عفاهم

ملحه گوره مرابی ارو گاه شالیامی کابادی دیگر بعمر شود

از علوفه و صبح نموده حوار شند ازان الله علی

تاریخ هفتم رجب المرجب خوروازی نور حسیمی عز برانوخود

حواله محمد اشرف حکاک الیند عمره با دو ارد کسی نمده به

همه شاهان اسر انجام مشعله فانوس مع وی جان وار

زنگ گزنیف آورده بعوض ازروهال خود را در

خورسه برند معنس و مشت بخورد به معامله ست

بسطر این ماکن مراد فسن افلوب کاهی حجامه محله دار

حمه گیل که ریاب ازیهاتی بر خاسته این مع وشن

حالها اگله گوری مید مند کشتها تمهای سار بر ایمحبه که

عبد السلام نا خواهم عبد الله مه سر عبد دارد

حواله عبد زلف تا خم هیچ بت سرو تمکین نماید
در بهار بلوری نمود خم بخم طرار و زنار
گروه بصارت حو و حواله محمد و پاس محمد
حمد بر انجمن که وو الغفار بام عزم نیز فام مینامید
سلم الله الغفار ارملک کالص بعثت از زاده اکرم
الگنوان برگاه رور الظهور حو و بود ممنانه شد

تحریر یافت تمام شد

این کتاب مجمع منشئات
از دست کاتب علی
قلمی شد بخط ...

كل سلام بر قلم گفت مزن ای پسر بیگلی یحیی مناصح و اوصی بی الاحصر

بسم الله الرحمن الرحیم

هو المراد

حمد و سپاس بی حد و قیاس سزاوار بارگاه مالک الملکی که
خطبه مملکتش تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
زینت یافته بالغدو و الآصال بر منابر زبانهای جمیع مکونات
سار است و سکه سلطنتش کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم و الیه ترجعون بر درهم و دینار کل ملفوظات
در مساء و صباح جاری است و مملکتش مصون از صدمه
زوال است و سلطنتش مأمون از لطمه انتقال و له الحمد
فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون نظم

بود و نبود آنچه بلندست و پست باشد این نیز
نباشد که بیت و درود نامحدود و سلام نامعدود بر روح پاک
حضرت مقام محمودی که آیه بلند پایه و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین قطره ایست از بحار وافر شفقت و رحمت بی
نهایت او و کلام معجز نظام لولاک لما خلقت الافلاک دره ایست
از انوار خورشید فلک کمال او اللهم صل علی محمد کما نازل تا ابد هر چه هست
با آرایش نام او نقش بست و علی آله و اصحابه الهادین خلفا
الراشدین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید کمترین الانام وا
لخطا فیض العجز غریق بحر معاصی و گناه ملا عطا والله عفی الله له
و لوالدیه چون ستوده کردار اشرف دار نیکی برده
فرخنده آثار جز خواه غربا ازین بیچندان بی عقل و تمیز از
مقولات انشا پردازی بی شعور نمانند تمام حیا بالله مالا کلام
درخواست نمود که رقعه چند ضروریه دانش پسند

برای

برای برخوردار خجسته آثار فرزند خویش بیدار
محمد رسول معروف برشی دار طول الله عمره و نور الله
العلم و علمه زمره کلک بلند بخت سالک گردد تا واسطه
روشنایی او شود در ابتدای حال و وسیله خطاب جواب
ابنای زمان و غیره هم باشد هر چند ازین نادان
غریب از دیار و وطن دستیافت آن نداشت که
خود را در زمره منشیان روزگار شمارد و در صنعت
انشا پردازی پردازد لیکن از فرموده بزرگان سر باز
زدن مناسب ندید تا تحمل بر تکلیف [illegible] شود که گفته اند
بدست آوردن دنیا هنر نیست یکی را [illegible] ناتوانی [illegible]
[illegible] رقعه چند نامربوط چون قلم از خود تراشیده بعبارت
روشن تا به ملحی نموده التماس از معنی [illegible]
رسا [illegible] فهم آنست که خار در [illegible] سکی دار بد

مرنده حرف زمره ام بدرلالی در گوش هند شکار هبدو
عماصی نیمی را اشعار خود نسخه دیده عرب همی بیک باهند

من سعی واطاع فاجره علی الله ان الله لا یضیع اجر المحسنین

ای نور چشم جان و دل بابچه والجان بجوان چون
علم وارزی ذوق دل بابچه والجان بجوان علم است
بهر مرترا علم است تاج سرترا علم است یاور مرترا
بابچه والجان بجوان بی علم دان کما فو حری پی علم دانی لری یا
باعلم مکو کوهری بابچه والجان بجوان روز و شب مشغول و
صباو در بحر علم آور شنا تا واریی از نهر بلد بابچه والجان
بجوان عمر بعد و دو علم کدن چون باکمال علم کس باجاهلان
صحبت مکن بابچه الجان بجوان دراده سراحق ننگی
علمت می بد مرخندگی بی علم دان ننگی

بابچه و

بابچه والجان بجوان قرآن حدیث و فقه را
دروس [illegible] تر از بس نظم و نثر آری بجا بجا بابچه
والجان بجوان مشق و خط و کور سن و سبق اکس
روز و شب از بهر حق میخوان کتاب هم ورق
بابچه والجان بجوان ابا خرز دنیا ای جوان
هرگز نشود بی جان و مان علمت نبود از الامان
بابچه والجان بجوان پند عطای گوش کن
ساغر ز دانش نوش کن در بهر کلدی بهوش کن
بابچه والجان بجوان بعرض ناصیه سایان عتبه
فیض مرتبه حضرت پیر دستگیر نیت های ارشاد
دستگاه دام ظلال ارشاده علی مفارق سایر مریدان
میرساند که کمینه خادمان مهجور الخدمت ملا

متوانتر نامزم آن شده بود که خود را تقبیل انامل فیض
قدام میرسانند که اشتغال شیخ ربیع دور رو از از
ملازمی و فرحت مرجا و بدان شد بد از این اشتیاق و
عظمی محروم میدارد که توقع از مکارم اخلاق خدام
ذوی الاحترام آنست که این تقصیر اضطراری محبوب
فراموشی بار بابان نگردد و کمترین خادمان را از کلفت
خاطر محو دانند فیض نقرها بند و گاه بگاه بر صحیفه عن
شفقت رقمها آورده باشند عجل الله الوقت
سه دامی الکتور دود و دی اشتغالو بخدمت و ساده فد
بطرز مرحمت اثر فرستاده شد خط مرحمت اثر
قبول فرمایند عطیه جارت بر حال من خبر اد
تو سلحا عکس ای جامی نثر از ما و ده جراب جلادت
منت طل جانب لا ابر له باد و محب الفقیر سلمه الله

تعالی بعد

تعالی بعد سلام سنوان شوق باد که فقیر حقیر بحسب
الاتفاق بسیر و تماشای چشمه سار شاه آباد داخل
رفته بعد دو هفته از آنجا مراجعت نمود بمجرد
رسیدن خانه فرستاده آن محبت الفقرا و سناده
ها رسانیدند و البته اخلاص و اتحاد را اشتر بن گردانید
العکم الله تعالی باید که بهتی سوال سلسله جنبان مودت
و دو داد کوشنده مرا باد خاطر محبت و خاطر داده باشند که
موجب ازدیاد دوستی و اعتقاد و خیلی خواهد بود و اغمد از
که درباره تقصیر و کوتاهی بلند قامت بقلم محبت رقم
آورده بودند را اشیخ الاقتدار من بمحضوری بمحل منتخب معنوی
نمیکرد و کر در سی جو با می هیمنا منی در منش
منی چوبی منی در نمی انشاالله تعالی مقرر در حفظ
العنت ثانی بخواند بود و در او قات صاحا در

ورود جای جمعیت یاران و مهمانان بهار حاجات
بعد یک هفته با شرط ضیافت و صافی سوا قصد زیارت
آستانه فیض آشیانه قطب الواصلین زبده
العارفین حضرت شیخ نور الدین ولی قدس سره
العزیز دارد از همان راه بملاقات آنعزیز هم خواهم
رسید زیاده عجز از شوق چه برطراز [illegible] صحبت [illegible]
محصل تا برای کرمت [illegible] کسانا [illegible]
کسی [illegible] بیکسم [illegible] روی [illegible] ارم چون
مستی [illegible] مهجور الخدمت سراپا عذر و تقصیر
بار یافتگان محصل نجابت بدایت [illegible]
ولایت الکتب مرشدی محمد روی مخدوم الامانی
ظلکم بواله [illegible] که دور از حصار [illegible] را
از مدت چهار روز عارضه تب محرق [illegible]

گشته هر چند تجویز حکیم نورالله فاقه کرده و چرخ [illegible]
گشته در حرارت تر موی تخفیف نمی‌کند تا حال
اودوس بارده در گرمی می‌افزاید امیدوار است که
بوهبی بحضرت الطافی حرارت مرحمت
فرمایند یا از سختی خلاص یابد محبت کامل [illegible]
غافل حاصل نشود بنظر فرماکر یا تمام خلاص از رسمه درود الم
ریح و بلا در صورتی که بند رو هنا ریخ الازم باشد اشاره
فرما شنود که در ازای آن مقصر بخواند بود در باده
چه عوض نماید سایه‌ات کم مباد از سر ما بر بسط
الله ظلکم ابدا خادم الفقرا محب الفقراء همین [illegible]
محب بجا میت ممکن بوده سلامت [illegible] گرامی
آن محبت شعار و در عین نگرانی رسید بر مضمون
مندرجه آن موجب انبساط خاطر گردید از [illegible]

خبر ملکوف اثر عارضه ست که بضعف بیماندن
بی چشمان باد خاطر نگران مشوش گردیده چون از روز
یوم پنجشنبه میلود بعد خواندن ختم حضرات مداخران
بجنب الفقرا مشاورت نموده شد ان الله تعالی
شفای کامل عاجل بظهور خواهد رسید تعوید بر کاغذ
نوشته بخدمه فرستاده شد با وجود باید داشت
و شسته قلعو تعوید نیز نور پاره نوشته ارسال داشته
تا هشت روز مهار زد نا شتا ار سباس و نوشته باید نشسته
روز جمعه گوسفندی تصدق کرده یا چند برنج
سفید با مصالح و با طعام تمام بجنبه ختم حضرت پیر دستگیر
غوث اعظم قطب الکون مالک ربانی معشوق
حقانی حضرت میران محی الدین شیخ سید
عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه [illegible]

تفضل او

تفضل او سبحانه و جل شانه و عمه حضرت
عالیه رحمت بر وجود آن ارجمند مرض دفع گردد
بصحت شفا مبدل شود و سعادت ترقی روی نماید باد
داد صحت تمام اگر و جز پیغام اطلاع نشسته پیاده برسد
بعرض باید و السلام مخدوم و مطاع مخلصان
دام ظله بعد عرض دعوات و اقبال معروض میشود
میدارد که حرب این خالات این مخلص صمیمی بر منهج خیر
جاریست جمعیت بندگی صحت و سلامتی ملاقات
سامی و ساعت محبت از درگاه مجیب الدعوات مسئلت
عیب و برای مهر الکلام روشن باد که یوم دوشنبه و
دوازدهم ماه شعبان المعظم سنه [illegible] بمجالس
راه مقرر است در خدمت شریف گستاخی
میرود که مبلغ ده روپیه سعید دو صد [illegible] مرادی باید

حاصل رقیمه بجدست در رسانید شد توفیق خواجه
نور الله تعالی بسلامت تا لکنید فرمایند که ملا این تفصیل ایاغی
جزو زنبه با احتیاط تمام مهربانی فرمایند و اگر چیزی از و
باقی ماند بعد انجام امر خیر نور چشمی را خواهیم کرد
سرد بفرمایند و روز شنبه دهم ماه مذکوره مخدوم و مطاع
با مخدوم زاده تشریف شریف ارزانی داشته
کلبه بارز مخلص را بقدوم میمنت لزوم منور سازند
که کمال توجه است و مجلس نو ارست تفصیل [illegible]
نبات شیرینی بسه توری زرد چوب زنجبیل برنج
الایچی قرنفل ریزه قرنفل درشت زعفران کشنیز
شابیده ماریزه کشمش [illegible] بادام اناردانه

خاکسار [illegible]

بجنم زرد آلو بجم زرد آلوی بی هسته سماق بادیان ختا
پاشکارش ورقی این مجموع بیرنج مشخص کرده تفصیل
و از آن قلمی نموده مخاطب فرمایند که مطابق
آنکه هر چه باقی ماند بجانب نور الله واصل سازد
بنا بر لطف و مهربانی آن مخدوم گستاخی کرده شد
معاف فرمایند والسلام برادر ارجمند سلمه الله تعالی
سلمه الله تعالی بعد سلام شوق السلام واضح رای خلت
اشتمال باد که خط مرسله در عین [illegible] پرتو ورود انداخت
و خبر امر خیر نور چشمی حبیب الله مسرور و مبتهج ساخت او سبحانه
و تعالی بشرط خیریت و موافقت بهم یابد چشمان بروز
دهم ماه شعبان المعظم خود را تا [illegible] میرساندیم
از خواجه نور الله مطابق تفصیل آن [illegible]
نصف از نقد قیمت فرستاده مبلغ [illegible] خواهد رسید

اگر از چیزی از نوع با این جانب داشته باشند
بخشش آن ملاحظه نباید کرد بقلم باید آورد
تفصیل وار جنس مطابق شرح [illegible] بیانات
هر جنس آنچه [illegible] زردچوب زنجبیل مرچ الاچی
قرنفل زیره [illegible] دارچینی زعفران [illegible] کشمش انار دانه
شکر [illegible] زیره تخم [illegible] بادام تخم [illegible] زردآلو [illegible] جالی
با چار [illegible] با سوار [illegible] مخدوم [illegible] اشتغال
مهمانان [illegible] می [illegible] برای [illegible]
نمودن [illegible] وارد [illegible] محبت [illegible]
برای [illegible] محبت [illegible] مستور ماند [illegible]
این منتخب [illegible] اعتبار [illegible] بتحریر رقعه [illegible]

موجب

موجب حمد و شکر ایزد متعال است و محبت [illegible]
فرستند همیشه روحانی آن ذات گرامی [illegible] میرود از آن
بارها که از حد [illegible] رخصت [illegible] وارد اینجا [illegible]
هیچ گاهی تمام هنگام یاد [illegible] دور مانده را [illegible] نموده
آنچه بجز از اشتغال [illegible] امر دیگر [illegible]
است که بر خلاف [illegible] همواره [illegible]
بحال حال مرقوم باشد مسرت افزای خاطر نگران گردیده
رونق افزای کلبه احزان [illegible] مانده از یاران و دوستان
و مهمانان شوند [illegible] از گوشه نظر شفقت [illegible]
منت [illegible] باشند [illegible] نواحی [illegible]
خالی [illegible] مسرت [illegible] آنچه دارند [illegible]
بیشتر [illegible] مهمانان [illegible] که [illegible]
از [illegible] مهمانان [illegible]
برای [illegible] را ده [illegible] فرستاده [illegible]
آن مخلص را از ورطه خجالت و سر افکنده [illegible]

کمر قبول امدادی بخود شرف نمود اگر کاری بازی ارسب
اهب تا بکاری آید باشاره آن مشغول فرمایند
کسان الزامی والتجی با تمام خواهد رسید ما ما محمد اسلم را
چند روزی با نظرف مرخص نمایند که کمال مخلص پرورست
ان شاء الله تعالی عنقریب از زیارت آستانه جات این
جوانی مشرف گشته بسعادت تحصیل از اهل شریعه بهره اندوز خواهد
گردید زیاده چه عرض دیده شفقت و عاطفت مخلد و مستدام
باد مخدوم من کثیر الاتحاد مشفق عمیم الوداد وسیله [illegible]
بعد اظهار لوازم شوق فراوان و اظهار مراسم اشتیاق
بی پایان مشهود رای انور و آرا باد دور از دوستدار
وخیر خواهان بیش از مدت چهار ماه تا حال بدر [illegible]
لشکر [illegible] کاهی [illegible] از [illegible]
مراسیل محبت و اخلاص بتوفیق و تا خیر رو داده والا چه
میسر دارد که با وجود شوق و اشتیاق تکرار فرمای فرا
موشی شود الحمد لله ورقه که چند روز [illegible]

شربت

شربت [illegible] دیگر [illegible] دفع [illegible] گردیده
ظاهر شد انشاء الله تعالی همین که صحبتهای کامل باید
یکی باید فقیر هم [illegible] اسلم بابا همراه گرفته سری
خواهد کرد و چند روزی گشت هوا نموده مع الخیر
خانه نمایند [illegible] قلمی خواب [illegible]
[illegible] رسید خانه [illegible]
مخلص مهربان من فرستادن این قسم ها مناسب بود
بملاحظه اینکه بار گشت فرستادن [illegible] روشنی
جا [illegible] بمخلص [illegible]
در خدمت برادر مخان برابر محمد سلیم [illegible] مخدوم
مطاع کثیر الاعطاف سلمه الله تعالی بعد عرض لوازم اشتیاق
فراوان خدمت کثیر المسرت معروض میدارد که حالات
ایام مفارقت خدمت با حالت عرصه الشوق معروض [illegible]
عاقبت [illegible] و از [illegible] که خاطر
ظاهر [illegible] بوده باشد محمد الله ثم محمد الله [illegible]

حفظ آبروی و جمعیت دارین آن مخدوم از بنان
باری عز اسمه و سلالت مردود او سبحانه حل شانه
نیز و حاکوی سهیف اجابت رسانا دو مواری
دو صد حرز از ساله سفید از جنس جوالدری یابد
فخنه خاک حسب الامر خریده در صندوق با ضابطه تمام
گذاشته بروقت که امر فرمایند مرکنایز اسرانجام کرده
بخدمت خواهد رسانید چون در این ایام از سبب
بارش برف برودت سرما راه بخزانات در
رسانیدن آن نگرده معذور دارند انشاءالله بعد
سمت که راه آمدن رسیدن مفتوح شود املایم شود محرر
تاخیر نگردد مقدار سی گیچ دو انگشت و پنج سیبارالای
چیت دیگر بار با خدمت و شیئی ارسالی داشته
قبول فرمایند بشرط حریت کوا جوره چادری
سفید و مهتابی الندر ایسیاه و رنجه بری علم در زخمی

یکی هفته

یکی هفته طیار شده مصحوب شمان بت ارسال
خواهد داشت و آنچه از بابت حریر و دوران یکماه
رقم زده کلک شفقت سلک بود در اوایل بهار خریده بنظر
خواهد گذرانید توقع که از مکارم اخلاق آنست که
بهر دستور بفرمایش [illegible] کار و بار و
خدمتی که لایق این خیرخواه باشد مامور نموده
باشید تا در انصرام آن بشارت محرمی جهین مند دل داشته
سرافرازی حاصل نماید خزانات خداوند اظلال
عنایات مرحمت بر فرق مخلصان کمینی مخلد و مستدام باد
اعتقاد آن یکسان نیستی الافعال محمد خان در حفظ ایزدی بوده شاد کام و متعین المرام باشند مراسله مرسله
آن اعتقاد رسید از محتوای مضامین مندرجه آن مرسله
ابتهاج بر دل مهر منزل الظهور پیوست مرسله محمد
مقصود رسانید سروقت بکار آمد الحق تعالی آن حمیده

افعال را حوای خرد ها و توفیق خدمت بزرگان زیاده
هر سی کرامت کناد در همه جا در بهار و هر قدر که سعی
بکار رود موجب رونق آن فرخنده حصار است
مثنی سالی بعد نقص ایام زمستان برای حوران
خانه آنچه طلب داشته شود باید که بقدر ذوب
روغن زرد و تنگ خوار موکت و پسته تر و عسل معقاد
دو کوره آنجا که قبل از این بواسطه آن تاکید رفت
بود ارسال دارند مبلغ پانصد و بیجا روپیه باقل تنکه
مرادی بدست رحمان شیخ ارسال داشته در کل
اعتقاد خواهد رسانید رسید آن بقلم آرند و از جمع و
خرج جاگیر خود را جمع داشته بر جمیع غیرکار باشند اطلاع
بزرگان ارند در ملاحظه آن باشند و از خرج حرف اکثر تولد را اطلاع
باشند زیاده چه نویسد برخوردار فرخنده اطوار
عبد الرسول طول الله عمره بعد دعوات جادر ازی
ان فرخنده برخوردار واضح باد که بفضل بودنت ذو سپهر رفته

روانه شنبه گرد

ش

روانه شنبه گردید بدست ملا میرزا حسن خواجه
مطالب مقاصد صرفه و زبه خود را گوش زوا د حسن و
هر باب اجانب نموده نهایت مهربانی و تلطفات
مبذول داشته دیروز که لعل بخشیه بود بالاتفاق
میرزا حسن بملازمت سردار کشتر را رفتند از شرف
گردیده تمام اغراض و مطالب بعرض عالی رسانیده
بعلیحده رفته بمیر محسن و بدستخط منشی برای قانونگویان و
کدخدایان پرگنه حکمی نموده و از بابت زر و محصولات
نهایت تاکید فرمودند آن نور الابصار خود موارشدها
وده به نبلد حفظ در آرد هر جا که محصولات قابل در وجنم
باشد رعایا را بسرعت تمام مشغول درو کرده در عرض
چهار روز بقدر دو سه هزار خروار طیار که
نگذارند ان انگلیسی بجا اسباب بعد یک جعفرانند حوت
نموده بضبط وزن آن ارده یا دارند انگرو بلاد ارا ع مار

بکنند گشت برای ابنی رو آورده بفرمایش دو صد که
دو دره ماهور سازند اگر دندان اره بهمت آنها ال
کنده نشود هر قدر که عریض و طویل اگر عریض و طویل
سطر گشند فراخور آن مرد صد بست خواسته باشد
نشود نگر درین باره آن نور چشم بدر بتعامل بنداد
ملاقات روی داد آن طرف نوکران باشند که اطمینان
خاطر خواهد بود بست راس گوسفند شش بست انار یکی د
عدد دیگر ازین پنج من روغن سفید برای میرزا صاحب
دندان ساخت بفرست اندر روز در خانه خواجه صاحب محمد
خواجه محمد افضل رسانید که سیر است برادر محرر الوا
حسین [illegible] را نامگیرید باید کرد که اسب ترک و البته از
مجموع من عوض هر صد خریده در پیش جلو آورده گذارد
که بحضرت بستی گشتن صاحب بلند اقبال حضور است
فهمیده شد که روز پنجشنبه گسیل الا قهید از ارمز اگل
زیادت استانه منزلگرم عارف باز [illegible] پنج تور انبکی

و باقی [illegible]

وحی حاجی باشی بسر خواهد آمد باید که آن نور الابصار بقدر
مواز یک ده خود از برنج باسمتی و نیم خود از برنج سفید
اصفهانی توده راس گوسفند چهار ترکی چهار من روغن
سفید و همه مهیا کرده بگذارند که وقت حاجت محتاجی
نباشند و شتر داران را قید باید بایدنمود که در برنج
جادوی و داس از محصولات ملاحظه نشود که باز پرسش
آن بعهده آنهاست مبادا مورد اعتراض خواهند شد
قرار شوق چه بزنگارد و السلام حضرت قبله حقیقی دام
ظلهم العالی بعد ادای تسلیمات فرزندان بندگی بابایان
بعرض میرسانند که در ورود سرافراز نامه سامی موجب اعتماد
سربلندی این کمترین فرزندان و کمترین خادمان گردیده
از مضمون مندرجه آن بهجه دل این کمترین باغ شگفتگی پذیرفت
مجرد استماع حکم لازم الاطاعت سوار شده و برده
ملاحظه محصولات نموده بفضل پروردگار دیا فتا آن

مقبله آمال شامی جا نجا به روز ...
از قرار واقع بهم رسانیده جگر چند ...
جنگل است اینک جای قرار دادن ...
الشهر ما به آبهم در عرض یکدفعه قابل درو
رعایا را یا ... مشغول ... گناهنده بعد
روز قدر سنة هذه عز و ارسال در روز ... خواهد
در آید خاطر مبارک از بسیج مقدمه جمع دارند
فرمانش برای ... و دیوان ...
نموده بودند مقصوب ... صبح در خانه خفته
جناب در خانه خواجه روانه کرده شد ... اشرف خواهد
گذشت تخته ... گنبد روانه جنگل ...
دو هفته همراه داده کرده شد در عرض طول و
... تخته با تقصیر ... در حضور ...
عالی روز ...

صح

بر شد مسیح جمع الوجوه بحر آمد و سواس الفوائد
اگر دولت ... حضرت مدتی ممکن نشود ...
موجب فرزند انوار السلطنت ... سحر ...
بجهت ... فرستاده شد قبول فرمایند
بجز رسید که ... بخش ... منزل ... کرده
نباید عرض ... کمان ... ارسال ...
فرصته اطوارهای الله ... دیگر ... وقت دیگر
از زبان ... آدم محمد خانم ... دیده
را آزار ... از آن بار ... تردد
خاطر رو بداده ... شکور ...
مرحمت کرده باید که ...
و سلامتی ... آورده ... منزل را از ...
و تردد ... سازند که چشم ... در راه است
سبب ... بسیار ... وجود ...
ارزده گردید ... خانه ...

آن نور چشم را صحت کامل شفای عاجل کرامت کناد
بالنبی و آله الامجاد حضرت فلک ... نیابی دام ظل
شفقتکم بعرض بندگی معروض میگرداند عنایت نامه سامی رسید
از ابل شداید حرارت تب محرق گردیده الحمد الله والمنه که
بتفضل شافی بی همال وقت ... الطفای ... بالکل
گردیده رو بصحت آورده الآن الله تعالی بتجویز حکیم انور
العهد عطا شادل گردیده تا در ... رفع شکایات خواهند شد
خاطر مبارک را ... وجه بر دور ... کار و بار خود بوده خود را
بر دوری از دربار ... خسته ... ارزانی فرمایند و متعلق
مهربانان ... محمد منور همراه ... اشتیاق دیدار
او ... است زیاده چه عرض ... کل رحمت ...
ممدود باد برادر ... کاه ... سلمه الله تعالی
بعد داب بندگی معروض ... احوال ... از طرف
فضل ... رب المنتقود ... عاقبت
...

وصحت و ... جمعیت و آبروی آن برادر در ... گاه
... از درگاه وجیب الاخوان ... خواه
شدند عزت از ابار ... مع البحر ... الطرف تشریف
شریف ارزانی داشتند ... را ... پیغام یاد ... داد
نمودند باعث آن معلوم ... هر چند ... بیان
تفکر ... و هیچ تقصیری در خود نمی بینند که موجب ملال
باعث بنده گی خاطر شفقت ... خطا ... بود هر
حال از کهتران خطا از بزرگان عطا ... بعد الیوم
تا دست ... کرامی ... صادر ... دیوار
... مشتاق دیدار
را ... نمود ... باشند که المکتوب ... الملاقات
است ... روز ... شهر ... تعالی
از ... بهجت و ... روز
شوق دیدار ... دراز ... تا ...

انجا تر ددی خود را فارغ بال ساخته مشتاق دیدار را
از فرط شوق استخلاص دهند که من فی تعجیل فطره الیب
شوق کبر بود بر آمدی چکید ابیک چون در پیشطار ن
چسن بود کر باشند خوب ممکن الوجود است اگر
یکصد و صد روپیه خرید کرده باید آورد و بعد هر که ده بیست روپیه
فایده خواهد شد در خدمت مولوی صاحب مخدوم شفقت
لزوم و فضیلت و مهارت دستگاه پیر نورانیه صاحب عرض کنی و
بندگی ار رسانید سند و جمیع بزرگان محبت گرامی السلام برسد
والتسلیم والاکرام برادر نجان برابر بلکه از جان عزیز سلمه
اظهار شوق فراوان و ابراز اشتیاق بی پایان مشهود باد
که خط اشتیاق نمط در عین انتظار وارد گشته باعث
خرمی و خوشی گردید مفاهیم مندرجه آن مفهوم شد
فیض مغرز و مینواهی مخطوط برای النور پر تمیز از جان عزیز
بسوار دست افزوده گی داشت که آنعزیز الجد را لجواب

بابای مهربان

منهج یگی نیر برداخته آخر الامر از فحوای مضمون خط حالی
بظهور پیوسته که بسبب کوتاهی و تغافل نامه بر آن یگی دیگری
آن فرخنده سیر رسیده این معنی تعجب در تعجب افزود بهر حال
سلامتی جانبین مطلوب است ان شاء الله تعالی فهرست بعد
دو هفته از جمع اشغال انجائی فارغ شده خواهد رسید
در خدمت برادر مهربان احمد بابا از زبان فقیر عرض بسیار نباید
نمایند که الحمد لله والمنه که ابنای تفضیل ایزدی بصحت و
ابروی تمام مراجعت نمودند و سبحانه تعالی بسمی سازد
که این مشتاق را ابرو وی بملتقاف نسنای بهره ور
گرداند تا رسیدن فقیر باید که آن عزیز از حجاج جان
عزیز بجاران و کل کاران آورده دیوان خانه قدم
را بخوبی درست درست نمایند و خرچ مقصود را
تقید نمایند که معاملت رعایای منغ بارده در موسم
بجلیل بیارد سوده بیت را در تاد الهام فرستاده

نقدر مواری پنجاه خروار [illegible] از جنس [illegible] مطابق [illegible]
حواله رعایا [illegible] بخوبی در آورده [illegible] یاران گرفته در
کشتی بار کرده [illegible] رسانیدند [illegible] تا وقتی
[illegible] در ماه [illegible] لوالدا لعباد [illegible] ملک
خوردار با نجام رسانیده آمده [illegible] ضرور باشد
در انجا رسیده صورت بهم کرده شود اگر برای برادر
مهربان [illegible] آورده باشند [illegible] یکدار [illegible]
رسیده هر چه [illegible] مناسب افتد و [illegible] گرفته
باشند تعداد ان آنچه [illegible] باید [illegible] شد یا [illegible]
گذارد و تفصیل اشیای مفصل فرستاده شد رسید آن
بقلم باید آورد [illegible] جهت [illegible] پابوس [illegible] پابوس اسلام آباد
[illegible] نیست
[illegible] نمدان

[illegible] آن [illegible] ندین موجب باید که طیار باشد
و دیگر [illegible] باید که [illegible] الخدمت نوری [illegible] زرا باید
فرمود که تقدر مواری دو صد خروار [illegible] خویش بر [illegible]
الوقت منع نماید و [illegible] موضع قلم را بدهند تا [illegible] نماید
که [illegible] آن [illegible] حروف [illegible]
واعلی او [illegible] نماید شود که درین باب آن برادر [illegible]
[illegible] زیاده چه [illegible] والسلام [illegible]
تقدر از [illegible] مشهود [illegible]
روز [illegible] دهم ماه ربیع [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خواند [illegible] امیدواری [illegible] جکوت [illegible]
[illegible] الله را [illegible] حال [illegible] البخاری [illegible]
[illegible] حاصل او شود که هم [illegible] از ملبوس و مطعوم [illegible]
و هم برای اهل و عیال آورده [illegible] نماید [illegible] موضع
[illegible] شود که [illegible] ضروریات [illegible]
و السلطان [illegible] باید درین باب [illegible]
است [illegible] [illegible] جمیع [illegible]

ازین مهجور سراپا قصور عرض بندگی فرموده درباره ما نجا

فرمودند حامل رقیمه منت بکر بندر باده چه گستاخی نماید و اسلام

برادر عزیز با تمیز عبد العزیز سلمه الله تعالی آنعزیز مسئول الاسلام

مکشوف آنکه دارنده دائم بسبب رقعه سفارشی رسانید دل

مودت منزل را افروخت پاره گستری می اندازه بخشید والتماس

آن برادر در جناب [illegible] الله الطاف در خدمت میر صاحب والا

باقی الصمد دارنده را معروض داشته و ایشان را [illegible] مرحمت

آورده سرافراز می نموده جات برگنه [illegible] مقرر کردید

الحال بر طبق بخت طالع خود مستحق است که از [illegible] بالای

بهره اندوز خواندند وقت فضل [illegible] حرف دار [illegible]

رسوم آن رسد که وجه [illegible] داد خاطر خود [illegible]

احتیاط [illegible] سازد دایم الاوقات کوایف حقایق [illegible]

و اطمینان خاطر [illegible] ظاهر [illegible] رسان [illegible]

را اسلام [illegible] رسان برخوردار [illegible] اطوار طال الله عمره

به دعوات [illegible] بابان و [illegible] آل

راحت جان [illegible]

راحت آن جان [illegible] که از شرافت انسان گرامی است که آدم

حق سبحانه تعالی [illegible] قران [illegible] محمد [illegible] داده [illegible]

[illegible] های آدم و فضیلت [illegible] چراغ

از عقل است والا [illegible] بعد او شناختی این سراج

دماغ [illegible] علم ادب است پس باید که آن نور دیده [illegible] شب روز

خود را مشغول درس علم [illegible] و خط نماید و از لهو و لعب

از بازی و مجاز خود را [illegible] دارد که آن کارهای [illegible]

مترود است [illegible] خواندن [illegible] استاد و دوستان [illegible]

[illegible] دراالحلال [illegible] کس که [illegible]

کس [illegible] ایام زندگانی [illegible]

باید [illegible] از دست [illegible] باید داد که [illegible]

[illegible] افروختی و حسرت [illegible]

بار [illegible] آمد در خدمت [illegible]

و [illegible] این [illegible]

[illegible] نماید که [illegible]

شکوه و راز نگند که همواره رطب اللسان و رضای آن فرخنده
اطوار باشند و در پیش برکشی تا کسی در شکر گذاری خدمت و مددی آن
فرزند در خواهد بود زیاده چه نویسند مشفق و مهربانم سلمهم الله الملک المنان
مخلص [illegible] سلسله [illegible] ابدای مراسم شوق دیدار فرحت
آثار آن محبت حمیمی [illegible] مودت انتما میدارد که [illegible]
جا افزاری [illegible] قدیم الخدمت [illegible] بالوی [illegible] را
[illegible] حفظ کرده [illegible] رفتار [illegible]
دل [illegible] خلقی و [illegible] ندارد از [illegible] نهاد
محبت [illegible] کرده [illegible] مالک [illegible] روپیه [illegible] قبول [illegible]
حق ندارد [illegible] مبلغ مذکور را [illegible] زاده بلند
[illegible] باید داشت بعد از آن اگر چند روپیه [illegible] نمود
از سمه [illegible] مبلغ مذکوره [illegible] فیض اثر [illegible] خواهد
[illegible] باقی [illegible] افراز هر چند [illegible]
[illegible] مطابق [illegible] فرموده [illegible]
در [illegible] روانه شده [illegible] دارد [illegible]
روزگار [illegible] باد [illegible] الله تعالی [illegible]

کم داده

شکر بوده می شود [illegible] الامر در [illegible] مسودات
[illegible] آن [illegible] خواهد [illegible] بعد خواهد
رسانید [illegible] سلسله [illegible]
وعوارت [illegible] مراسم اشواق [illegible] آورده [illegible] مودت
تحریر [illegible] که [illegible] احوالات [illegible] و [illegible] کارات
کارساز عالم [illegible] کند [illegible] نماند
آن والاقدر [illegible] مطالب [illegible] برای [illegible] بار از
تحریری از مخلص [illegible] مخلص از [illegible] دو [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] چند روز [illegible] بعقل [illegible]
[illegible] آورده [illegible] [illegible]
تحریر [illegible] انگور [illegible] [illegible]
[illegible] آورده فرموده [illegible] مخلص آورده [illegible]
در [illegible] التماس [illegible] در [illegible] کلان [illegible]
آن [illegible] این معنی [illegible] و صواب
[illegible] است [illegible] انگور [illegible]
در صورت امکان مخلص قدیم [illegible] گرداند
زیاده [illegible] [illegible]

والسلام همواره مخلص لوازم مقتضی المرام باشند بعد وقوف
مشتاقانه بمکتوف [illegible] و ورود رقیمه شریف [illegible]
حوالت قدری انگور اظهار شوق مزید نمود [illegible]
[illegible] بمحبت و [illegible] اصفای [illegible]
[illegible] انگور سفید [illegible] و انگور سیاه
کشمیری [illegible] شد هر چند [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] قبول فرمایند مشتاق [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] آن محب [illegible]
[illegible] انگور [illegible]
[illegible] هر وقت رسیده کام محبت [illegible] مودت
[illegible]
[illegible] سراسر سعادت [illegible] دل [illegible]
[illegible] باشند بارها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وحشت [illegible] توقیع که از اخلاق آن [illegible]

که چند روزی

[illegible]

که چند روزی بطریق سیر و شکار مع چند کس همراهان و
[illegible] باطراف [illegible] سازند و گلگشت [illegible]
[illegible] قدوم مسرت لزوم [illegible] سازند که
چشم براه [illegible] ای دولت
دیدار بیا [illegible] بیا جلوه
روز [illegible] چشم در راه [illegible]
در و دیوار [illegible] در راه [illegible] خواند [illegible]
[illegible]
[illegible] شوق [illegible]
بعد سلام شوق انجام بمکتوف [illegible]
[illegible]
مزاج [illegible] دوستان از [illegible]
[illegible]
[illegible] مودت علامت [illegible]
[illegible]

ببخشید در روان مس آنچه از بابت آیین
این مشتاق رقم زده خامه اتحاد شمامه گردیده بود
بسیار و بسیار خرمی جوششی افزود ان و الهی
همین گل بالای خاک گردیده و از راه ناسپاهگی صاف
شده سبزه ها و میدان کبود و شگوفه زرد آلود شب
و شگفتگی پذیرد هزار کار گذاشته با میمان شتران
عزت خود را در بنجار ... بسته مست ... بوده
بودن در آورده و از راه آستانه مهر گر ... ادر ...
آن اعتقاد ... برسد ... تاکید ... بود ... نقص
... ساند که ورود عنایت نامه گرامی مثل نداجح
آمده است کوه و دستان ... محمدی ... راحت جان
فرستد ... نغمه های ... چند انکه نغمها بهوا آمد ... از
زمزم اخلاق است که همیشه هوا مخلص
در بر ... السلطنه بخشی کام بحث گردیده باشد

دو کاده بزرگ دلوی جمالی و چهار آرا اما نگر پاره ...
آثار روغن ... شده پاک فدوی از ده خورده مرغ و ... فلامرغ
کلان بخدمت ارسال داشته شد بقبول آید
و است روی ... دوست را ممنون سازند ...
سر ... تحفه در دلش ... بشوار ... دارد در
خدمت والده ... و مهربان و ... جهان
سلام برسد ایام دوام ... فدوی قدیم محمد ...
بعرض ملازمان ... خدایگان ...
که ... و سه چهار مکان برای قافله درست نموده ...
... و سروه ... گذاشته ... در آورده ... بهار ...
همای خوبی ... و شگوفه بر آورده باران
بحروف ... بارند تمام ... حسب الامر سرکار ...
... بر آورده همگی ... و ...
... سیاه ... و ...

در کجاوه کم مصحوب نگاهبان ارسال و [illegible]
نظر شفقت منظور خواهد گشت بدرجه قبول منظور دارد
و رسیدن آن قلمی فرمایند ایام دولت جمعیت مستدام باد

مسیحای الحمد [illegible] مستوره گردار [illegible] یوسف دارد در حفظ
آمرودی [illegible] باشد بروه و خربزه و [illegible] ده فرستاد
بنظر گذشت نهایت [illegible] و وفور سرخ برامده
وروئی آل [illegible] دارد سفید سر دارند حسن
میباید که مکرر و متواتر [illegible] و خربزه [illegible] فرستاد
حدمت خود را [illegible] روا [illegible]
ملاحظه کم زیاده [illegible] نکنند کم از کم زیاده از زیاده
فرستاده باشند [illegible] محصول خود چون [illegible] پنجاه خواه
[illegible] خود [illegible] کلام [illegible] و سه چهار ترک
[illegible] پاره و نیز [illegible] کرواي سرانجام نموده
گذشت [illegible] پسند که روز [illegible]
تغافل نکنند تا [illegible] صداقت

صداقت پناه

صداقت پناه مودت دستگاه [illegible] نهایت موازی بیست
خروار پنبه دانه و هفت خروار موتی و یک خروار [illegible]
بجهت تخم ریزی فرستاده شد میباید که همین [illegible] که
زمین را نیک [illegible] کرده یکبار رفته و [illegible]
هر تخمی حواله زمین نماید و تکیه بر فضل الهی کرده انشاءالله
الله تعالی او سبحانه تعالی محصول آن عطا [illegible]
قرار داده آنکه که رعایا [illegible] زیادتی
نکرده شود بدین موجب هر کس را از رعایای سرگشت
و پای گشت و [illegible] کرده تخم ریزی [illegible]
نکند داند پرورده [illegible] بعرض [illegible] رساند
که رعایای سرگشت از هر [illegible] کرده در
خانهای خود رسانیده که شمار را زیاده که چهار [illegible]
قرار داده نموده مشغول آبادی کرده شد انشاءالله
تعالی بتفضیل پروردگار و باقبال [illegible]
[illegible] آباد خواهد شد امیدواری آن [illegible] بقدر
موازی [illegible] خروار شالی [illegible] رعایا [illegible] خروار
شالی تخمی رعایا را بجهت خوراک داده بعد اعمال

هو

وولدی آبادی نمایند و نرخ داده حسب الحکم

فوتشته بفرستند که بقدر چهار ترک آهن بجهة

جهت سرانجام بیل این جفت وغیره برروای حواله

رعایا نمایند تا او تشته‌ها معین نمایند که وقت قسمت

آن‌ها تخفیل کرده شود لفظلوازمی بد بنو جیحم یا بنی

تخم شور تخم [illegible] یا او تخم کنه تخم بد جو تخم انقو

صداقت پناه دورنگ ودور الو فتن [illegible] تا حسب الارقام

آن صداقت پناه برات بنام فلان بموازی بجاه

خروار شالی از جنس باور جهت خوراک رعایا [illegible]

[illegible] خروار بر طبق سنه شما برای نورمحمد [illegible]

وارسال داشته میباید که بموزاع پوره جنس [illegible]

[illegible] کرده از قرار معاملی خضر [illegible]

[illegible] ومال گذاشته نمایند لفظلو زر ما داشت

[illegible] و بدست خط [illegible] از ارسال

دارند [illegible] ما استمال رعایا بپردازند [illegible]

زمین آره

زمین آره للملی الحوی آباد باید ساخت که حسن نرود

بظهور رسد بر [illegible] باز سبی جهت خروار شالی بجهة خوراک

خانه آباد رعایا ضرور باشد عرض نموده باشند که برات

بنام [illegible] فرستاده آید [illegible] جمع آبادی زراعت

کرده باشند که از دل شما خواهد بود تا کنید و اینند

~~حسب المنطوق عمل آرند [illegible]~~

~~[illegible] بعد [illegible] الله [illegible]~~

~~باجا احوال~~ بر اسب خواهد گذشت تمم اسم کتاب

انشاء عطائی تمام شد تمم تمام شد کار من

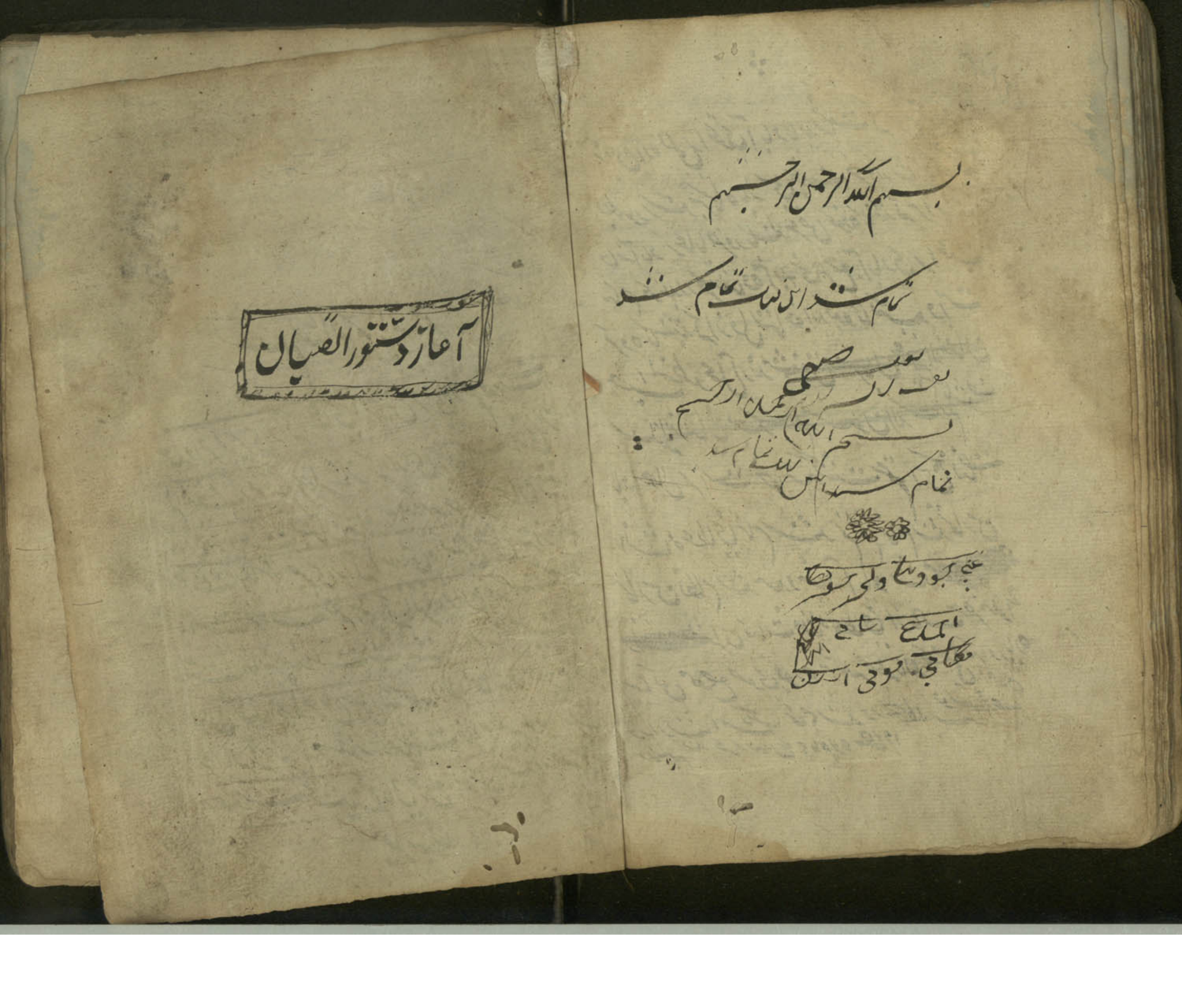
کار من نظام شد هند و هند و آباد شد [illegible]

[illegible] این کتاب انشاء عطائی از [illegible] حضر هلوا

ساکن موضع صوفی پوره برکنه [illegible] بالا بحاصل کتاب [illegible]

وراثت [illegible] تمام شد در [illegible] نوشته گرفت

نوشته شد [illegible] تاریخ ۲ ماه [illegible] ۱۹[illegible]



آغاز دستور الصبیان

بسم الله الرحمن الرحیم

تمام شد این کتاب تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تمام شد ... تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وافر و ثنای بیری را که انشای آفرینش حرفی از قلم قدرت او
نقش لطف و کرم گستر و کارساز که دارای خلق است دانای راز
توان در بلاغت بسبحان رسید نه در کنه بیچون سبحان رسید
و نعت متکاثره خیری را که املای دانش و بینش گفته از جانب
هدایت اوست نظم یتیمی که ناکرده قرآن درست
کتب خانه چند ملت بشست امام رسل پیشوای
سبیل خدا مهبط جبرئیل صلی الله علیه و آله و اصحابه و احبابه محرر این
رساله که مسمی به دستور الصبیان است خادم طلبه بونیده رای
در خدمت منشیان عالی طبع التماس میدارد که برای

تعلیم مبتدیان

تعلیم مبتدیان بعد تحریر رساله اسمای فارسی و افعال فارسی و
فواید منظر این اوراق افتاده امید که بر کمال منزل این نامه فهمی
کمال نبرده عیب پوشی را کار فرمایند نظم شنیدم که در روز
امید و بیم بدان را به نیکان ببخشد کریم تو نیز ار بدی بینی اندر
سخن بخلق جهان آفرین کار کن تحقیقی نماناد که انشا در
لغت پیدا کردن است در اصطلاح عبارت است که از معنی آن
حصول مطلب است اسلوب اگر نوشته شود زیاده از این
مراتب بزرگ باخر این رساله سه فصل نموده شد
فصل اول بجانب یگانگی فصل دوم بجانب ادنی فصل سوم بسمت مساوی
چون نوابین سلاطین و امرا در کتابهای قدیم است و فهم
صبیان از ادراک آن قاصر موقوف داشته اختصار
بر ضوابط ضروری و مطلوبی نموده شد فصل اول یگانگی مکتوب اول
بجناب سعادت مآب پیر دستگیر روشن ضمیر سلامت

و بتسلیمات مریدانه بجا آورده بعرض خادمان آستانه
بهشت نشان میرساند که باعث مهجوری و بی دسترسی از
کثرت کارها است ولیکن شوق حصول قدمبوس زیاده
از حد نهایت است انشاء الله تعالی از امور ضروری فراغت یافته قدمبوسی
حاصل مینماید آفتاب هدایت ارشاد دایمان
تابان و درخشان باد مکتوب دوم ذات بجامع
الکمالات حضرت رهنمای سالکان طریق خدادانی
دایمان بر سر معتقدان سایه گستر باد مراتب زمین
بوسی بجا آورده معروض بندگان جناب ولایت مآب
میدارد که نور و افتخار نامه سعادت دارین بحاصل
گردیده هرچه در باب اشتغال وظیفه که از زبان الهام

بیان تلقین یافته

بیان تلقین یافته ارشاد شده بود حقایق آگاه
از برکت توجهات باطنی قدسی آنحضرت برگزین
از اشتغال آورده وظیفه عاملی بیت بهمت ها با حصول
قدمبوس امیدوار ارشاد بذریعه سعادت حصول
خورشید افاضت و افادت درخشان باد مکتوب سوم
رهنمای سالکان پیشوای عارفان سلامت شرایط
ایشان بوسی بقدم رسانیده بانهراران تمنای
قدمبوس معروض میدارد که صحیفه هدایت آمود
تفویض باز و که از راه تفضلات مریدنوازی عنایت شده بود

ورود فرمود فراوانی سعادت دنیا و آخرت
حصول پیوست ایزد تعالی سایه بلندپایه آنحضرت
همیشه بر سر مریدان مبسوط گرداناد مکتوب چهارم
هادی مراحل خداشناسی سلامت تسلیمات
معتقدان بجا آورده بعرض میرسانند غلامان بارگاه
هدایت میرساند است که از شنیده خیریت ذات
ملکی صفات خرمی یافته خاطر عقیدت مآب شگفته گردید
امیدوار است که چگونگی اوقات مبارک ارشاد
فرمایند که جمعیت ظاهر و باطن حاصل شود زیاده

محرر تمنائی

محرر تمنائی قدمبوس بچه عرض نماید مکتوب پنجم
قبله مریدان کعبه معتقدان سلامت قواعد
بندگی و پرستندگی بتقدیم رسانیده معروض میدارد
از برکت توجهات باطنی آنحضرت مطلبی که در خاطر
این مرید درست اعتقاد بود بحصول انجامید مبلغ یکصد و بیست
بحروبه نذر خادمان درگاه ارسال داشته امیدوار است که
بدرجه اجابت رسد الواب ارشاد دستگاه باد مکتوب ششم
مجمع فضایل و منبع فواضل سلامت بعد ادای آداب
عبودیت بعرض میرساند و ران معتقدان جناب فضیلت مآب

میرسانند از روزی که تشریف لطف دولتخانه
ارزانی فرموده اند اتفاق مطالعهٔ کتب عربی نیفتد
همگی کتابهای فارسی مطالعه میکنند امیدوار است که
از قدوم سعادت لزوم دیدهٔ انتظار متعلمان را منور فرمایند
که از درس علوم محروم نگردد هنگامهٔ افاضت و افادت
گرم باد مکتوب ششم فیض بخشی علوم دینی و دنیوی
ابواب گوناگون شکایت فدویانه بجا آورده محروص حدت
قصید رحمت میگردانند که بورود شرف از نامهٔ سعادت
فرآوان و جمعیت بیکران حاصل نمود وعدهٔ قدوم
فیض لزوم بعد انقضای شهر رمضان المبارک فرموده
رقم آمده بود

رقم آمده بود امیدوار از توجهات که بموجب ارقام
تشریف ارزانی فرمایند سایهٔ سعادت بپایهٔ
آنحضرت دائما بر سر معتقدان مبسوط باد مکتوب هشتم مخزن
علوم سبحانی و معدن فیوض یزدانی سلامت فواید کونین
نشانات و شرایط تسلیمات تقدیم رسانیده لمحهٔ جناب
بهره اندوز آن حضور کمالات ظهور میرسانند صحیفهٔ سعادت
بخش پرتو درود افکنده فواید گوناگون مقاصد دارین
حاصل گردانید در باب هدایت نابالغان بجز
مکتوب نهم کاشف علوم شریف واقف فنون
طلب آنچه کمترین تلمیذان ارشاد شده بود ما

انشاء الله تعالی بعد بمشاهده سعادت قدمبوس حاصل
میسازند آفتاب هدایت تابان باد مکتوب مسلم‌ها
بکاشف علوم شریف و واقف فنون لطیف حضرت
میان جیو سلامت کمترین شاگردان فدویت
آگین شهاب الدین تسلیمات فدویانه کورنشات
شاگردانه بجا آورده معروض داشته آنکه وزان
خدمت سراپا برکت میگیر دانند در ینولا بورود
نوازشنامه سرفراز شده خاطر عقیدت ماثر
مسرور گشت امیدوار ذات ستوده صفات
آن که دارد که باصدار کرامت صحائف مشتمل مژده

خیریات

خیریت ذات بابرکات تسلی و طمانیت بخشند زیاده حد ادب
قدمبوس چه عرض نماید مکتوب مولوی صاحب
قبله و کعبه متضمن آن سلامت لوازم بندگی و شرایط
سرافکندگی بجا آورده معروض رای فیض ضیائی
میگردانند که از روی که جناب متوجه آن صوب شده اند
باصدار عنایت نامجات یاد نفرموده موانع
بخیریت انبساط خاطر امری دیگر مباد لتوقع
از توجهات بزرگانه انداز که از مژده ذات
ملکی صفات اطلاع بخشند که جمعیت ظاهر و باطن

که وصول بهوند ظل عاطفت بر سر خادمان
مبسوط باد مکتوب یازدهم [illegible] قبله حاجات دو جهانی
و کعبه مرادات جاودانی سلامت شرایط عبود
بندگی و ضوابط فدویت سرافکندگی بجا آورده
معروض خدمت سراپا برکت می‌گرداند زر دادی [illegible]
حدود مستوحشت بشکر ایزد بدولت و صحت [illegible]
ذات جامع الصفات آن حضرت آفریدگار را
دعا دارد سرافراز نامه سعادت آمود ورود فرمود
مالامال خرمی و سرازان جمعیت حاصل ساخت [illegible] که
تاکید برای تحصیل علم در حق کمترین فرزندان در
قلم نوازش رقم شده بود سراسر سعادت بهبود

خود داشته

خود داشته بنابر اشتغال شهر و خدمت مولوی
صاحب قبله حاضر میباشند ظل عطوفت آن مربی [illegible]
همیشه بر مفارق فرزندان مبسوط باد مکتوب [illegible]
قبله کونین و کعبه دارین مرحله الحالی مراتب کورنشات
فدویانه بجا آورده معروض خادمان جناب سعادت
مآب قبله گاهی و دینی نعمتی جو مشرف ساختند بورود ولوازم شادمانه
شریف جمعیت تازه در دولت بی اندازه حاصل
نمود در باب ارسال خیمه در حضرت شطرنجی فرش
وغیره اشیای سرا ای که ارشاد شده بود حسب الامر یک
منزل خیمه در حضرت شطرنجی سر چلکیره بار کرده ارسال داشته

و دیگر اشتیاقهای مطلوب همراه مبارک خدمتگار از
عصمت روانه مینماید دولت بقا و دعای عمر بیزوال
عالی باد مکتوب گرامی بتقدیم قبله آمال و امانی خداوند نعمت
ولی نعمتی صاحب سلمه الله تعالی فی تقدیم رسید الطاف معهود
و آرزوی حصول سعادت قدمبوس که عمده مقاصد کونین
است محروس رای عالی میگرداند حالات اینجا ما لا
مال خیریت است مژده سلامتی ذات آلی خداوند
خدایگانی روز و شب مستدعیست از خدمت عالی
مرخص گشته در لشکر ظفر پیکر رسید کالع نواب عمده
الملک رسیده ملازمت خانصاحب داروغه کچهری
حاصل نموده خانصاحب توجهات قدیم

مرعی فرموده

مرعی فرموده امیدوار روزگار نموده و الله الحق
وقتیکه بخدمتی مطلوب خواهد شد بخدمت عالی اطلاع خواهد نمود
زیاده چه عرض نماید مکتوب بنام برادرم قبله صوری
معنوی و کعبه دینی و دنیوی حضرت قبله گاهی حقیقی
سلمه تعالی اداب تسلیمات فرزندانه فدویانه کونین
فدویانه مودی ساخته بعرض عالی میرساند نواز
شنامه سعادت آمود ورود فرمود سرفرازی بکران
و جمعیت فراوان بخشید بهندوی مبلغ یکهزار روپیه
روپیه که مصحوب هوشمند خدمتگار بر دوگان گلاب
ساهوکار بلبده لکهنو عنایت شده بود مطابق ارشاد

قبله گاهی دو جهان زنده گوره از دو کان ست هو

کار مسطور رسیده بود آورده رسید هندوی مسطور حواله شاهو کار

نموده شد ذات بابرکات را کار بر فرزندان پناه

گستر باد مکتوب با شرح هم میان صاحب قبله گاه خداوند

خدایگان و کعبه مراد دو جهان سلامت بعد آداب

آداب فرزندی معروض میدارد احوال اینجا الحمدلله و

بحمدالله خیریت است و مژده صحت ذات بابرکات

دمبدم از درگاه الهی مسالت مینماید از روزی که موجب

شکر فروزی اثر رسید گمان نوازش صاحب قبله دام ظلهم عالی

شده اند با خدا ارسالی نامجات یا دلهم مورد خاطر فدوی

منتظر بود است لهذا از آنجو قاصد را رخصت نموده

از مژده

از مژده صحت های ذات والاصفات و رسیدن

نوکری مفصل ارشاد فرمایند که جمعیت خاطر و حصول

الحمدلله عمر و دولت در ترقی باد مکتوب شریف هم ...

قبله خداوند خدایگان سلامت آداب عبودیت و بندگی

بجا آورده التماس میدارد عنایت نامه سرکار

افکنده و جمعیت بی انتها بخشید در باب طلب فدوی

ارقام نموده بودند خواسته بود که بموجب ارقام

شریف حضور الی الفور روانه خدمت عالی

نماید لیکن بسبب بعضی کارهای ضرور توقف نموده

انشاءالله تعالی قریب دو سه روز از امور جمع فراغت

شده بعجلت تمام حاصل مینماید باقی عاطفت

آن مربی دو جهان بر سر فرزندان مبسوط باد

مکتوب به صنادیدم عمو صاحب خدایگان مربی دو جهان

سلامت لوازم فدویت و شرایط افکندگی بجا آورده

معروض میدارد که مدتیست که لوازم الطاف و ارقام

جمعیت اندوز نشده امیدوار اشفاق مربیانه است

که بر خلاف ماضی ارسال در عنایت نامجات ممتاز

میسر نموده باشند که جمعیت ظاهر و باطن است

یک حقه بذری فرستی برای آن خدایگان ارسال

نموده نظر فیض اثر خواهد گذشت مقبول خاطرها

گرامی خواهد بود در باده بخر بندگی صحه عرض نماید

مکتوب به صنادیدم خدا او تدبیر شان امیدگاه دو جهان سلامت

بعد السلام

بعد تقدیم شرایط بندگی و آرزومندی حصول شکور [illegible]

بلازمت که خلاصه مقاصد است معروض خدمت

فیض درجت میگرداند که مبلغ پانصد روپیه برای

خرید یک راس اسپ ترکی به دست شیو گرام خانسامان

مرحمت شده بود حسب الامر به کابل رفته اسپان را

ملاحظه نموده یک راس اسپ ترکی جوان در ارقابل

سواری آن خدایگان بقیمت مبلغ پانصد و پنجاه روپیه

مقرر نموده پنجاه روپیه دیگر عنایت شود تا اسپ مذکور

خرید ارسال نماید عنان تمنا در قبضه آرزوی

خادمان باد مکتوب نوازش محرم عمو صاحب قبله فیاض

سلامت بعد تقدیم شرایط فدویت و لوازم التسلیم

عبودیت معروض میگرداند که احوال این محال
نفر و ن بحمد ایزد متعال است و مژده رستی
ذات والا صفات دایما مطلوب نوازش نامه مسلح ،
[illegible] خوطه گلچرا [illegible] ورود فرمود نشاط و جمعیت
می انتها حاصل گردید او سبحانه تعالی آن مربی دودمان
را دمی نگاه سلامت با کرامت دارا د دریاد حسه عرض حاجت
ملتمس است قبله آمال و امانی سلامت فدوی منتظر ام
آداب کورنشات بندگی بجا آورده معروض میدارد ،
عاطفت نامه او مشکلی مطلب نگاشته گلاب در
[illegible] انتظار شرف ورود فرمود سخن [illegible]
مطابق [illegible] شریف گشته کلاب دا [illegible]
الکرد [illegible] مطلوب باشد از رقائم خواهد بود که

سعادت خود دانسته ارسال خواهند داشت
زیاده چه التماس نماند مکتوب ایالت و [illegible] اخوی الصدق
قبله فیض رسان سلامت بعد تقدیم آداب بندگی معروض
میدارد ان حضور میرسانند عنایت نامه ورود
کیفیت [illegible] ان خرمی و جمعیت حاصل گردید اراده
فرموده بودند ازان [illegible] صاحب فیض و جنگ [illegible]
شکر لطف [illegible] گان نواب صاحب [illegible] و همه حال
قائم فرموده بودند خصوصا در همه جا و همه حال
حافظ و ناصر بوده مطالب دلخواه ظاهر گردانند
و امید از الطاف مرتبانه [illegible] در [illegible] ان گستر
حرمت از بدست اینده گان المصوب [illegible] رسیدن
خواهند فرمود که تسلی خاطر و با اطلاع از [illegible] زیاده
دولت [illegible] روزی باد مکتوب است [illegible] تا

بجناب صاحب قبله خداوند خدایگان سلامت عرض آ
فدویت و بندگی بجا آورده التماس میدارد که احوال
اینجانب دو متصور الحمد است و مژده صحت و سلامتی ذات
بابرکات علی الدوام از درگاه الهی مستدعا دارد
سابق در مقدمه شادی برخوردار سعادتمند دام عمره بخانه
صاحب رای پاکیزه قصبه علی نگر بخدمت گرامی التماس
نموده بود اگر خود بدولت قبول فرمایند رسوم لیاقت
بظهور آید قاصد را مخصوص برای این کار فرستاده شد
امید که زود جواب عرضی با رحمت فرمایند جمعیت
از دیار دیار مکتوب نسبت سوم داداجان خدایگانی
سری مرتضی شان سلامت شرایط بندگی معمول بیت

بجا آورده معروض میرسانند که واضح این نواحی نصیب
شکر الهی است و دعوی بسلامتی ذات مبارک الحمد لله
روز و شب از حضرت احدیت مسالت مینماید
صحیحه اتفاق برلوور وداع کنند جمعیت و اشتراک
بخشید مبلغ دو صد روپیه حجت خرید پارچه عنایت
شده بود بموجب ارقام شریف پارچه خرید کرده
فرستاده شد تعداد و تهانها و تفصیل قیمت از فرد
علیحده روشن هویدا خواهد شد زیاده چه عرض نماید
مکتوب نسبت چهارم داداجان قبله دو جهان سلامت
بعد تسلیم شرایط بندگی التماس مینماید که ملطف نامه

ورود فرموده تحریر نموده بود متمنی از سماحت در باب گذرانیدن
عرضی بجناب میر صاحب قبله و حصول جواب آن شده
... فرموده شریف عرضی گذرانیده جواب حاصل
نموده ارسال داشته بمیمنت امیدوار از ارشاد و مکرمات
ست عمر و دولت در تزاید باد مکنون است که حبیب
نصد الگهای بیت پناه برادران سلامت مراتب بندگی
و علای تصدیع نساینده معروض میدارد که درین روز
بابا صدار عنایت نامجات یاد فرموده خاطر فدوی
مسرور داشت امید از توجهات مربیانه آن دارد که
از رود اد خیریت نهاد ارشاد فرمایند که قلبی بچاره [illegible]

[illegible]

حصول پیوند دوز از انکه سابق برای خرج حاجات
شده بود بخرج در آمد امیدوار است که چیزی خرج
دیگر جمعیت شود زیاده چه التماس نماید [illegible]
حالو صاحب قبله خدا ایگان فیض بخش و فیض رسان سلامت
بعد تقدیم بندگی که وظیفه مستمندان محروم است بجای آورد
مینمایند که عالطفت نامه شفقت آمود عز ورود
فرموده جمعیت فراوان و نشاطی بی پایان حاصل گردید
مبلغ پانصد روپیه که از راه توجهات مربیانه عنایت
شده بود رسید بر اران جمعیت و فارغ البالی بخشید
حق تعالی آن مربی فیض رسان را تا دیر گاه بر فرق ما [illegible]

و از زیاده عرض گستاخی نموده جسارت چه عرض نماید
مکتوبات ها بتصدیع مالوف صاحب قبله‌ها خدایگانی را
تکیه‌گاه یکتایان سلامت شرایط عبودیت و
بندگی بجا آورده التماس میدارد دولت که
بورود عنایت صحائف امتیاز نگردید از نوازشات
بی‌نیازانه التفاتی بعید نموده امید از عاطفت بیکران
که برخلاف ایام گذشته با صدار عنایت نامجات
یاد و شاد و مسرور نموده باشند که تسلی و تقویت بحال ما ساعی
از آنست دولت و اقبال فرزندان را بیاد مکتوبات تسلیم
مامون صاحب قبله آمالی و آمانی سلامت بعد تقدیم
مراتب عبودیت

بعرض خدمت فیض درجت میرساند نوازشنامه مشتمل بر
حلت فدوی بشرف اصدار یافت معزز و ممتاز فرمود
خواسته بود که بموجب امر شریف خود را بیره آید در
خدمت گرامی شتابد لیکن بسبب بارش باران و
کثرت آب و خلاب راه توقف نموده و بسبب بارش
فرصت میدهد در راه خشکی شود زود بسعادت
ملازمت فایز خواهد شد ذات بابرکات را یکار
فدویان تا به گشتن یاد مکتوبات و تفقد نامه احوال صاحب قبله
خدایگان فیض بخشای مستمندان سلامت لوازم فدویت
و بندگی که موجب سعادت ابدیست تقدیم میرساند بنده

و نیز

التماس میدارد سابق امر شده بود که در ماه بیساکهی قاصد
خرج خواهد رسید چون وعده منقضی شده ناچار قدر انتظار
بسیار قاصد را سه روپیه اجوره مقرر نموده روانه کرده
امیدوار است که بدست قاصد مزبور هرچه در خاطر مبارک
بیاید برای خرج عنایت فرمایند زیاده چه عرض نماید

مکتوب شتی ام احوال صاحب قبله قیصر شان یکسان ملامت
آداب عبودیت بجا آورده التماس مینماید که فدوی از
چهار ماه معطل در خانه نشسته است اگر در این کار دو نمبردار
نواب نامدار گنجایش در کار باشد از قطعه پروانه جاس
حاصل نموده عنایت سازند که سازد سرانجام

طلب کرده

طلب کرده خود را بلشکر ظفر پیکر رسانند زیاده چه التماس نماید

مکتوب شتی و نیکم عزیز پرور اسلامت از جناب عالی
رخصت یافته در پرگنه رحیم نگر رسید احوال پرگنه
دریافت نمود بسبب تعدی عامل سابق رعایای پرگنه
پریشان و فرار شده بود بذریعه تسلی و دلاسا نموده
آباد کرده ام چون هنگام تردد است در اکثر دیهات
بی گاوان و غله نیست که تردد کشتکاری نمایند لیکن امیدوار
فضل کرم است که مبلغ پانصد روپیه از سرکار عنایت شود
که تقاوی داده تردد کنانیده جمع سرکار مع تقاوی

زبانی محصول نماید واجب بود بعرض رسانید مکتوب
بنیاد دام عزیب پرور اسلامت پروانه کرامت
نشانه دهات ارسال خزانه و ورود فرمود نحادث
سرفرازی بخشند مطابق ارشاد مبلغ [illegible] روپیه
که موجود بود همراه میر سلطان علی وغیره سواران برادر [illegible]
میر فیض الله ارسال نموده اغلب که داخل خزانه
سرکار خواهد شد امیدوار از فضل و کرم است که
بمتصدیان امر شود که داخله رعایای سرکار حواله سواران
مسطور نموده زود در حضور نمایند انشاء الله تعالی از عقب
خزانه مشغول سرانجام نموده ارسال میدارند واجب بود

بعرض رسانید

بعرض رسانید مکتوب سامی [illegible] عزیب پرور اسلامت
رعایای اکثر دهات این پرگنه باقی سرکار [illegible]
خود گرفته در پرگنه دولت آباد علاقه میرزا [illegible]
سکونت گرفته اند هر چند که دو سه مرتبه بجهت [illegible]
کور برای آسامیان فراری نوشته ملتمس میر راها
مسطور متوجه نشوند و نظر بر کار [illegible] امیدوار
فضل و کرم است که یک قطعه پروانه بنام متصدیان [illegible]
مصوب [illegible] سرکار صادر شود که آسامیان [illegible] اگر [illegible]
فدوی نمایند که بجای خود آمده آباد [illegible]
انجام زر باقی داد و آینده مشغول شده واجب بود بعرض رسانید

مکتوب سی و چهارم عریضه بپرور سلامت و تنگ هیچ
سوار کلبه پوشش نام علام در باره طلب زر بافی بیلگدیه حل شده
علام روبرو عرض کرده بود که این زر در مدت سال انجام
خواهد شد امیدوار از فضل و کرم است که در تنگ سوار ... شود
با اقبال عالی آنچه امسال سر انجام خواهد یافت قصور نخواهد
و تتمه در دو سال ... خواهد نمود علام دولتخواه و فرمان
دار سر کار است هرگز در شرایط فرمانبرداری و جانگذاری و
تقصیر نخواهد کرد آنچه بود بعرض رسانید عمر و دولت
در ترقی باد مکتوب سی و پنجم عریضه بپرور سلامت
بورود پروانه سعادت آمود سرافرازی و ممتازی حاصل نمود

در باب طلب فدوی

در باب طلب فدوی با منع خزانه حکم شده بود حسب الامر
در باب ... فراهم آوردن زر مصمم شده است ان شاء الله تعالی
در عرصه یک هفته زر جمع نموده سعادت ملازمت حاصل خواهد
امیدوار است که بمقصد بال حضور امر شود تا رسیدن علام
از تنگ و سراولان معاف دارند واجب بود بعرض رسانید
مکتوب سی و ششم خان صاحب قبله خداوند نعمت
دو جهان سلامت آداب عبودیت و فرمانبرداری
بجا آورده بعرض خادمان جناب فیض مآب میرساند نوازش نامه
سعادت آمود رسید باعث سرافرازی و بنده نوازی
گردید در باب ارسال خزانه و تعجیل در آن ...

بنده نوازا ازینکه تحصیل شده بود دیر در مسح خرم بیگ

توارای حضوری ارتباط داشته تغافل بست که داعی

فقط خانه پر کار شده باشد و از تائید تحصیل زرنگ ساعت

عاقل منت و با اقبال عالی زر کار بر وقت تحصیل یافته بود

ارسال حضور رسیده اند واجب بود بعرض رسانید هیچ کسی

هشتم خانصاحب قبله خدایگان قیصر نشان سلامت

درین ایام فرخنده فرجام بگوش دعاگویان منتظم

رسیده که خدمت جلیله داری پرگنات علی نگر

بنام نامی از حضور فیض گنجور سندگان نواب مستطاب

مقرر گشته خدا امیدانند که از استماع این خبر فرحت

چیدان انشراح

چیدان انشراح خاطر و جمعیت ظاهر و باطنی حصول

پیوست که بیان آن و استیفای آن را اوست و ادعیه تهانی

مبارک فرخنده ساخته دولت بسر دراز و افزون گرداناد

امیدوار توجهات که فدوی را یکی از دولتخواهان

قدیم تصور نموده همیشه با صدور فرمان سرفراز با نجات خیر و کلی

ضروریات تمتعدار میفرموده باشند دولت و اقبال

در ترا ابدیاد مکتوب بیگی و هشتم خانصاحب حیدرآنکی بلاع

قیصر نشان سلامت لوازم بندگی بجا آورده ملتمس

میدارد بورود دالالطاف نامه بخط خفی جمعیت و انبساط

حاصل نمود در باب گذرانیدن عرضی د دستخط گرفتن

بدوح

موافق استدعای شریف انگاشته بود مطابق ارقام
گرامی هنگام خلوت عرضی را بنظر مبارک حالا صاحب
قبله ملاحظه گذرانیده بحسب آرزوی آن فیض نشان
قرین بدستخط [illegible] نیده موقوف عریضه ارسال داشته
شد امیدوار از توجهات است که مخلص را یکی از
ملازمان دو تنخواه تصور فرموده بار شاد تجویزات
لایقه [illegible] نموده باشند که سرانجام آن سجاده
دارین نیندار عمر و دولت زیاده باد مکتوب
سی و هم سر را صاحب [illegible] مربی عرض سلامت
سرافراز نامه تضمین بر طلب از درد دهم نمود عمر از
دانستیار گشته

هو المراد
ثبت

دانسته باز بخشیده شده نوازنامی بخبر از رو بینه در هفته
از جمع تا تمام باقیست و هنگام تردد آینده در بیش
آمده اگر در این وقت زر از جا طلب کنند تعلل در
در تردد آینده شود صلاح دولت نیست که
ده یا نه ده روز را مهلت شود دانسته اگر اتفاقی
درین عرصه از دست خاطر جمع کرده باقی از سرکار
تا آخر این ماه وصول نموده ارسال خواهند داشت
واجب بود عرض شد بنده مکنون [illegible] میرزا
صاحب قبله خداوند فیض نشان سلامت مرا [illegible]
بندگی تحفه آورده عرض سعادت اند وزان

هو المراد

جناب قبله مآب میر سیانند لورد نوازش نامه فیض

آمود باعث سرافرازی گردید در طلب بهای

تازگی و شفقت‌ها و امر شده بود بنده نوازا با عمال

سرکار حکم نمود که در باغچه فدوی رسیده هر قدر

مطلوب خواهد گشت بنده پیر دا امیدوار از توجهات است

که همیشه یاد شاد نموده ممتاز میشده باشد الهی

شجره دولت به ثمره مراد بارور باد مکتوب جهان دیدم

میرزا صاحب قبله و کعبه مراد دو جهان سلامت

آداب تسلیمات بجا آورده معروض حضرت

سراپا برکت میگرداند ایام در از متقضی گشته که این

مهجور الخدمت

هو المراد

مهجور الخدمت بیاد دعائی بگذشت از توجهات

بزرگانه امیدوار است که با صدار تسلی نامجات

متواتر بهرمند و کامیاب میشده باشد در بولا

دهقان بهلیت اگر آبادی تحفی برای بنده فرستاده

بنده قابل سرکار دانسته ابلاغ خدمت نموده امیدوار

که درجه پذیرائی یابد زیاده حد ادب مکتوب جهان دوم

میر صاحب قبله خدایگان سلامت مراتب بندگی

تقدیم رسانیده معروض خدمت فیض درجت میگرداند

ورود عنایت نامه موجب حصول جمعیت و امتنان

گردید در باره طلب زا مومند از [illegible] جمع [illegible] که جا جز [illegible]

هو المراد

بلکه امید ازین میدارد برگنه دولت نگر نوشته امر شده بود
خداوندگان من را معلوم شد از سطور ظاهر می‌نماید که پرگنه این را
در ماه اساره در کچهری حاضر کرده از عاملی بری الذمه شدم
لیکن مفسدان باطل تمسک را از دفتر جدا نکرده‌اند
در میان بر چه امر شود تحمیل آن زود واجب بود بعرض رسانید
مکتوب چهل و سوم میر صاحب خداوندگان قبله و کعبه سلامت
شرائط بندگی و خدمتگذاری بجا آورده ملتمس می‌نماید در
پرگنه و داخل بیره می‌باشد و عادت آمد و دیگر [illegible]
جاگیری بهیاگلابرای مستی تعلیم آمده بود حسب ارقام
نامقدور خود در خدمت عمو مشار الیه قصور نخواهد شد

همیشه بکام دل باد

هو المراد

همیشه امیدوار از شادی خدمت است و اجب بود
بعرض رسانیده مکتوب چهل و چهارم میر صاحب جلیل القدر عالی
فریاد رس داد خواهان سلامت قواعد عبودیت و
بندگی بجا آورده التماس می‌دارد در علاقه متعلق
علاقه فدوی داد خواه هستند که عامل پرگنه دولت
آباد بموجب رالحال آنها می‌رسانند از ذات بابرکات
که داد گستر و رعیت پرور است امیدوار است که بلفظه پروانه
بنام عامل پرگنه عنایت شود که باعث آزار و آخر از اعلای
مملکت مذکور نشود خورشید اقبال و اجلال دایما تابان باد
مکتوب چهل و پنجم بخدمت صاحب قبله خداوند خدایگان

هو الله المراد

سلامت سرافراز نامه متضمن بر طلب کماران جهت مالگی سرکار ورود فرمود سرافرازی بخشید حسب الامر دو نفر کماران بدر نامه بجبرویه می تیم مقرر نموده روانه ساخته همیشه امیدوار اصدار عنایت نامه‌ها و الطاف میباشد دولت اجلال دائما مستدام باد مکتوب جهال و نقشته تخصاحب قیصر شان سلامت بعد گذارش لوازم بندگی و تمنای خدمت شریف التماس میدارد که رهیداران مرحوم رام نگر مبلغ یکصد روپیه از انگلاب رای مهاجن بموجب فرموده آن قیصر شان بوعده ماه گنوار بطریق تقاوی دریافته بودند چنانچه تا الحال هم

اخر شد رهیداران

هو الله المراد

اخر شد رهیداران مذکور از مهاجن مزبور سابینه بود و مهاجن مسطور از بنده تقاضای شدید میدارد لهذا القصد بعد داد می آید که رهیداران مزبور را تاکید فرمایند که زر مهاجن مع سود ادا سازند که اینده را سلوک داد و ستد جاری باشد زیاده جمعیت و کامرانی باد مکتوب جهال و نقشتم صاحب سرا پا لطف و احسان سلامت بعد اظهار شرایط عبودیت و آرزوی حصول نعمت ملازمت حضور مشرف میدارد بورود الطاف نامه عاطفت آمود شرف اندوزی و جمعیت خاطر حاصل گردید از راه توجهات و مرحمت میرخواه بموجب التماس و کیل در باب تعلیم اشتقاق رحم آموزه

هو المراد

موجب مزید عاطفت های گرویده بنده بدربار آن
ذات ستوده صفات راهبری خود میداند توقع
که پس انجام کارهای دربار از دستگیری شریف همین دارد
او سخاوت که بهیچ خوبی و بزرگی تا دو بیگاه سلامت
و این تشنه مراتب لایقه و تنخواه رساند هر چه خواه را از
خود تصور فرموده باشد از عنایات تا آنجا که خدمات
لایقه ممتاز میگردد باشند دولت و اقبال زوال باد
مکتوب جمیل و شتم همه جمیل ایشان نه حدود دالا
خان سلامت قواعد بندگی و مراتب عبودیت
و ارادتمندی بجا آورده عرض خدمت سراپا برکت

میگرداند

هو المراد

میگرداند از نوشته اخوی مهربان مفصل شد دریافت
شد که بزرگان نواب صاحب والا مقام قبا البه
دو صد سوار دیگر در رساله شریف اضافه فرموده
آمد آن صاحب در تلاش سواران هستند بسیار
انجم صلبی بعت و جمعیت حاصل گردیده چون
برخوردار قدرت الله مطلق در خانه نشسته است
لهذا التماس می نماید که هر قدر سواران آماده
شود همراه برخوردار مذکور روانه خدمت گرامی
نماید که شرایط بندگی بجا آورده سعادت دارین
حاصل سازد زیاده جمعیت و اقبال دایم باد

هو المراد

مکتوب چهل و نهم بخصوص صاحب مهربان قیصر شان
مهربانان سلامت بعد تقدیم نیاز مندی مشهود
ضمیر فیض تصویر میگرداند مشتاق زیارت و کفیل در بار
فرموده بودید که اگر مخلص کدام دیدار علاقه
شریف بطریق تعهد سند معاف نماید دریغ نخواهد بود
درینولا که شیخ شغل درزی پیش نسبت میخواند که موقع
کریم پور را بتردد گسترانیده از سرکار سرانجام نماید و فیروزی
زمین برای وجه قوت متعلقان علیحده از جمع سرکار
گنهگاری گناند امیدوار دستگیری مشفقانه هست
که به بسته موضع مسطور بجمع سالگذشته عنایت گردد

که موجب آن

هو المراد

که موجب آن قبولیت نوشته گنهگاری کنانند
حواله وکیل نماید در قبولیت بلا عذر او اشاره
زیاده چه التماس نماید مکتوب پنجاهم دیوان
قبله خدایگان عزیز قیصر شان سلامت
لوازم عبودیت تقدیم رسانیده معروض رای مجلس اعلی
میگرداند مبلغ پنج هزار روپیه از بقلعه بنده محرفت
فتح جند وکیل اصل خوطه خزانه سرکار شده متعهد ما
گیری دادن داخله تغافل میشاید امیدوار لو جهات
هر نگاه آنداز که تعهد آن تاکید شود که داخله زر

هو المراد

چنانکه وکیل نماید و بنده را در خدمت سامی بندگی
قدیم است شایسته نیست که اگر کار دیگری پیش
آید بلا توقف از کچهری برآورده دهند نه اینکه برای
کار خود تلخی مسطر باشند آینده بخلاف گذشته متوقع
بمطالب دلخواه است دولت کامرانی جاودانی
باد مکتوب عنایت اسلوب دیوان صاحب دستگیر درماندگان
بیکسان سلامت شرایط فدویت و نیازمندی
بجا آورده معروض خدمت سراپا برکت میگرداند اعلام
یافته که خدمت پیشکاری پرگنه فیروزآباد وغیره از حضور
عالی متعالی بنام نامی صاحب اوده بلند اقبال ارزانی شد

هو المراد

ازین جهت نهایت انشراح خاطر مهربان بحصول
پیوست چون بنده زاده از چهار ماه معطل است امیدوار
دولت را دلنجاته خود دانسته التجا آورده
که اگر خط مهر خاص درباره روزگار سوگرام بنام مهابراده (?)
عنایت شود عنایت بنده نوازیست مراتب اقبال
در تزاید باد مکتوب عنایت ورود دیوان صاحب مشفق
قدردان فیض رسان سلامت بعد اظهار مراسم
بندگی و آرزوی خدمت شریف التماس میدارد
عنایت نامه مشتمل بر طلب تحصیل گزری (?) جهت جمعی
شرف ورود فرمود موجب جمعیت و افتخار گردید موافق

هو المراد

فرموده شاید اول طلب داشته فدوی زر حواله
نموده تاکید بلیغ کرده که فدوی فراهم آورده
انشاء الله تعالی عنقریب بعد از تمامی کار جمع
گرداند [illegible] گرای خدمت ارسال خواهد داشت
بنده را از خود دانسته بارشاد خدمت ممنون و مسرور
باشند زیاده چه التماس نماید مکتوب [illegible] ماه سوم
ذیقعده [illegible] صاحب مشفق مهربان مستمند الح
سلامت لوازم بندگی بتقدیم رسانیده [illegible]
تصور میگرداند سابق پروانه تنخواه مبلغ [illegible] هزار
روپیه بنام میرزا معظم بیگ خان علاقه بنده [illegible]

چنانچه فدوی

هو المراد

چنانچه فدوی از تنخواه دار وعده کرده
در تهیه ادای زر تقید است از نوشته وکیل
دربار معلوم شد که دیگر پروانه تنخواه سه هزار
روپیه بنام شیخ داود محمد بر علاقه بنده جلهار
نشود چون هنوز تنخواه سابق بسیاق نشده
و هنگام تحصیل نوبت نرسیده از دستگیری مهربانانه
آنکه تنخواه شیخ مسطور بجای دیگر فرمایند که از [illegible]
مردمان سپاه عهده برآئی میتوانند شد زیاده چه
عرض نماید مکتوب بیستم ماه چهارم ذی الحجه [illegible]
مهربان سلامت مراسم عبودیت و بندگی
بجا آورده محروم خدمت فیض منزلت میگرداند

تکلف راجه بوررا شخصی بحج سالکه شننه معاهد و مبلغ
پانصد روپیه نذرانه ان قیصر سال قبول میکنند چون
مکان بی تردد نیست از تعهد تردد هم میشود در
هم ملاخرچ شده بندی سرانجام میباید اگر اینمعنی صورت
بندد و نیز نیست مخلص برای دولت خواهی التماس
نمود ظل دولت ممدود باد مکتوب عالیجاه نو بخیسم لاله
صاحب قبله قیصر سال سلامت شرایط عبودیت
مستندی بجا آورده بحر و صرای فیض برای
میگرداند باستماع مژده تفویض خدمت
توسنخانه سرکار دولتمدار کواب فلک جناب نواب

والاصفات

والاصفات جمعیت بی اندازه حاصل گردید
او سبحانه تعالی مبارک و فرخنده گرداناد دیروز
بدستور رفاقت شیخ صاحب قیصر سال در زیر نگر
شفقت میدارد امیدوار فضل و کرم است
که مخلص را یکی از وابستگان خود تصور فرموده با صدار
عنایت نامجات عز و امتیاز مفتخر فرموده باشند
زیاده جهت مراتب باد مکتوب عالیجاه
خانصاحب قبله قیصر سال سلامت بعد
اظهار مراسم قدومیت و نیاز مندی بعرض
سراپا سعادت التماس میدارد تفویض

هو المراد

قصبه جلالی آباد برای طیاری یکپیر وایه متعلق
دیه المه خود محصور فرض کنخور مسند ازانکه حضرت
این طالاه عامه منتوجب سعادت عظمی است
لهذا التماس میدارد که هر قدر توجهات درباره
حصول مطلب صاحب مسند دل خواهند شد بیار
مرهون منت در بار احسان تشریف خواهد گردید
در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بوکذا بمعانیست
خیر الناس من ینفع الناس او سبحانه تعالی نزد حی علم دارد
زیاده بر دانا دلکشوب عاشقه و [illegible] لانه صاحب
مهربان مخصر شان سلامت ابدا بزم مراتب بندگی
زیاده التماس میدارد

هو المراد

زیاده التماس میدارد از نوشته گلاب برای
وکیل دریافت شده متصدیان از وکیل اینها
نمایند از گماشتهای کمال هنارام شاهوکار
بدهانند که داخله با اظهار رشده نزد مخلص بر ستانداش
زر مذکور بعد یکماه رسانیده خواهند شد زیاده چه عرض [illegible]
مکتوب عاشقه و [illegible] لانه صاحب حضر الکرام در [illegible]
گاه سلامت بعد تقدیم شرائط بندگی [illegible]
التماس میدارد شیخ بدر الدین بعلت [illegible]
میرز قدرت الله در زندان [illegible] محبوس شده اند
همگی مبلغ دو صد روپیه یا یک [illegible] عالمگیری

هو المراد

منجمله مالضامني قيمت يا شيخ مذكور مگوييد كه اگر
خلاصي شود در يكماه زر مذكور سرانجام كرده شاطر
چون ذات جامع الحسنات در كار خيري صلح
ست لهذا عرض مينمايد كه بعرض بندگان حضرت
فيض منزله رسانيده در انجه تخلصي متاع اليه شود
توجه مشكور مبذول فرمايند در اين صورت بر مخلص
منت عظمي خواهند شد الله تعالي بنتيجه بخير كرامت
گرداناد مكتوب عاليجاه و حشمت لله صاحب مهربان
ملجاي غريبان و بيكسان سلامت بعد از
مراسم بندگي و خلوص مستدعي التماس فشود

اخلاص دستگاه

هو المراد

اخلاص دستگاه مهر قدرت الله سپاهي
منتظر نيست از گردش زمانه افلاس تمام
بحال او راه يافته بوسيله نيازنامه عازم حضرت
گرامي گرديد از انجا كه او بجانب تعالي دستگاهي
نسبت بخشيده باعث نفع خلايق گردانيده اي
اگر توجهي بحال مشار اليه مبذول شود از بالواز
بعيد نخواهد بود زياده جمعيت و خرمي با دولت و دوام
بطرف اوي نوليسيد مكتوب شفقت مهر خوردار
نور چشم حب جاني طول عمره هواره
در حفظ حافظ حقيقي بوده از عمر و دولت كامي

هو المراد

بهره یاب مسرت باشند بعد دعوات من جهات
مطالعه نمایند احوال اینجا مستوجب شکر حضرت
و سلامتی آن نور بصر چشم دائما مطلوب از زر بزرگه آمدن
اینجانب در لشکر شده ... آن برخوردار
ترسید خاطر بسیار فکر داشته لهذا آقا صدر الدین
مبلغ دو صد روپیه ... گلاب رای ساهوکار
... فرستاده شد لازم که زر مذکور از ساهوکار گرفته
رسید نوشته بفرستند که خاطر جمع شود و در
... سعی بلیغ نمایند که سعادت دنیا و عقبی از آن
زیاده چه مکتوب نصیحت ... برخوردار نور چشم

سعادت اطوار

هو المراد

سعادت اطوار کامگار نور بصره بعد از ادعیه و [illegible]
شوق دیدار مسرت آثار مشغوف خاطر عزیز
یاد خط مسرت نمط مع خطوط عظیم آباد رسید
باعث هزاران نشاط خاطر گردید حقیقت
آمدن خود همراه شاه صاحب که نوشته لهذا
باید که هر گاه شاه صاحب روانه مکان متعلقه
شوند آن برخوردار همراه شوند که در علم نوکری
اطاعت و رضامندی آقا خود بفضل الهی ...
برخوردار خود دانسته در جناب احتیاج
مبالغه نیست زیاده بجز شوق چه نوشته آید

هو المراد

مکتوب شفقت آمیز دوم برخوردار سعادت اطوار
خجسته احوال طول عمره بعد دعوات وافی
جناب مطالعه نمایند درین روزها خط آن برخوردار
نرسید خاطر فکر دوشت بنابران قاصد امی مبلغ
یکصد و پنجاه روپیه فرستاده شد لازم که رسیدن مبلغ
مزبور بزودی نگارند و مبلغ پنجه روپیه محله از مر تحت
فضیلت دستگاه شیخ عبد الله ابو نیز را جواب
دد در نوشتن خواندن نوعی سعی و دلسوزی شاد
بکار برند که زود در فن انشا بهره دانی حاصل
نمود زیاده عمر باد مکتوب شفقت سوم برخوردار
آثار شالیه

هو المراد

استار شالبته گردار طول عمره بعد دعای مزید حیات
و ترقی درجات مطالعه نمایند که احوال آئین
نواحی بخیر است و خیریت آن برخوردار
مطلوب از دینکه من در لشکر آمده ام خط آن بر
خوردار وصول نکردیده خاطر فکر دوشت لهذا
قاصد فرستاده فرستاده شد لازم که از احوال
خیریت اشتمال اطلاع دهند که خاطر اطمینان
بهم رسد و در خواندن و نوشتن سعی موفور
که سعادت کونین در تحصیل علم است هر که
غافل ماند جاهل ماند زیاده والدعا مکتوب شفقت
برخوردار نور الابصار راحت القلوب عبد الکریم

هو المراد

پیوسته از عمر و زندگانی مالامال کامرانی شند باشند
بعد از ادعیه وافیه شوق دیدار راحت آثار مکتوب
خاطر باد خط مسرت نمط رسید باعث نشاط
خاطر گردید از تکلیفات خرج که نوشته بودند اگر
هنوز زر روپیه طلب از کار نیافته و تنخواه که طلب از سرکار
می برآید خرج معقول خواهم فرستاد الحال مبلغ
یکصد روپیه از خزانچی سرکار بطریق قرض گرفته فرستاده
لازم که بکار ضروری خرج خواهند نمود از کل الحاصل
علم غافل نباشند که اشتیاز دعوت مردم از حد زیاده
زیاده دعا و مکتوب صحت و عافیت به برخوردار کامگار اقبال مند همواره از عمر و دولت

کامرا

هو المراد

کامران و کامیاب باشند بعد دعای مزید حیات
و ترقی درجات مطالعه نمایند خط مراسله
وصول نمود باعث نشاط گردید از عنایت
بندگان نواب صاحب قبله دام اقباله بحال آن
بلند اقبال و عطای سرکار پانصد سوار دیگر از
پیاده همراه برانداز که نقلیه آورده بودند و [illegible]
مبارک ساختند روز بروز ترقی مراتب گردانیده
و بنابر طلب سواران که نوشته بودند ان شاء الله
هر قدر سواران که بهم رسند فرستاده شوند زیاده
حشمت و کامرانی باد مکتوب [illegible]
برخوردار ارشادمند قرة العین غلام حسین [illegible]

هو المراد

دعای مزید حیات و شوق دیدار مسرت آثار
واضح باد احوال اینجا بفضل خدا مقرون خیر و
شکر است و سلامتی آن نور چشم مطلوب دیرست
از احوال آن کامگار اطلاع ندارد لهذا آدم
فرستاده شد لازم که کوایف خود مشروحاً بالقلم
آرند که خاطر جمع گردد قصبه کمان برای
برخوردار فرستاده شد خواهند رسید باید که استعمال
تیراندازی نمایند که کمانداری نیز از آن کسب
و هنر فی المراد مقارن باد مکتوب شفقت و مهربانی
برادر عزیز و افتخار سعادت آثار همواره از حفظ
حافظ حقیقی بوده کامیاب و شادکام باشند بعد دعوات

مزید حیات

هو المراد

مزید حیات و شوق دیدار مسرت آثار مکشوف
خاطر عزیز باد احوال اینجا مقرون بحمد است و
سلامتی آن سعادتمند مدام از حضرت
سبحانه تعالی مطلوب خط محبت نمط وصول نمود مالا کلام از حظ
و خرمی نسبت برای قبول کردن شادی حاصل
دار شده خصال لاله رام دیال که نوشته بودند
اگر اصلاح مشفقه نگریسته والده با جده در آید مصلحت
مرا مرضی مبارک حضرت جده و شیر بهم چنین نیاید
مقصد نیست زیاده والدعا مکتوب شفقت و مهربانی
برادر عالی برابر حمیده خصال لاله سکهه لال اطال
الله عمره بعد از دعاء غیبه داشته شوق دید نیامطالعه [illegible]

هو المراد

پی تحریر مهیا است الحمد الهی شکر نواحی این دیدار رو
التحریر از جانب دائما استدعای دارد انجانب
بفضل الهی در سرکار خانصاحب غلام علیخان بدرماهه
مع روزینه
بپنجاه روپیه بلا قصور نوکر شده الحمد الله تعالی بعد
چند روز خرج محصول فرستاده میشود باید که بخاطر
جمع در تحصیل علوم سعی کمال بکار برده ازینجا بحر محیط
دارند نسخه بهار دانش برای مطالعه آن برادر بطریق
اشاره وصحیح یا دور دیدارا این سحر دو گهری المجید
شامل حال است و سلامتی آن مسموع ده صفات
این ساعت خواهان است قریب مکسیابی میشود که
اخوشی بهوائی برشادرای طلب آن برادر فرستاده

بودم

هو المراد

بودم هیچ احوال پدر دریافت نیاید که بچه سبب در آمدن
توقف کردند انتظار کشیده قاصد را فرستاده
شد لازم که انچه حقیقت سرانجام کارگار باشد
اطلاع دهند که خاطر جمع شود زیاده بجز شوق چه نویسد
مکتوب فیض برادر کامگار شایسته کردار طول عمره
بعد دعای مزید حیات بتحیت آیات مکتوب باد حظ
مسرت نمط رسید باعث نشاط خاطر گردید تر رسی
رسیدن انجانب جهت تشخیص مواضع بهوائی
پور نوشته بودند برادر من اتفاق آمدن لا شیره
چند روز نمی افتد باید که بسلسله باتفاق بهائی کشورس
جمع تحائف حبت مال تحصیل وصیل کرده از زمیندارا ن

هو المراد

قبولیت بگیرند از حد خود به نوشته دهند که ...
وپرداخته آن کامگار منظور نیست زیاده بجز شوق
چه نوشته آید مکتوب بهجت اسلوب دلیم برادر عزیز والاقدر ...
شایسته کردار خجسته اطوار همواره خوش وقت
و شادکام باشند بعد از دعای درازی عمر و شوق دیدار
راحت آثار مکشوف خاطر عزیز باد مسموع شد که آن
سعادت مند دانش آموز بخدمت فضیلت
و کمالات دستگاه مولوی سید عبد الله صاحب شروع
تحصیل عربی نموده اند خدا مبارک گرداند که بشوق تمام
آن کامگار طبیعت را بهایت ... رسید باید که
شب و روز ... تمام بکار برده علم ...

صحیح ۱۸ ...

هو المراد

یعنی یاد گیرند اگر علم منطق و معقولات به تحصیل تمام
اولی تر است والا این قدر برای علم فارسی
ضرور است عالم را ... بعلوم ... و نهاد ... گرداناد
مکتوب بهجت اسلوب ... عزیز القدر ... خوش وقت باشند
خط مسرت افزای خاطر رشید خودی ... حاصل
گردید از او واضح شد که بتلاش روزگار بطرف عظیم آباد
نوشته بودند در این روزها خدمت فوجداری ...
شاه آباد وغیره از حضور عالی تعالی انجاب ...
اگر این مقدمه راست می آید بخانه عمارت ... ۱۸۴۴
دور از اختیار خواهد گشت دیگاه دیگر در خانه نگذارند
انشاء الله تعالی همین جانوری میسر خواهد آمد زیاده

هو المراد

نوشته شد مکتوب هفتاد و سوم برادر عزیز القدر سجاد محمد
لاله لچهمی محفوظ باشند بعد دعا و شوق آنکه یکسر اسپ
ترکی در خانهٔ رحیم خان سوداگر بقیمت مبلغ
پانصد روپیه فیصل شده است آن اسپ را خواهم خرید
لهذا نوشته میشود که آن عزیز القدر قیمت آنرا از دکان
راجه مهند شاهوکار گرفته بمالک رسانیده اسپ را در خانه فرستند
زیاده والدعا مکتوب هفتاد و چهارم عزیز القدر شیخ محمود
نجیب و بهبود باشند خط مرسله رسید بر حقیقت مندرجه
اطلاع شد نوشته بودند که زمیندار آنجا چپورای [illegible]
سند تنگ بر آنها که نوکر او می شدند نیز زیاده حریف را بوصول
در آرند آن عزیز القدر از تنبیه ذات را بهمراه گرفته نموده را
بحضور رسانند که بعضی بصرفات محاسب بر دند از درباره
مرقوم شود

هو المراد

مرقوم شود مکتوب هفتاد و پنجم عزیز القدر میر مظفر سلامت
باشند خط مرسله رسید بر حقیقت مندرجه مطلع شد برای
برای فرستادن پیاده‌های تحصیل نوشته بودند مبلغ
مطلوب و غیره چپاه هم پیاده تعیین نموده شد باید که تا
هنگام تحصیل نگاهدارند از تنخواه یکصد روپیه ماه بماه طلبانه
از مال میداده باشند و وقتیکه تحصیل موقوف شود پیاده
را همراه بحضور خواهند نمود زیاده چه نگارش رود
مکتوب هفتاد و ششم سیادت و نجابت پناه میر فیض
الله در حفظ الهی باشند خط مرسله رسید بر حقیقت
مندرجه آگاهی یافت از بی‌حیثیتی زمینداران دهات
موسات و عدم ادای زر نوشته بودند بالفعل ملوق و

هو المراد

بلوچی باید گرفت انشاء الله تعالی از تشخیص آین
محالات فراغت کرده باشند آن صلح میر اسلم دیده بخان
والتماس از سامی زیاده چه مکتوب هفتاد و هفتم مشیخت پناه
شیخ قدرت الله محفوظ باشند سابق برای سال
غزانه قلمی شده بود مورا انتظار بسیار است چون تاکید حضور
در باب سال غزانه متواتر می رسد لهذا قلمی می آید
که بمجرد رسیدن نوشته زر محصول فراهم آورده محل
دارند در صورت اهمالی و تساهل بر سید زیاده چه باید
رود مکتوب هفتاد و هشتم شجاعت دستور دستگاه ولد خانی
در حفظ الهی باشند عرضی التماس رسید کوایف مندرجه معلوم
شد دهده از سال زر شماریخ هفتم شهر حال نوشته بعد

ام دادم

هو المراد

امروز نهم این ماه است تا حال زر نرسیده انتقال خلاف
نویسی پذیره نیست باید که بساعت رسیدن پروانه
زر محصول سال دارند و آینده را از این خلاف نویسی
دست بردارند که در حق شما خوب نیست مکتوب هفتاد و دوم
خصوصیت و اخلاص دستگاه کنور رای محفوظ باشند
ممنوع شد که زمینداران موضع رام گده از نالاب
که بر سر حد آن دیه است زمینداران بچهی پور را برای قطعات
ربیع آب نمیدهند بنابر زراعت خشک میشود لهذا قلمی میگردد
تحقیقات معقول پرداخته زمینداران رام گده را
تاکید نمایند که معمول انحراف نکنند زیاده چه نگارش
رود فصل سوم بطرف مسادی نویسند مکتوب هفتاد و دوم
میر صاحب مهربان قدردان سلامت مجد سلام

هو المراد

خیریت انجام مشهود ضمیر مهر گستر گردانند مهربانی نامه
مهر شمول افروخته به تحقیقت خبر سیاهی شامی(؟)
آگاهی داده مبتهج و مسرور گردانید نوشته بودند که
قیمت اسپ چهارگی(؟) از آن کمال خان به مبلغ پانصد
روپیه فیصل شده است و از این کم نمی‌شود چون اسپ اعیان(؟)
و اسپ ضرور در کار است امید که آن مهربان اسپ
راسخ(؟) شود اگر در اینجا بیارند که به حواله مالک نموده اسپ
گرفته شود زیاده چه بر طراز د مکتوب اشتیاق و دم مشتهی(؟) صاحب
مهربان مخلصان سلامت لجه شوق ملاقات مشتری(؟) آن
مشوق را ای یک گرامی نموده می‌آید نامه اخلاص آمود
وصول نموده باعث نشاط انبساط وافر گردید

یک حصه وجه

هو المراد

یک حصه وجه که ارسال مهربانی پیوستند(؟) از فرستاده بود
رسید نهایت خورسند گردانید او بجا به تعالی
آباد و دولت زیاده گردانند مکتوب اشتیاق اسلوب
میرزا صاحب مهربان که القاب‌های یاد مستدام
مجد اظهار مرام نیاز دارد و به حصول مواصلت
تمام جمعیت مشهود ضمیر اشفاق تصویر گردانیده می‌آید
دیر است که از ارقام مهربانی نامه منبسط نخیته(؟)
اند دل مشتاق منتظر است قاصد را برای دریافت خیریت‌ها
فرستاده شد به ترصد که از مژده خیریت ذات فرخنده
صفات ورود دلکشا ملفوظ جمله مفصل اطلاع دهند
که خاطر جمع شود زیاده بخیر شوق که چه نویسد(؟)

مکتوب هشتاد و دوم خالص صاحب مهربان قدردان
سلامت بعد سلام و آرزوی ملاقات بهجت آیات مشهود
رای عاطفت افزای مسکین داند مهربانی نامه در
نمودند اطوار فرخنده آثار از اداره شکر فیروزی اثر بتاریخ
هفتم شهر حال و ملک بهار اثر بهجت بار پیرایه داری
نوشته بودند مهربانا من عم زاده در فرستادگی به میر فتح علی
شتر را بنا بر برات پسر خود برده اند و الا شتر از آن
صاحب است دیگر هرچه مطلوب شما باشد تکلیف اطلاع دهند
که در اطلاع آن هرگز قصور نخواهد شد ایام بجهت
شادمانی بشد ام باد مکتوب هشتاد و چهارم صاحب قدردان
سلامت بعد تقدیم سلام و نیاز و آرزوی گرامی ملاقات

مشهود ضمیر منیر

مشهود ضمیر منیر نموده می آید که بوصول الطاف صحیفه
مشمول بهجت و خرمی گردید بتاریخ شانزدهم ماه حال
خبر شادی کتخدائی میر فتح علی و طلب سرانجام نوشته
بودند صاحب من هرچه در خانه خیرخواه است از
خود تصور نمایند هرگاه که در سه روز بتاریخ است
باقیمانده کسی آدم معتبر روانه خواهند نمود حواله آن کرده
خواهد شد زده شادمانی و کامرانی باد مکتوب هشتاد و ششم
خالص صاحب مهربان توجه فرمای مخلصان سلامت
بعد سلام حسرت انجام دعاهای در خدمت سامی مواصلت
ملفوف را به عاطفت فرمائی گردانیده

هو المراد

می آید امسال در باغ در بهار در مستان فرخ
بار بیاورده اند در هر یکصد ترنج برای دادا بطور تحفه
اگر در باغ شریف باشد البته عنایت نماید تحفه
ع[?] زیاده مکتوب مشتاق و در نوشتم لاله صاحب مهربان
قدردان سلامت بعد سلام و آرزوی ملاقات
مسرت آیات مشهود ضمیر گردانیده می آید
مدتیست که از خبر احوال خیر مآل [?] شرح وفارغ
البال اشتیاق [?] القصاص [?] خاطر بدرجه کمال است
امید از مهربانی دیرینه آن دارد که اینقدر اوقات
موشی [?] از نامه خیر خواهان در علم یگانگی روانه داشته

آینده خلاف

آینده بر خلاف ماضی از ارقام احوال خیر مآل
مسرور باید داشت شیخ پیر محمد یاده جاگیری بهره اند
در خدمت شما می شوند از انجا که بخدمت آیندند
حالکه عالیه موجب سعادت دارین است اگر
در سرکار خالصه صاحب گنجایش روزگار باشد
دریغ توجه نباید داشت زیاده چه سطر از در
مکتوب مشتاق و در نوشتم لاله صاحب مشفق مخلصان
سلامت بعد گزارش سلام و آرزوی
دریافت مواصلت شما مشمول ضمیر نمایی
تصویر نموده می آید زبانی امیدگان اصتوب

دریافت شد که خدمت دماغ لنگاری پرگنه
رحیم آباد وغیره از حضور فیض گنجور نواب صاحب
قبله ما بنام خان صاحب علی رضا خان میسو مقرر شده
و خدمت تنکاری خان صاحب با آن متفق قرار یافته
باستماع این خبر جهت اشتمال نشاط و خرمی حاصل
شد اگر اینجا بفرمون بتصدق با اعظلی اطلاع
بخشند که اخلاص مند بهره اند در خدمت شما گردد
همیشه روزگار فرخنده آثار باد مکتوب شصت و دوم
دلوالصاحب مهربان قدردان سلامت بعد سلام
و تمنای گرامی خدمت بهبود [illegible]
[illegible] ما آمود وصول نموده [illegible]

[illegible]

صحت شما بر وجه رسوم شریف را علیحده حواله او
خواهند نمود بخدمت شما خواهد رسانید مخلص را البته
مهربانیهای خود تصور نموده با شمای خدمات لا الله باد
فرمایند که بتقدیم آن موجب خوشنودی است دو
ماهیان روزافزون باد مکتوب شصت و سیم دلوالصاحب
مهربان قدردان سلامت و کیل را برای حصول
داخله کچهری فرستاده بودم ظاهرا مستفیدیان کچهری
تحریر داخله می نویسند چون معمول سنه این است که
وجه تحریر در آخر سال میرسانند درین صورت امید که
بمتصدیان تاکید شود که داخله وکیل را نوشته دهند

انشاء الله تعالی زر بحث سیر بلد مبالغ یا زر سرکار رسانیده
خواهد شد زیاده چه نوشته آید

مکتوب ۹۰ نودم

دیوان صاحب مهربان قدردان سلامت
بعد سلام شوق ملاقات شمای مشهود ضمیر منیر نموده
می آید مهربانی نامه مشتمل بر فرستادن قرار بابتی موضع کریم
پور که در موضع رحیم پور علاقه بنده است شفاعت کرده
میدانند رسید موجب نشاط خاطر گردید صاحب من فی الواقع
قرار بابتی مسطور در موضع مذکور بی اطلاع بنده بشفاعت گروه
بعهد و ستم که بنده اطلاع شد قرار بابتی علاقه شمای را در علاقه
خود جای دادن مناسب ندیده فی الصور بدار تعهد
اگر میشود البته مشتمال نموده بخدمت شامی
میفرستاد

میفرستاد زیاده بجز شوق

مکتوب ۹۱ نود و یکم

مخلصا صاحب
مهربانا سلامت گویا که مقدم موضع دیوانی علاقه
شمای مبلغ [illegible] روپیه از رعوناهای زمیندار علاقه
بنده بطریق قرض بوعده فصل ربیع گرفته بود
حالا که وعده رسید در ادای زر حیله و حواله مینماید حق تعالی
طرح و احوال شب مقدم مسطور را نزد خود طلبیده
تاکید می فرمایند که از بدمعاملگی دست بردار
زر قرض [illegible] را بحسب اقرار ادا نماید زیاده چه
بر طراز د

مکتوب نود و دوم

میرزا صاحب مهربان
سلامت رعایای موضع کنهار اظهار نمودند

اکثر تامیان مواضع باشداده علاقه سامی آرای
گیتی بیگیه از مواضع کهار اتر دد کاشت کرده بعد
حصول اثر امیخواهند که متصرف شوند چون نقد
قباله و اسناد ثبت ها که اعتراض میشود که تامیان
مرقوم را مانع باید شد که در زمین خود نمودست اند از
شوند زمینداران کیچ ده اللاجمع نموده از روی عجائب
فیصل کرده میدهند اگر زمین کهار اقرار باید حاصل
آن را موجب پرگنت ده یا لگ برسانند و اگر
زمین باشد ثابت نمود سازاند الفصل این
قضیه ضرورت زیاده نوشته آید مکتوب نمود دو سوم

میرزا احمد جان

میرزا احمد صاحب مهربان قدردان سلامت نخواهی
وصول نمود حقیقت مشرحه اطلاع دست یافت
تقاضای زر محمت است که نوشته بودید
صاحبمن بالفعل رسید تقاضای زر سرکار
بسیار است پروانجات از حضور متواتر میرسند اگر زر
در ارسال نمی آید دستک سواران که نویسش بهم میشود
درین صورت چند روز دیگر توقف باید نمود
که زر سرکار ارسال کرده و حقیقت آید البته بایدل
مهربان صواب شما باید بخاطر شریف جمع نمایند
زیاده بجز نوشته آید مکتوب نمود و بهار



سواد مراد

مهربانا صاحب مهربان قدردان سلامت

بعد از ادای نامه وصول منشرح و منشرح گردانید در باب

فرستادن یک دست جیره اگر شده بود مهربانا

من امسال چهار دست جیره خرید کرده بودم

یکی از آن محض ناکاره بر آمد یک دست در پرواز

صیدگری خوب بر آیند از آن جمله یک دست که

از همه بهتر بود مطابق ایمای نامی خود اگر رحم باز داد

نموده بخدمت خواهد فرستاده شد باقی [illegible] از مهربانی

و قائم باد [illegible] باشند زیاده

[illegible] از [illegible]

تمام الطغرا

تمام الطغرا

الحمد لله والمنة که درین زمان فرخی توامان

انشای دلپسند نافع هنرمندان مسمی به دستور الصبیان

[illegible] تصنیف [illegible] صاحب ذکای هنری [illegible]

را که از قدیم بکار آید در اساس مکاتب

و بسبب سلاست عبارت و آسانی

[illegible] آسان فهمی اشارات [illegible]

على قدر عقولهم مناسب [illegible]

تم تم تمام شد بکار من کار من نظام

تحریر تاریخ [illegible] سکته آب [illegible] بر [illegible] عشیه

الجمعه [illegible]



هو المراد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس مر حضرت ایزد متعال ظل اجلاله
آنکه بنده شکسته دل خسته عاصی فقیر الحقیر هیچ مدان
از ضعیف عباد الله ... گرانی ولد ملا مراد انس کمیوی ملتانی
روزی در دور الخلافه بلده مطهره بهجت یاران نشسته بودم
اما بعضی دوستان گفتند که تو تا مدتی در خدمت
نواب غفران پناه رضوان دستگاه حاتم زمان
نوشیروان عصر اعتبار خان مرحوم بودی عمری در فن
انشا صرف کردی چیزی بطریق یادگار بنویس که

تا مردم چو آمدن آن بهره حاصل نمایند بحکم الاشارت
الغرض بنوان خطی چند بعبارات شکسته و بسته در قلم آرند که
طالبان این فن را در نوشتن روزمره بکار آید منقسم به هشت باب
باب اول در القاب سلاطین بسلاطین نویسد باب دوم در اصدار
فرامین باب سیوم در شرح پروانجات
باب چهارم در نوشتن عرایضات باب پنجم در نوشتن
مکتوبات که ابنای روزگار بایکدیگر نویسد باب ششم
خط و قباله شرعی باب هفتم در نوشتن دستکار نامچه
التماس از فضلای بلغای روزگار است که هر جا در
عبارات سهوی و خطائی واقع شده باشد بذیل کرم
بپوشند و بقلم اصلاح بر آن جاری دارند نظم
بپوش گر خللی بینی و طعنه مزن که هیچ نقش نگشته
جدا ز خطا.

خالی از خطا نبود باب اول سلاطین بسلاطین حمد و ستایش
مر حضرت قادر بیچون که این همه ممالک ربع مسکون به
پادشاهان و مرزبانان فراخور همت هر کدام بید قدرت
خود قسمت نموده نوازشهای بی اندازه فرموده پس [illegible]
باید که شکرانه این موهبت عظمی بر خود لازم داشته
شکرانه حضرت صمدیت بجا آورده در رعایت احوال رعایا
برایا که ودایع بدایع حضرت خالق انس و جان اند کوشیده
غوررسی مظلومان و ملهوفان و ستمرسیدگان نواحی
نمایند باحوال یتیمان و بینوایان بپردازند دلهای گوشه
نشینان محزون دلان خدا پرست که لب بخیر خواهش حق
نمیگشایند بدست آورند و آسودگی خود را در آسایش خلق الله
بدانند که در نیصورت موجب خوشنودی حق سبحانه تعالی
باعث قوام بنیان سلطنت و جهانداری است و لیکن این

اندر وقتی میسر آید که پادشاهان ممالک محروسه بعصمت
خدا راضی بوده در میان یکدیگر رابطهٔ اخلاص و شیوهٔ
اتحاد را انتظام دهند سوداگران ممالک محروسه آمد و رفت
نموده باشند از نفایس هر دیار خلق الله محظوظ گردانند
چون همگی همت و جملگی نهمت این نیازمند ایزدی مصروف
بر آن است تا برادران بجهت استحکام مبانی محبت و مودت
زبدهٔ محرمان با اعتقاد خواجه ابوالحسن ملازمت
آن سلطنت پناه ظل اللهی نموده بانجابت اطلاع
سازند تا هر چه رای جهان آرای اقتضا نماید
انتظام فقیر همان معمول شود طریقهٔ یگانگی و یکتادلی آنکه
ابواب رسل و رسایل مفتوح دارند بهیچ وجه جدائی تصور
نفرمایند از نفایس این دیار هر چه احتیاج باشد بکتابت حقیقت
اعلام فرمایند تا در تدارک آن شرایط اخلاص بتقدیم رسانیده آید

بالفعل

بالفعل بعضی سوغات این دیار بتفصیل [illegible]
همصحوب خواجه مذکور ارسال شد امید که بنظر انور اشرف خواهد
گذرانید آفتاب طلعت اقبال از افق [illegible] طالع و لامع
نامهٔ همایون مبارک مضمون مشتمل بر حقایق
یگانگی و یکجهتی مصحوب عزت نثار محرم اسرار خواجه ابوالحسن فرستاده
بودند با انواع تحائف آن دیار در بهترین زمانی و خوشترین
اوانی رسید خاطر ملکوت ناظر را فرحی تازه و مسرتی بی اندازه
روی داد آنچه رقم پذیر خامهٔ مواخات شمامه گردیده بود
که فیمابین مبانی محبت و وداد استحکام پذیرد و در ممالک
محروسه با یکدیگر جدای نباشد این معنی نهایت مستحسن افتاد
که امری ازین پسندیده‌تر در عالم کون و فساد و نشاء تعلق [illegible]
اتفاق نیست خصوص که انتظام سلسلهٔ کاینات بآن منوط
و مربوط است اعتقاد نیست که در خاطر همایون ما بود که اندر

معتمد مزاج دان کار آگاه فرستاده رابطه اتحاد
یگانگی در میان آورد که خلق الله در مهاد آسودگی
بوده مرفه الحال فارغ البال باشند اما بعضی موانعات
ضروری که شرح آن موجب تطویل است تا حال این آرزو
در پرده توقف افتاده الحمدالله که اعلیحضرت پادشاه در این باب
سبقت نموده مشعر که سلسله محبت شد دلیل یکرنگی و یکجهتی گردید
از همین تصور توان کرد در این ولا شوکت مآب مجد الخاص
[illegible] که یکی از مخلصان این دودمان عالیشان
است بحضور فرستاده شد آنچه مصلحت ملک آسودگی جمهور
انام بوده باشند از آن گوش هوش سپرده یگانگی
مرعی داشته ابواب رسل و رسایل مفتوح دارند که باعث
ازدیاد مواد مودت خواهد بود بعضی تحایف این ولایت
مصحوب شوکت مآب مذکور ارسال یافته منظور اشرف خواهد
گردید

گذشت آفتاب عالمت تابنده و پاینده باد که
مشهود رای انور ضمیر منیر محبت پذیر عالیحضرت آن [illegible]
ظل الله نموده که در این ایام بکرات بسمع همایون ما رسید که
ولایت [illegible] جدا از قدیم الایام تعلق بممالک محروسه
از دست آن عظمت پناه روگردانی آورده‌اند و مال اسباب سکنه
آنجا را بغارت برده جلای وطن ساختن این معنی از دو
یکجهتی بسی دور مینماید خدا امید آمد که تا حال ولایت ایشان
را از خود میدانستیم با آنکه بگیر جدائی نمود نهایت قصد ملک
و ولایات [illegible] که در این ملک چقدر رعایای
شاهزاده‌ها در [illegible] در حصن حصین [illegible] مستحکم بوده
از افزونی ملک و مال اکثر تکبر فزونی آورده‌اند
اصلا با حوال رعایا نمی‌پرداختند و دست تطاول [illegible]
دراز کرده بودند هر چند نصایح [illegible] آنها را ارشاد کرده

از بی سعادتی خود سخن نصیحت را اگر در گوش هوش نکرده
عاقبت حیران تمام نمایند درگاه ایزدی مخلص بر نیت
خلق الله بوده بتایید آسمانی و نیروی دولت روز
افزونی همه‌ها زیر کردیم هر کس که شوخی نموده خانمان
او را بغارت دادیم بعضی‌ها که زنهار خواه گشتند
التجا بدرگاه والا آوردند و هر کدام از آنها در سلک حشم
التجا بدرگاه والا آورده امان دادیم چنانچه اکثر امرازاده
حلقه بندگی در گوش کرده در سلک بنده‌های درگاه
درآمدند کمر خدمت و اطاعت فرمان بردار در میان بستند
مگر این آوازه ملک‌گیری و فتوحات غیبی که عدالت الهی
به نتیجه خود کرامت فرموده بگوش هوش ایشان رسیده باشد
بهتر آنست که رابطه اتحاد قدیمی را مرعی داشته آنچه
مال اسباب مردم آن ولایت بغارت برده باشند واپس نمایند

تلافی و تدارک

تلافی و تدارک تعدی گذشته نمایند آن ملک را حواله بکسی که
سازند که سکنه آن دیار بجای مقام خود و امن و امان
شوند که در خصوص اتحاد و اتصال قدیم رخنه‌ای بهم
نقصانی را نماید اگر خیال باشند خاطر داشته باشند از برای
خوانین حق الله ... سازند هر جا که مقرر نمایند
یکی از بنده‌های درگاه آسمان جاه بخدمت حاضر خواهند

نظم
اگر صلح خواهی نخواهیم جنگ — و گر جنگجویی ندارد درنگ
دم از مهر زن یا بکین ده پیام

حکایت دین ختم شد السلام

نامه گرامی
آن سلطنت پناه در اسعد زمان رسید آنچه از خرابی
ولایت بر حدر قوم بود خود بهتر دانند که آن نواحی از
قدیم ایام در تصرف بزرگان آنجانب بوده غالباً
چند گاه از تاثیر ناموافقت بعضی امرا ایشان در تصرف دیگران است

اولیای قاهره بدر رفته بود چون درمیان یکدیگر
هوای بود و ولایت شما را از خود میدانستیم تمامدان
معتقد شدیم که آنولایت را به یکی از بندهای درگاه
سپرده داخل ممالک محروسه نمایم و در ینولا فرزند ارجمند
مرزا یادگار بطریق سرحد بیگار با لشکر عبور نموده بود تمامی
ایشان را رابطه خدمت و اخلاص بجا نیاورده اظهار بیگانگی
نمودند فرزند مذکور از انجا که ایام خورد سالیست تاب
نیاورده آنولایت را به یکی از بندهای درگاه سپرده که
بجانب عنصه تصرف ضبط نمایند از ین ره گذر غباری بر دامن
آن سلطنت پناه نشسته باشد آنکه از فتوحات تازه تجمل
خود و اظهار نموده بود تدبیر معامله دنیا مغرور و متعجب نباید
بود و برا ینجنس تازه تفاخر نباید کرد و چون سردار ایل [illegible]
از شوخی نفاق خود و نقض الوهیت گرفتار گشته بود بر

از ملک ولایت

از ملک ولایت خود آواره شده بودند اسیر دستگیر گردید
آنها ملک بیخاوند و در تعرف خود آوردند چقدر کارات
هنوز شما را بشیر اهلکار زار بزرگان خونخوار کار نقصادات
هرگاه که در میدان مردانگی در آیند آن زمان مردانگی
شما معلوم خواهد شد که آهن برآهن کوفتن چه رنگ
پیدا میشود بعلم اگر باشاهی بمیدان در آی
زمانه سرگرا ملک بخشد غذای جو خاطر منتظر دیده برات
هرگاه موکب اقبال عزیمت آن حدود نماید یکی از خدمتگاران
درگاه عرش اشتباه متوجه باستقبال ایشان گردیده آید
زیاده چه عرض نماید باب ... و را اضداد ارقرابین
چون آفتاب جهانتاب حکم خاقانی از افق ابهت
مهربانی طلوع نموده که خدمت حق صوبه ... صوبه الرحیم

هو

والله

از ابتدای فصل خریف سال توشقان ئیل رکن السلطنة القاهره
عضد الدولة الباهره قدوة خوانین بلند مکان عمدة الملک
مبارز الدین خان بهادر مرحمت فرمودیم زمام حل
و عقد رتق و فتق آن صوبه را باختیار او سپردیم باید که
چنانچه از حسن سلوک کاردانی و شجاعت و دانائی او
بظهور خواهد پیوست دقیقه از دقایق آن مرعی نگذارد نیز از
احوال سکنه و متوطنان آنجا بار بواجبی خبردار بوده باشند
که از قوی بر ضعیف ستم و تعدی واقع نشود و محال مواجبات
را بنوعی ضبط نماید که شیوه رعیتی را شعار خود ساخته مال وجهی
از قرار واقع و رایت بوکلای خالصه شریفه و گماشتهای
جاگیرداران جواب میکرده باشند هر کسیکه در ادای مال واجبی
تمرد ورزد او را تنبیه و تادیب نماید که تا مردم دیگر
عبرت گیرند آنچه که روی بحقیقت زیرا مدام متوالم ملک عقدا
را بهمنموده باشند

هو

نموده باشند بقهر زمینداران را از دامن کوه ارتفاع گرفته
فیلان و دیگر کدخدایان تا قهرنگ و جز عیره پیشکش متوقع سیدهند اینها را
گرفته بدرگاه معلی ارسال فرمایند نسبت به متقلبان و
مهمات کروریان و جاگیرداران و فوجداران و چودریان و
قانونگویان و کتخدایان و مزارعان پرگنه مذکور آنکه
از صلاح سخن صواب دیده او بیرون نروند و تمسکات او را
درباره خود موثر دانسته هر کس که از جاگیرداران
و غیره از سخن او عدول نماید بدرگاه معلی عرض داشت
نمایند آن عمدة الملک جاگیر او را تغیر داده بجای او دیگری
از حضور تعین شود در ینباب حسب الحکم عمل نموده بتخلف نورزند
چون بذمه همت همایون ما لازم است که خلق
خدا را از طریق ظلمات گمراهی برآورده براه راست
دلالت نمایند اما حصول این مامول وقتی میسر آید که

تا همگی وجوه وارد عالیه مقدار از قضات انام در بن شهر
بلده بر تحقیق و تفتیش فرموده شود که عالیه نزاع از مرتکب گشته اند و
ضلالت برآورده ابواب خیر و صلاح بر روی ایشان گشایند
چون این خصایل پسندیده آمد در ذات شریعت شعار
فضیلت دثار غیاث الدین محمد موجود است بنابراین منصب
رفیع القدر قضایای بلده کابل بدو تفویض فرمودیم باید که
بدین امر واجب پرداخته در تحقیق قضایای شرعی هدایت
نماید و فیصله معامله که در آن شهر روی دهد و بار رجوع نمایند
بحسب شرع شریف فیصل دهد آنچه لوازم و بیداری است
دقیقه از دقایق آن مرعی بگذارند و شریعت را رونق
انتظام دهد و قضات جمهور انام از خواص و عوام بلده مذکور
آنکه شریعت شعار مشارالیه را قاضی مستقل دانسته
اطاعت و تعظیم او را کما ینبغی بجا آورند و خیر دی و کلی
قضایای شرع

قضایای شرع شریفه رجوع بآن مرتبت صواب آئین
نمایند مناصب قایم مقام خود دانسته اطاعت و امر و نهی
او بجا آورند سخن او را که مطابق شرع شریف باشد بگوش هوش
استماع نموده انحراف نورزند و در هیچ باب حسب الحکم عمل نموده
تخلف نورزند
چون حقیقت عملداری و سجایت کاردانی
سعادت نصاب محمد باقر بعرض مقدس و معلی رسیده
بنابران از روی مراحم خسروانه او را بخدمت کوتوالی
بلده دولت آثار تعین فرمودیم مشار الیه را باید که بشیوه
راستی و دیانت شعار خود ساخته بلوازم مراسم آن
امر واجب پرداخته از چوکی و پهره خبردار بوده باشد
و سکنه آنجا را در پهره ایمن و امان نگهدارد که مرفه الحال
بوده بدعای دولت ابد پیوند اشتغال نموده باشند
چنان سعی نماید که آثار دزد و قزاق را و چکه و کیسه بر را از آنجا

مواظبت

مردم را فریبان و

یا زرهای محتاله و دلاله و حیله گر که زرهای خوانین ...

فسون بدر را آمیباز نزد و دست آنها را ازین کوتاه نسازند که

رخنه در کار مردم کسبه روا واقع نشود و در ارزانی نرخ

غله و اجناس و دیگر که تا ممکن است کوشش بلیغ نماید که در گرانی

غله مال مردم را راه نیابد آنچه که رو دهد حقیقت از قرار

واقعی و راستی بدرگاه والا عرضداشت نموده باشند

سبیل متصدیان و مهمات کلانتر و سایر متوطنان جمهور انام

از خواص و عوام بلده مذکور آنکه مشارالیه را کلانتر

مستقل دانسته فیصله معامله که در آن [illegible] رو دهد با او

رجوع نمایند از سخن صلاح او که هر آینه موجب دولت

خواهی بادشاهی بوده باشد بیرون نروند متابعت او را

لازم دانسته بجا آورند در این باب حسب الحکم عمل نموده از انحراف

دوری ورزند [illegible] فرمان عالیشان [illegible]

عنوان

عنوان تفرقه سعدوزی و غوروند بابت که [illegible]

تکه زمین نام مزروعه افتاده بالمناصفه از پرگنه الهداد

پور در وجه مدد معاش شیخ بابا [illegible] و دستار شیخ عبدالغفار در

با فرزندان از ابتدای فصل [illegible] ییلان ئیل بولان ئیل مرحمت

فرموده ایم از اسباب فصل بفصل صرف احتیاج خود نموده

بدعای دولت ابد پیوند اشتغال و مواظبت [illegible] نموده باشد

باید که حکام عمال حال و استقبال پرگنه [illegible] مذکور از [illegible]

نموده حکمت نموده [illegible] در تصرف [illegible] واگذارند

[illegible] حکمت [illegible] تغییر و تبدیل بعلت مالوجهات سایر

جهات [illegible] و [illegible] و [illegible] دیوانی

و مطالبات [illegible] سلطانی مزاحمت [illegible] و نرسانند از جمیع

مطالبات [illegible] مسلم داشته در هر سال فرمان پروانه مجدد [illegible]

طلب [illegible] از [illegible] حسب الحکم عمل نموده تخلف نورزند
در توقف فرمان عالیشان لازم الاذعان
شرف صدور [illegible] ورود یافت که مبلغ [illegible] لک دام محصول
مفصله الضمن از پرگنه [illegible] آباد از تغیر امرائه العظام
[illegible] من ابتدای فصل [illegible] توشقان ئیل در
وجه جاگیر مستحق الخدمت [illegible] حضرت سلطانی [illegible]
مقرر فرموده‌ایم می‌باید که چودریان و قانونگویان رعایای
پرگنه مذکور موهی الیه را جاگیردار انمحال دانسته مال
واجبی و حقوق دیوانی از قرار واقع [illegible]
بجانب [illegible] جاهای مذکور جواب گویند آنچه که جاگیردار
[illegible] از محصول سال مذکور تحصیل نموده باشند باز گرداننده
[illegible] در این باب حسب الحکم عمل نموده انحراف نورزند
کروریان

کروریان و جاگیرداران [illegible] و چوکی [illegible]
و گذربانان راهکات [illegible]
[illegible] که در [illegible] سواری [illegible] خالصه [illegible] یادگار
که یکی از معتقدان درگاه [illegible]
[illegible] سوداگری از سرکار خالصه [illegible] پارهٔ [illegible]
همراه [illegible] می‌باید که علت باج زکات [illegible]
بعضی جاها که [illegible] نماید از چوکی [illegible] از [illegible] محال
[illegible]
اگر [illegible] در [illegible] واقع شود [illegible]
خواهد [illegible] سعادت کسانی که از ولایت مراجعت
نمایند [illegible] حکم اشرف منظور داشته در این عهد نمایند
قدر [illegible] شناسند چون توجه خاطر همایون برفاهیت
رعایا و احوال ستمدیده‌های قدیم [illegible]

همیشه یاری با خلاص عقیدت تمام بسر برده باشند بعد از آن
تهانی و ابن قدیم الخدمت زبده ملتجوان با خلاص قدوة ارباب
اختصاص خواجه ابراهیم چون مدت ها با مراتب رفیع القدر
نخجوانی گرفتار گفتن فی رذات اثر مخصوص بود در هیچ وقت دامن
خود را بوقت غبار بعض نیالوده لوازم آن را موافق مرضی
خاطر اقدس معلی بتقدیم رسانیده در معاوضه صدق عقیدت
و ثبات قدم توانی برده استلاقت نظر بر قدیم الخدمتی کرده
و آرزوی عاطفت شاهانه می اورا از خدمت معاف
داشته مستلقی بحکام از برکت تهران بوره که وطن
مالوفه او است التماس نمود الله الملک الخالق انعام علا الدوام
و عهد فرمودیم که آن مبلغ حاصلات که از ممر مقرری اورا
صرف احتیاج نموده بدعای دولت ابد ائتمان اشتغال
مواظبت نموده باشند می باید که حکام امراء عظام
مهمات کر دیان

مهمات کر دیان و حاکم دوران مبلغ مذکوره را بدو ارجاع
نموده حکیت حکم و اگذارند از جمیع وجوه تشخیص کلفات
معاف و مرفوع القلم شمرده به هیچ مرجع از کار ندهند
سیاق خود مرحوم قانون کوتاه و مقرر دارند
کار نگذارند و آنکه از حقوق دیوانی چیزی اراده
حوالت گویند در میان هیچ قانون و امکان آزرده او
نگذارند ... رکن السلطنت قاهره عضد الدولت
الباهره قدوه خوانین ملت محکام عمدة الممالک قاسم خان
نیابت خدمت تولیت مخصوص بیابان بوده باشد که در بلاد
خواجه سوداگر آمده بدرگاه آسمان جاه استعانه نمود
کلی مبلغ نقد و جنس از او راقم عمید المعالی بتحسین حساب
برو تعزیر بیع رقم شده لازم که اورا نزد خود طلبیده

به تحقیق این معامله نیک رسیده آنچه ظاهر شود حقیقت الحال
رسید که در باره این مقدمه بعرض اشرف رسد اگر این
معامله در اینجا فیصل شود فبها و الا بدرگاه والا نویسند
حقیقت از روی فهمیده بعرض عدالت رسانند که در مدار العدالت
بمقتضای شریعت حق که از علما گردد شود نوعی تنبیه و تادیب
نمایند که باعث عبرت مردم دیگر شود و در مهمات [illegible]
تمام دانسته حسب المسطور عمل نمایند تخلف نورزند
چون مدلل حقیقت [illegible] صوبه ملتان بعرض
مقدس معلی رسیده تعیین که باعث آن غیر از موقوفی
تقصیر متعده‌های دیوان اجاره‌ای دیگر نخواهد بود در نتوکل
زبده الاماثل و الاقران [illegible] مهمات شمار خوانیده
عبدالستار از ابتدای فصل ربیع [illegible] تحویل بخدمت دیوانی
آن صوبه تعلق [illegible]

آن صوبه تعیین فرمودیم که بلوازم مراسم امر دیوانی
پرداخته خبردار بوده محاصل خزانه حصه [illegible] و سایر محال
[illegible] جاگیرداران عامره گردانند و حصه جاگیرداران
واجب [illegible] گذاشته به آنها نمایند و طومار جمع و خرج آن صوبه
عمال دیوانی بدرگاه جهان پناه ارسال میدارند و برعایا
نوعی سلوک نمایند که مرفه الحال بوده در کثرت زراعت [illegible] افزود
عمارت خود سرگرم باشند رعایا را در کاشتن [illegible] رعیت
نمایند که جمیع پرگنات [illegible] افزون شود [illegible] متصدیان صوبه مذکور
آنکه مومی الیه را دیوان مستقل [illegible] آنچه که لوازم
دیوانی بوده باشد با ورجوع نمایند چیزی از نظم قلم او
پوشیده پنهان ندارند از [illegible] صلاح [illegible] دیده او بردن
شمرند که هر آینه موجب دولتخواهی و قانون [illegible] باشد

مهمات و امور او را کما ینبغی بجا آورند و در این باب حسب الحکم عمل
نموده تخلف و تمرد و انحراف نورزند باب سیوم
در نوشتن پروانجات چودهریان و قانونگویان و
رعایا و متصدیان پرگنه رحیم آباد را اعلام آنکه چون حسب الحکم
جهان مطاع آفتاب شعاع خدمت کروری پرگنه مذکور
از ابتدای فصل [illegible] تخاقوی ئیل بعهده [illegible] نصاب خواجه
محمد معصوم مقرر و مفوض گشته باید که مشار الیه را کروری
مستقل دانسته [illegible] مال واجبی و حقوق دیوانی را
از قرار واقع بمشار الیه عاید دانند [illegible] هرگز [illegible] از سخن
صلاح او که آیینه موجب [illegible] ترقی [illegible] باشد
بیرون نروند و در متابعت او را کما ینبغی بجا آورند معاملات
خود [illegible] از خط قلم او [illegible]
بسیل مومی الیه [illegible]

بسیل مومی الیه آنکه شیوه دیانت و امانت [illegible]
بلوازم امور آن امر [illegible] پرداخته دقیقه از دقایق
کاردانی [illegible] نامرعی نگذارد و با رعایا چنان سلوک نماید که
مرفه الحال [illegible] در کثرت زراعت و عمارت سرگرم
باشند که در هر سال افزونی [illegible] پرگنه شود آنچه تحصیل
گردد [illegible] روز بروز [illegible] عامه [illegible] باشند
در این باب حسب الحکم جهان مطاع [illegible] نموده تخلف نورزند
چون حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع [illegible] ملک [illegible]
از پرگنه فرید آباد از ابتدای فصل [illegible] تخاقوی ئیل از تغیر [illegible]
ایالت پناه [illegible] در وجه جاگیر [illegible]
بنام [illegible] مقرر و مفوض گشته باید که چودهریان و قانونگویان و
زمینداران و مقدمان مومی الیه جاگیردار [illegible]

مالواجبی و حقوق دیوانی از قرار واقع بکلیت بکمک شهها خالصه گور
جواب گوینند و بکدام تهداته ازان جمله و موقوف بطلل ندارند
آنچه حاکم مومی سابقه ازان پرگنه تحصیل کرده باشد بعد وضع رسوم
تحصیلداری بکمک شسته خالصه بازگرداینده هند در بیان قدغن
دامنه سوالات اثار مرزا ابراهیم کروری پرگنه
[illegible] لت آباد دیهات از ابتدای فصل [illegible] تحاقوئیل زبدة الاماثل
والاقران دیهات را بی تمغرور و مفوض گشته باید که آنچه از مالو
جهات و سایر جهات پرگنه مذکور تحصیل شود بروز بروز در
تحویل و تسلیم تحویلدار [illegible] و در [illegible] باحتیاط نگهدارد
در روزنامچه تحصیل [illegible] باید بخط خود ماه بماه بدفترخانه اعلی
ارسال دارد [illegible] یکدرم یکدانه بی تحویل او جابجا نگذارد [illegible] اگر
از فوطه [illegible] چیزی باقی برآید از عهده آن تواند برآمد

در بیان قدغن تمام

در بیان قدغن تمام دوست تحلیف [illegible] چودری و
مقدمان [illegible] اعلام کنند زبدة الاقران مطلع [illegible]
[illegible] کارکنان [illegible] مستقل نوشته در جمیع معاملات
جزوی و کلی او را واقف ساخته چیزی از نظر قلم او [illegible]
[illegible] ندارند [illegible] صلاح او برقرار [illegible]
آنکه شیوه دیهات و رایت شمار خود ساخته [illegible] پرگنه
از قرار واقعی نگهدارند بمعامله [illegible] جمیع پرگنه [illegible]
سازند طومار جمع را باید بخط خود [illegible] قانونگو [illegible]
نوعی نماید که آثار [illegible] خواهی کفایت او بظهور رسد
و مهیا باشد خود را موافق ضابطه [illegible] دست [illegible] شود
روزنامچه جمع خرج در هر فصل درست نموده بدفتر اعلی ارسال دارند
در بیان قدغن تمام حسب الحکم علی [illegible] سوالات انصاب
قادر [illegible] کروری پرگنه قمر آباد [illegible] در [illegible] آمده

آنچه اظهار نمود که مبلغ بموجب تمسکات نزد [illegible] طلب دارد
در ادای آن اهمال می‌نماید و تمرد می‌ورزد باید که بر تقدیر
وقوع کالحقیقه تا حق بحقدار عاید گردد اگر نوع دیگر بوده باشد
معامله را بمقتضای شرع شریف فیصل دهند تاکید اکید دانند

سیادت نقابت خواجه محمد کروری پرگنه اسلام آباد
آنکه درینولا شیخ نعمت آمده استغاثه نمود که شیخ الهداد
دختر خود را به رافع نامزد کرده بود [illegible] که در میان
ایشان بود بجا آورد حالا او میخواهد که نسبت دختر مذکور را
دیگری نماید لازم که حقیقت این مقدمه فوراً رسیده معامله را
بمقتضای شرع شریف فیصل دهند که حق بمرکز خود قرار
گیرد اگر امتناع [illegible] مذکور شود بعید خود دانسته در معاتب باشید
تمام نوشته حسب الحکم تعلل ندارند

عزت آثار خواجه محمد معصوم فوجدار پرگنه سیم پوره بدانند که درینولا
شیرخان

نمود
شیرخان افغان آمده و اظهار کرد که قاضی الهداد
زمین زراعت رافع [illegible] بموجب [illegible] مذکور واقع [illegible]
[illegible] تصرف شده او را دخل نمی‌دهد اگر [illegible] وقوع
[illegible] آن زمین را از تحت تصرف مدعی برآورده
حواله رافع نمایند که حق بحقدار رسد چنان احتیاط نمایند که
امتناع [illegible] مذکور نشود [illegible] تاکید دانند سیادت نقابت
عزت [illegible] خواجه [illegible] کروری پرگنه جلال آباد آنکه
موازی [illegible] پنجاه مهری از [illegible]
الحکم [illegible] و اعلی [illegible] اهتمام [illegible] سیادت [illegible]
مفوض گشته باید که بموجب تصدیق متصدیان [illegible] اصل [illegible]
را [illegible] دار [illegible] در جایی که [illegible]
گاه و [illegible] نمایند که [illegible]

آسوده شوند که مجری خدمت خواهد شد در بنیادی که تمام دوسته

تخلف نورزند زبدة الاعیان ودود الاقران

نادر خان بعد از سلام و اعلام آنکه عرضداشتی که فرستاده

بودند رسید آنکه از تمرد ذات شایسته و تنبیه و تادیب

نمودن متمردان انواع نوشته بودند باعث محظوظی شما خواهد

وجود خدمت عقیدت نتیجه خواهد یافت باید که مدام از چگونگی حقایق

آگهی دهند و مصروف قصد اشتیاق که پسندیده خواهد شد

قدوة الاماثل صادق الاخلاص خواجه یادگار بعد از سلام

و اعلام آنکه عرایض شما متواتر رسید مضمون مندرجه آن معلوم شد

آنکه در باب آمدن بجهة تحقیق جمع پرگنات اسعد نموده

بود نوشته که از آنجا آن حضرت آنکس جای اعتماد است که

او نوشته با احتیاج آمدن دیگر نباشد حالا حسب التماس شما

دیانت بنوشت فرستاده

دیانت بنوشت فرستاده باید که باتفاق همدیگر تحقیق درک رسیده

جمع پرگنات را التشخیص نموده طومار بمهر امین و بخط چودهریان

و قانونگویان و بمهر خود درست نموده ارسال کنند پسندیده در باب

تنخواه زر بقایا طلب استقبال که موقوف بجا آورده زر مذکور

بمصحوب اعتمادی ارسال دارند مقصد بقایا و مهمات طلب استقبال است

که چون بموجب فرمان فرخنده عنوان مواز بجاگیر زمین

نامزروعه افتاده بالمساحه از آنکه مذکور است ابتدای حقیقت

خریف ... تحاویل در وجه ... معاش ... مشخص ... آن

آیات ... شیخ عبدالرحیم ... باید که ... الحکیم ... قدسی ... ارادتی

... را از ... نموده ... نموده ... مشار الیه

واگذارند که ... و ... حاصلات ... انتزاع ... خفیه

نموده بدعای دولت روز افزون اشتغال و مواظبت نموده

تحصیل مالوجهات و سایر جهات بهیچ جهه من الوجوه مزاحمت
بحال او نرسانند بر سال قرار پروانجات مجدد طلبند در این باب
تخلف نورزند بتاریخ چهارم ... عرالقص
فدوی جان نثار ... زمین خدمت بلب ادب بوسیده
بموقف باریافتگان درگاه سراپا جاه گیتی پناه میرساند که
قبلهٔ عالم عالمیان سلامت فرمان عالیشان ...
عنوان که در باب ارسال ... خزانه و کار خانجات صادر شده بود
قدم ... ساخته باستقبال آن شتافته ... موصول حکم همایون
سرافراز و ممتاز گشته در باب ... انجام بار
برداری و اسباب کارخانجات که ... بود حسب الاستظهار
تاکید ... تحویل ... تحویلدار ... مصحوب ...
ستاره ... کیمیا ... ارسال ... گشته ...
بدرگاه عالم پناه

بدرگاه عالم پناه خواهد رسانید قبلهٔ عالم سلامت جوابیه
مذکور را متصدیان سرکار ... و برای ناموس سوار ...
زیاده از ضابطه ... درگاه ... و ...
سرکار والا از فضل و کرم امیدوارم که فراخور خدمت
عقیدت ... از ... که ... این کمترین
بنده های درگاه خواهد ... عرض نماید ... آمیات
اقبال ... پاینده باد ... کمترین بنده های با اعتقاد محمد مراد
بموقف عرض ایستاده های پایهٔ سریر خلافت نظیر میرساند که حقیقت
... را ... گوشت ... قبل ازین عرضداشت نموده
در ... هفتم ماه ... بدولت ...

با جمعیت بی‌شمار بر سر آن مقهوران تاخته نزدیک کوه رسید
آن جماعه نیز فوج فوج بعد ده هزار سوار جنگی و پیاده های
بی‌شمار گرد آمده در مقام آن انبوه جمعی دیگر تفنگچی جنگ
مقابله نمودند از هر دو طرف کشش و کوشش بمرتبه نهایت
رسیده از برادران این فدوی چند کس بدرجه شهادت
رسیده یکصد و پنجاه کس زخمی شدند چنانچه ماه و علی
اسم ایشان بنظر انور خواهد رسید از طرف مقهوران قریب دو هزار
کس سواران و پیاده زخم تیغ خون آشام گشته بجهنم رفتند
و هیچ کس دیگر هر قدر باقی مانده بود بجا بیند اسپ های و تیر و بیرق اقبال عالم
و جهال جنگی بنا فی کسیم فتح و فیروزی در تیره دیگران ثبوت خان
نامت جنگ میاور و رو گریز نهادند فدوی تا درگاه
تعاقب نموده

تعاقب نموده مال و اسباب و شتران بسیار با آنها از ایشان بتاراج
داده زن و بچه آن گروه انبوه را با دستگیر و اسیر نموده و بقایای
قلعی راجه سطور را با اسیران دیگر و پیشکش وغیره بنفایس
بموجب حکم عالی باد علیحده مصحوب آخوند کوچک محمد بدرگاه آسمان
جاه ارسال حضور شد تا نظر فیض منظر خواهد گذشت بتعداد آن محال
را کما لقیمه شریفه ضبط نموده آبادان بیاراید تعداد از هر چه
که حکم عالی متعالی شود بر آن عمل نماید آفتاب دولت و اقبال درخشان
تابان روز بروز در ترقی باد بنده فدوی اصغر
جبین عبودیت و انکسار بخاک سجدات نورآستانه نموده بتوقف
عرض حضرت بارگاه فلک اشتباه ثریا جاه میرساند که قبله عالم
عالمیان سلامت بنده درگاه جانثار درا که نواخت

چون رقعهٔ مجرمت صوبهٔ اوجین سرافراز گردیده رخصت فرموده
بودند تا ممکن و مقدور باشد بجان و دل کوشیده سر موی
از حکم اقدس بجا آورده تخواهد نمود آنچه که روداد واقع آن
مدام متواتر عرضداشت نموده اند واجب بود بعرض رسانید
آفتاب دولت عظمت و رفعت بندگان تابنده و پاینده باد

بندهٔ معتقدانه شرایط کورنش زمین بوس بجا آورده
بموقف عرض باریافتگان درگاه آسمان جاه سلیمان سریر
فریدون فر دارا شکوه جمشید حشمت خسرو منزلت خلد الله
ملکه رسانید که بورود فرمان عالیشان فرخنده عنوان
تشریف محفوف بمحبت شاهانه انجام استغراقی و للا شانه
که این فدوی نوازش بنام سرافراز فرموده بودند قدم
از سر ساخته

از سر ساخته باستقبال آن شتافته بحصول همایون عنایات
سر حکم جهان مطاع بر فرق نهاده جبین نیاز بخاک
سجدات نورانی ساخته خلعت پادر برکرده و اللی انعام
چون شجرهٔ ام در گلو انداخته ترتیب تسلیمات بقدر استطاعت بتقدیم رسانید
این مرید با اخلاص از تقلک درگذشته ستایش این عطیهٔ عظمی
کدام زبان بیان نماید آنچه حکم اقدس صادر شده بود که محمد
ببخت تربیت رعایت یافته امیدوار عنایات خاص الخاص
بوده قدر دولت را آن دانسته سر از قبلهٔ خویش بر تافته
متحرک بعضی ماه دولتخواهان در ولایت سر تورش
انگیزی بر دو بسته خود را باغی گرامی قرار داده افواج قاهر
بر سر او تعین شده عنقریب بروز و تا مجرم گرفتار گشته اسیر و دستگیر
نموده در پیشگاه سر خلافت مصیر آورده حال عیال و اطفال

وچندی بمیان شهران ایشان اورا در خطه کابل است

هرچند تجاهل [illegible] درآورده و خویشان اورا در سیاست و شکنجه

نموده [illegible] مردم محرری روانه درگاه [illegible] بجا شرف ضبط

نموده عرضداشت نماید که قبله عالم عالمیان سلامت الحکم

اشرف در ساعت که بمضمون حکم اقدس اطلاع یافته بدیوان کاره

روانه کابل کرده و فرزندان و متعلقان او در عین استعداد

برآمده بودند که بنده رسیده مقید ساخته و مال و زر نقد که

از خانه او برآمده بود مع مصحوب خواجه احمد که برادر حقیقی این

فدوی باشد مع هم از سوار روانه درگاه معلی نموده امید دولت

که سلامت [illegible] اسباب شهر ایشان اورا نموده طومار

روانه درگاه گیتی پناه مینماید و [illegible] رسانید که قبله

عالم [illegible] اقبال باشند و پاینده باد

ملحق چنین [illegible] خدمت [illegible] اکثر [illegible] بود با اخلاص [illegible] موقوف

عرض قبله دیگر

عرض قبله کعبه میرساند در فرمان عالیشان در باب بودن

مواسات بولوچی احمدآباد و نمایندن حاصلات بجاگیرداران

خالی از محال آنها بنام کمترین مریدان صادر شده بود بمجرد

رسیدن توقیع منیع همایون حکم جهان مطاع سرافرازی یافته

بمجرد [illegible] متصل [illegible] کوکی همراه بنده [illegible]

از کوچ کرده در موضع موطم پوره که نشست کرده از احمدآباد

در [illegible] نمود روز دیگر تکیه بدولت ارزانی کرد [illegible]

هر چند [illegible] مواسات که گماشته جاگیرداران نوشته داده

بودند که حاصل آن مردم ناکوچی نمیدهند که مردی

نگهدارند [illegible] چون متمردان خبر آمدن بنده شنیدند تمام مفسدان

جمع شده در جنگل درآمدن پیش راه لشکر گرفتند [illegible]

بنده رسید بصلاح [illegible] به پهلوی جنگل [illegible]

آفتاب دولت و سلطنت بر مفارق عالمیان تابنده باد و
قدوری سکندر شرائط سجدات و علاوه بجا آورده
بموقف عرض نیاز باریافتگان درگاه عرش اشتباه می‌رساند
که قبلهٔ فیض و دنیا مکرمت فرمان عالیشان که بنام کمترین
بنده‌های درگاه در باب اهتمام قلعه [illegible] و عمارات [illegible]
شرف نفاذ یافته مضمون حکم همایون این مفخر و سرافراز گردیده
در همان ساعت مردم را جهت آوردن تمام [illegible] و مصالح
از سنگ و خشت و چوب و غیره جابجا تعیین نموده ان شاء الله
حتی الله المقدور و لعمری در سرانجام عمارات قلعه [illegible]
[illegible] خواهیم نمود قبلهٔ کائنات سلامت چون در این ولایت
سنگ تراش قابل بسیار کم بهم میرسد از فضل و کرم امیدوارم
که دیوانیان امر عالی شود که چند کس سنگ تراش [illegible]
چاکر دارد

چاکر است از حضور تعیین نموده که تا در کار سرکار [illegible] خواهد
گردید در خدمت بوده معروض دولت بهوش خورشید ابهت جلالت
از مطلع سلطنت و نصفت ابدالاباد سایه گستر باد
کمترین بنده‌های عقیدت کیش حقیر موقوف السادات [illegible]
پایهٔ سریر خلافت و ضمیر حضرت شهنشاه جم جاه سکندر دستگاه
خاقان کلاه دارا اشتباه خلد الله ملکه و دولته [illegible]
که قبلهٔ عالم سلامت حکم مهر التیام مطاع آفتاب شعاع بنام
احقر العباد شرف صدور یافته که با پانصد سوار از برادران
این [illegible] جهت مهم قندهار همراه عالیشان یاقوت خان
شود تا در آن مهم رفاقت و موافقت نموده [illegible] حسب الحکم
اشرف اقدس [illegible] پانصد سوار از [illegible]
مردانه کار طلب [illegible] چیده برگزیده [illegible] همراه [illegible]

از غیب فا درین چون مسلست میشماید چون این دعا از روز
رعایا و برادر ارادت و عقیدت امتر صد که بدرگاه قاضی
الحاجات بشرف اجابت مقرون شده ترقی عمر و دولت
تزاید جاه و حشمت یار چون عرض مزبور کن و تصدیع
اوقات سیر تیغ گشت الهی ایام ابهت و کامرانی و جاه و دولت

کمترین خیر اندیش قدیمی کیشان عقیدت گزین محمد الیاس

بعد تقدیم مراسم ضراعت و انکسار بعرض نواب مستطاب الغنی
عن التعریف المنبی عن الوصف خداوندی ام فهم فضل الکلم
بکرم میرساند که حقیقت بنده و تعادی بازار کسری مقبول این
نواحی بدست اوراق مال و مواشی آنها و قیمت اللذان معروض داشته
بسمع عالی رسید یاد احوال [illegible] استقلال مقیم و قبول و تصدیع
[illegible] و دادرس گردید این معروضم لقیاد بردا داشته قیامی

جماعه سوار

جماعه سوار هندوچی چند نوبت که عنایت بنده شده بتحفه غریب نکرده
نداز و از فضل کرم امیدوارم که باره بیرون باز دید [illegible]
عنایت نمو که با سعادت تمام بر تمام آنها تا حد عمود و تقصیر کار ساز
حقیقی و اقبال آن قبله بنده نکارد و بار ارز و در نگار
بنده کار کند بر ارد زیاده ایام عزادت تدیوال دولت
مرض عرض باد

کمترین عقیدت شعار عبودیت
دثار عبدالستار بعد ادای مراسم عبودیت تمام میرساند و عرض
ملازمان نواب مستطاب قبلگاهی خداوندی میرساند که نواب عالی مدار
سلطنت برای عقیده کشای معلی میرمن که نواب غفران
پناه جنت آرامگاه بسبب والد مرحوم این همه مهر عهود و
ربوبیت [illegible] تعدد اللهی بتمام [illegible] میشد و [illegible] تنگدل از [illegible]
بنده [illegible] آخر تغیمانمید از عین عنایت الحمد الکمال [illegible] این همه

هرچه بیشتر زیاده از آن همه چند متوقع لاجرم تکیه بر عطوفات بی غایات

آن قبلهٔ بندگی و جانسپاری خود نموده گناه را اگرچه بیحد است

درین باره خواهان کار ملک و قایم خدمت آن امیدوار

که در سلک بنده‌های سرکار سر افراز نمایند که باعث سربلندی

کمترین خانه زادان خواهد بود زیاده چه عرض نماید ظل دولت

اقبال ممدود باد قدوی حسین احمد صدیق الله

بموقف عرض بار یافتگان عالیجناب [illegible] الالقاب

میرساند که حقیقت [illegible] را [illegible] که پیشتر ازین

عرض نموده بود [illegible] اخلال رسیده باشد در [illegible]

[illegible] ماه [illegible] تکیه [illegible] نموده با جمعیت

خود بر سر آن مقهوران [illegible] چون نزدیک کوه رسید

آن جماعه نیز خبر [illegible] قریب [illegible] صد سوار و پیاده

بیشمار زنده

بیشمار زمنداران نواحی [illegible] نمودند

از طرف کشتی و کوشش بسیار نموده اند از سواران و

همراهان [illegible] [illegible] بدرجه شهادت

رسیدند قریب [illegible] صد پنجاه کس زخمی شدند بموجب

تفصیل [illegible] علیحده [illegible] بعرض اقدس خواهد رسید

از طرف آن مقهوران نیز [illegible] هزار کس بضرب تیغ خون

آشام برخاک هلاک افتاده بجهنم رفتند [illegible] گریز باقی

مانده که بتایید آسمانی [illegible] روز [illegible]

[illegible] فتح فیروزی [illegible] آن تیره بخت [illegible]

تاب جنگ نیاورده رو بگریز نهاد [illegible] بنده درگاه

تعاقب نموده آن جماعه اتفاق کرده در [illegible]

که ده کلان [illegible] در جنگل واقع [illegible]

اطفال یکجا جمع شده بودند لشکریان از هر طرف گرد گرد
کشش و کوشش بسیار نمودند عاقبت سواران پیاده
و میدان درآمده کشته ها آتش دادند
بعد از آن زنان و بچه آن شور بختان اسیر دستگیر نمودند
مال و مواشی بقید ضبط درآورده حواله [illegible] حیاگر
نموده و سر فوراً آن آنده تیر بسته حواله اتهام [illegible] که
از محصول [illegible] ساله خود [illegible] تمامت قبله عالم سلامت
[illegible] این مردم اظهر من الشمس [illegible]
اقبال [illegible] چنان [illegible] نموده [illegible] که
مردم دیگر عبرت گیر شده اند [illegible]
مال و [illegible] جاگیرداران [illegible]
[illegible] بنده های درگاه از
[illegible] سادات

سادات [illegible] بحضور اشرف خواهد رسید آفتاب دولت
اقبال بر مفارق عالم و عالمیان تابنده و پاینده باد
کمترین بنده ها الله بخش [illegible] الطف بندگی و اخلاص
بجا آورده بموقف عرض میرساند که [illegible] القاب خداوندی
قبله گاهی میرساند که [illegible] پروانه علام که بنام کمترین
[illegible] یافته بود موجب سرافرازی [illegible] بنده گوار
گردید اگر [illegible] کمترین [illegible]
خیرخواه [illegible] از عبودیت و نیازمندی که وظیفه [illegible]
عقیدت شعار است بعرض [illegible] القاب [illegible] کامیاب
خداوندی [illegible] میرساند که پروانه [illegible]
[illegible] بنام بنده [illegible] شرف [illegible] دریافت نمود و مضمون آن

مفخم گردیده آنکه دربابت تحقیق جنگ عباد مردم
خانیجه علی و مولانا محمد مراد ایماتی رفته بوجه احکم
حضور مردم قرب و جوار طلب شده بابت نزاع آن
مردم تراع از روی راستی استفسار نموده
دربابت مهم نامه مهر قاضی و بدستخط بابی و موالی
این نواحی در گروه تمکدرمت حضور فرستاده شد
منظر عالی خواهد رسید آنچه زیاده عرض نماید ظل شفقت
ممدود باد
کمترین خیراندیشان عبدالکریم

بعد از تقدیم شرایط بندگی بموقع عرض نواب مستطاب
معلی القاب خداوندی قبله گاهی علمه الحاکم میرسانند که
نواب قدردان نسبت [illegible] زخان روهیله را
از عنایت مهربانی

از عنایت مهربانی حسب نموده لکهی نوشته بکرر
دربابت التماس نموده تا حال فهم سازی او لشکر خان [illegible]
پرداختی تام کمال آوراه یافته دیگر بابت تنها ورده
تمکدرمت گرامی آمده است امیدوار از روی کرم ترتیبات
امر شود که فهم سازی و احوال پرداز او نموده توضیحات
بنده نمایند که خاطر [illegible] مرد از کار آمدنی است درین باب
سرافرازی کمترین بنده است زیاده چه عرض نماید
ظلکم ممدود باد
بنده کمترین عبدالرحیم

شرایط عبودیت تسلیمات تقدیم رسانیده بموقف بندگان
نواب سپهرکات خداوندی قبله گاهی میرسانند که
نواب صاحب تمکدرمت معامله این نواحی بتمیس توجه [illegible]

آن مهربانی که نمایند و شاید صورت انصرام گرفت
حالا درین صلح کاری و خدمتی نمایند که بواسطه آن
توقف نتوان کرد و شوق ملازمت کثیر [illegible] مراتب
و سرمایه سعادت ابدیست دامنگیر شده اگر حکم شود
خود را بخدمت رساند تا آنچه از خدمتی که امر فرمایند
بالمراسم و آداب بجا آورد در باده چه عرض نماید
ظل عاطفت بر مفارق خیرخواهان ممدود باد بتاریخ

در نوشتن مکتوبات که ابنای روزگار با یکدیگر نوشته

مکتوب ملازمان اقبال و اجلال پناه عطوفت و شفقت دستگاه
اعتقاد و مخلصان خان جیو همواره در حفظ و حمایت
ایزد متعال بوده خوشوقت باشند بعد از تمهید
قواعد اخلاص و [illegible] اختصاص ارزومندی
مکشوف رای

مکشوف رای مهر انجلا میگرداند که مدتیست که مجلس حضور
[illegible] نامه گرامی یاد نفرموده اند موانع آن
عیش و طرب امری دیگر نیست و طریقه یکجهتی و [illegible] ایام
گذشته و شیوه عاطفت مرعی نداشته اند احیانا از من مخلص
مشتاق [illegible] را آورده باشند و بحضور ترسیل [illegible] نمایند
که باعث ازدیاد روابط اخلاص خواهد بود ملازم محبان
سلامت [illegible] پناه حقایق آگاه شیخ عبد الرزاق که
یکی از دوستان مخلص اینجانب است در سنوات [illegible] بصیغه
مدد معاش موجب فرمان عالیشان از پرگنه [illegible]
متعلقه خدام ایشان تنخواه یافته [illegible] امید وارند
فرمودند که پروانه متصدیان آن پرگنه نوشته [illegible]
که اراضی مذکوره حسب [illegible] موهی الیه [illegible]
بتصرف

در رعایت او از واجبات دانسته که مشار الیه
رضا نموده اظهار شکرگذاری نماید که اطمینان خاطر مخلص
حاصل شود زیاده چه تصدیع دهد ایام دولت روز افزون
باد مکتوب دیگر الحمد لله که بجای نعت ستوده صفات
مخلص ملاذی استظهاری حال حضور از بلیات
دوران مأمون اند [illegible] گرداناد و
تمهید تمهید قواعد اختصاص آرزومندی های ارادت
محبت افزا آنکه جمیع در این باب احترام در رعایت
خاطر مشغول [illegible] پناه شیخ عبدالرزاق نموده دل داده
آراضی مزروعه [illegible] او را از محل [illegible] رقوم قلم عطوفت
رقم گردیده [illegible] سعادت حضور دوستی در آنچه مرضی
خاطر مرحمت پناه [illegible] بجای [illegible] کوشیده [illegible]
چنانچه از صحیفه الحال معلوم [illegible] خواهد شد
طریقه [illegible]

طریقه یکجهتی آنکه کار خدمتی که درین حدود بوده باشد
بی تکلیف تشریف تقاضای آن از راه [illegible] دارند که [illegible] الطاف
[illegible] شود ظل دولت ممدود باد مکتوب [illegible]
ملاذ [illegible] ایالت امارت پناه شوکت حشمت دستگاه [illegible]
[illegible] بلند دولت و اقبال همواره متمکن [illegible]
[illegible] نیاز اخلاص مشوق ضمیر منیر خورشید [illegible]
نعمات گرامی که مخلص خود را یاد آورده تقدیم
[illegible] مهمات [illegible] بوده [illegible] سعادت و [illegible]
[illegible] حسب المسطور در آن [illegible] صورت
انجام نموده چنانچه حقیقت [illegible] کمال [illegible]
واضح خواهد بود [illegible] اشارت [illegible] و [illegible]
شرایط اخلاص بجا آورده [illegible] ملاذ [illegible]

سلامت خواهان بر تحصیل تقدیم در کار ثواب کوشیده
طاهر او را حد تلک این جمیعه برشته فرموده و مشار الیه
ازانجا که وقوف کار را در دل آورده بود و در دولت
خواهی تقصیر کرده نوعی در برگشت ده بیده رسید از
فراز [illegible] بود [illegible] گذشته و پانزده زیاده
تحصیل کرده طومار بخط خود بمهر عاملان و جود بیان
نمانمودنان در پیشروی نموده [illegible] ادر بر خود خدمتگار
دولتخواهی خودمی باز برد امید دارد [illegible] تخت همگی
[illegible] بکار خدمت او در تبدیل [illegible] نوعی دیگر
خاطر نشان ملازمان نموده او را در معرض
خطاب و عتاب انداخته این معنی تهیه از جهت
انصاف دور است که تلافی نتیجه مردم اعراض را

درباره او وضع نموده او را صاحب بعضی فرموده بودی
و اصلا از نظر در خدمت در دولت خواهی او نکرده
تلافی سلطان مملکت از زیده این تخلص لیکن از احوال
او وقوف است او در دیانت و کاردانی او و دولتخواهی
او [illegible] لیکن مقدم سرکار از [illegible] خود [illegible] که
که امتحان مردی بایں دیانت در سرکار آن باشد [illegible]
تلافی نفس نفیس خود تحقیق نماید آورسیده الملاحق فرمایند
که از شوخی حاسدان ضایع نشود که اختیار کرم و رحم
وقت فطرت الرحال آید مروت آید غرض نموده [illegible]
[illegible] هرچه خاطر عاطی برسد آن چنان فرماید
اسباب دولت شاه باقی [illegible] ور تر اید باطل [illegible] و دیگر

همواره به بشارت خبر درد اهتمام نموده بود همای دولت

دولت منطبق و منصور باشند بعد از بحالت محاکره

ابواب مرفوع رای کشور گشای محبت افزای میکردد عز

که مصحف گرامی آمده مهرها که باز از تخلص حقیقی مشده بود

بورود آن خبر روی تمام روی نموده که در باب گذرانیدن

عرض حوشت بخشات اهتمام تحیاه ایمای رفته بود

بنابر همت و کرم در ساعت تک باتفاق بخشی الممالک

مال گذرانیدند و تمام بتقریب آن سامع الجلال

رسیده بسیار خوشحال شدند و جواب آن بخط الحمد

صادر شده بود موجب آن عمل نمایند عنایات حضرت

در باره ایشان از حد زیاده و بسبب ملال متواتر حقایق

آن صوبه را بخود گاه گاه عرض حود شدند که اکثر

خاطر ملکوت ناظر

خاطر ملکوت ناظر متعلق بصوب آن دیار شده به تکلیف

الملک رفته اند که در ادای آن مراسم حفظ العقب باملکی

تقصیر نخواهند نمود که تعمیر آن چه تصدیع بود و اسباب

عمارت روز افزون باکتوب دیگر الله گار علی

صفات ملازمان زوال احلال جناه شوکت و ایالت

دستگاه ملازمی بر بوجه و از آنچه تنها باید و لیاقت به سلوک

خوش شده کامیاب دارین گردانید و مورد عنایات تامه

که از حد مرقوت مدید و عرصه بعید مخلص را یاد

آورده بودید بهجت افزود و در باب گذارش

تقصیرات و جنایات خواجه یعقوب رقم زد کلک

محبت گردیده بود فی حقیقت نارراستی و بد باطنی و

بداندیشی آن کوته اندیش و [illegible] بالتحایا [illegible]

نماید که مبلغی کلی از مال سرکار وجه از مال بیوتات
مصرف شده و کاغذها لباس درست ساخته شد و از
گذشتن و عقوبت بری شده بعضی و از دوری خود
گویند ولیکن چون خاطر ایشان از همه عزیز
تر نموده ایشان این مخلص را جای عذر نمانده
باوجود این تغیرات و زلات سر دادن
کل الوجوه او را روانه ملازمت
گرامی نموده شد توان از جان گذشتن
چرا از ظلم کس بتوان گذشتن — جان
از طفیل ایشان آنکه بعد از این خدمتی
که لایق مخلص حقیقی بوده باشد باشاره آن
تا اظهار نماید

باقی

باقی دیگر محبان ملاذی استظهاری
عطوفت دستگاه خان چون بوده
ملاذ سلامت باشند بعد از شیوه اخلاص و آرزو
مندی مشهود داند که مدت متمادی بر آمده
که بنابت نامه گرامی یاد نفرموده در این مدت هجران
بوده که باعث عدم التفات چه باشد از زبانی
بعضی مردم اطلاع یافت که زمره اصحاب حکایتی
که هرگز نبوده بعرض رسانیده اند خاطر
را ازین مخلص متغیر گردانیده که هرگز
تأمل نکرده این رقم بر صحیفه خیال نکشید و مثل
مطلق بخاطر نرسید عجب که خدام
ایشان این قسم سخنان

صورت

مخلص خیرخواه را در معرض تقصیر نوشته تجویز نسیان
فرموده آن ذات ستوده صفات در این معنی حکم پاک الشان نموده
چشم انصاف فرمایند بعد از این فراموشی
را بر احوال محبان نگشته نتیجه تصدیعه و ملاحظه که از بکار
خیرخواهان باطنیه و دیگر همه تا بید از دستقبال
شمول عواطف شاهنشاهی بوده بدولت حضوری سرمد
یکشیده بعد از اظهار مراسم اخلاص که شیوه خیرخواهان
است مشهور رای مهر الجلال میگرداند که چون [illegible]
[illegible] از ابتدای قصه خیر [illegible]
دین مخلص تنخواه یافته در تولا سعادت [illegible]
شهاب الدین را جهت خدمت مقدار [illegible] باشد
[illegible]

هو الحرله

ملازمت نخواهد رسید که این را از محال متعلقه
چاکر دور کار شاهی [illegible] خواهش نموده
که در باب سیادت [illegible] رجوع نماید [illegible]
مال معامله آن پرگنه از اقرار واقع تعهد [illegible]
ممدو معاون او باشد که باعث اطمینان خاطر خواهد
که در تجدید بوده باشد مخلص خود را [illegible] ایمانی [illegible]
دارند که شرائط اخلاص بتقدیم رسانیده [illegible]
[illegible] تجدید والد [illegible] مکرمه [illegible] که
اسم آن ملکوت [illegible] فرزند عبدالله [illegible]
و عبودیت و فراوان قبول فرمایند بعده معروض آنکه
احوال اینجا بخیریت و خیریت والده مطلوب که

در حفظ حضرت سبحانی بوده بر سر فرزندان تا درگاه
سلک شده باشید تا بنیاد [illegible] مدتیست که یک کلمه خیر و سلامتی
آن مکرمه نرسیده خاطر نگرانست موانع آن تحریر تا د
طریقه شفقت بیگانه پیوسته احوال خیر مآل خود را می‌نویسانیده
باشید که آرام خاطر گردد و قبل ازین خرجی خرج
مصحوب الله‌وردی اعتمادی فرستاده بودم نمی‌دانم که رسیده یا
نه بعضی متوقعات این دیار بهم رسیده ان شاء الله تعالی
متعاقب ارسال خواهد شد شوق شرف پابوس آن
مخدومه از حد افزونست از درگاه مسبب الاسباب
مستدعی می‌باشد که عنقریب توجه احسن گردد در باب جگر
پیوند فرزند نور الله چه نویسد که آن والده خود دیده
خواهند بود

خواهند بود بهر حال سبب نمود نسبت او را صورت
دهند که موجب جمعیت خاطر گردد زیاده چه عرض نماید
ظل شفقت ممدود باد [illegible] مکتوب دیگر به پدر کمترین فرزندان
عبدالرحمن بعرض بلند رسانم مخدومی قبله‌گاهی شفقتی
[illegible] که اشتیاق آرزومندی بادراک پابوسی خداوندی
بمرتبه‌ایست که بقلم مقطوع اللسان شرح آن نتوان کرد
شب و روز از درگاه مجیب الدعوات استدعا می‌نماید
سببی که متضمن حصول این مرام بوجه حسن رو نماید
توقع از کرم لطف اخلاق حمیده آنکه به انجام امور [illegible]
شرف حضور فایز المسرور این کمترین فرزندان احیانا
بعنایت نامه گرامی یاد آورند و خدمتی که [illegible] باشد

بعرض ایمای آن ادراک دارند که سعادت وارین محمد داد
به تقدیم رسانیدی هی سوغات ساین دیار قبل ازین مکتوب
یادگار به تعظیم علیه ادراک دارسته نبود تعلیم که
رسیده باشند در سوالات کرامت آید رسوار شیاله بجهت سوار
وبی تمیز فهمیده آنکهای که درین چند روز ورسیدن مبلغ از
مهمات جاگیر باید قصد حرف شد آینده موجب دو در خبری که
دیگر بعضی دیگر تحالف برادر برادر عزیز ال ... بند
داشت زیاده چه عرض نماید لعمر سایه ات کم مباد
از سر ما ... بسط الله ظلکم ابدا بجانب برادر در خورد
برادر ارجمند بجان موید اقبال آثار سعادت ... یادگار
کار از عمر و دولت برخوردار باشید مدتیست که
خطی از جانب برادر نرسیده بدون تکرار خبر ...

روز نموده

روزی نموده از بس بی طاقتی و ناتابی استیلات آورده
اهل و قاصد را برای خبر خیریت فرستاده که از احوال
خیر باعث عدم ارسال مکاتبات بیشتر و جاگیر نوشته
که اطمینان گردد بلکه بعد این حین تغافل در ارسال
نامه تمام لسازند و مکاتبات دیگر در ... ملاقات
روحانیت و بعضی تحالف این دیار برای آن برادر
... متعاقب فرستاده که انشاءالله ... تو تسلیم
عمر و دولت مزید باد مکتوب برادر ... ملاقات
عطوفت پناه ملاذی اخوی عزیزی مدظله العالی همواره
محقق المرام بوده باشند تمدد شوق آرزومندی دیدار
فائض الانوار متعرض لیکه اکثر جهت موانع و حوادث
روزگار چند روز دولت ملازمت دوری و مهجوری

بوده ملحم اما خدا آگاه است که حال و مآل عدیده در همه مدت
ملازمت کامل اخوی شده میشتاب از درگاه رب العزه
امیدوارم که عنقریب پرده مفارقت برخیزد و
صورت ملاقات بچهره کشاید که از الم جدائی تمامی
یاد کرم نمود تا دریافت مشرف خدمت نامه و جام خویش
دل و نهاد کام منجر نموده باشند زیاده از این جسارت
نمودن الحق ترک اولیست کلکم ممدوح یاد ملمعات محب فرزند
از جمیع ثمره شجره فواد و حدیقه مراد قرة العین
محمد حسین اطال الله عمره بعد دعای فرزندان و
اشتیاق بی پایان مطالعه نمایند که از احوال اشتیاق
بحسرت و حسرت آن جگر گوشه از درگاه رب الصمد
ملازم الملوک حقیقت در روزگار انتهات برین عیانت
که عبدالعزیز دولت

که عبدالعزیز ورت باید که ماهیانه قناعت نموده
بواسطه قرب مسافت راه در سرکار نواب مستطاب
نوکر شده چنانچه برات دو ماه در سیمه فرستاده شود
هرگاه خرج برای شما پایان تر سال میشود خاطر خود را
بهمه الوجوه جمع داشته در خواندن و نوشتن سعی بلیغ نمایند
و اوقات خود را بلهو و لعب نگذرانند و میل بازی و تماشا
نکنند که وقت یادگاری هنر و ادب است نظم
غافل منشین نه وقت بازیست — وقت هنر است و سرفرازیست
همیشه از چگونگی احوال خود مطلع سازند
که اطمینان کلی است زیاده چه نوشته شود مکتوب همشیره عزیز
همشیره عزیز مشفقه مهربان که اسمه معلوم است
از جانب برادر حضور کریم الله بعد دعای فرزندان

مطالعه نمایند که احوال اینجانب بکرم رب المعبود بهر نهج که بود
گذرانیست و خبر سلامتی آن همشیره عزیز آن شفقت آیین
از درگاه ایزدی خواهان است مدتیست که خبر خیریت
آن همشیره نرسید بنابران خاطر پریشانست طریقه شفقت
مهربانی آنکه تا ادراک ملاقات بهجت آیات پیوسته
چگونگی مواجبات آنجانب و خبر سلامتی خود در نامهای نوشته باشند
که باعث آرام خاطر گردد زیاده چه نویسد مکتوب دیگر
الله تعالی ذات ستوده صفات نصیحت و فضیلت پناه
محبان شیخ جیو را از همه بلیات و بلیات دوران
محفوظ داشته بانواع شادمانی و مقاصد صوری و
معنوی سلامت داراد بعد ازان تمهید قواعد
اختصاص و آرزومندیهای آنکه حق آگاه است
که باستماع

که باستماع خبر فرخنده اثر شادی کتخدایی برخوردار
شیخ محمود جان چنان خوشحالی و بهجت روی داد الهی
مبارک و سازوار گرداناد والوالد عزیز و همشیره و فوطه
گجراتی بابت برخوردار مذکور مصحوب اعتمادی مبارک
قدوم فرستاده شد بنظر التفات قبول فرمایند و هر چه
خدمت درین سمت باشد اشارت فرمایند که بشرایط اخلاص
بتقدیم رساند دولت شادمانی در تزاید باد مکتوب دیگر
خدام کرام احترام عطوفت دستگاه بیگم آغا عزیز من و
خویشان همواره در حفظ و امان حضرت باری
بوده سلامت باشند بعد از اتحاد دعوات وافیات
مشتمل بر ... اخلاص شکر دارند که بنده چون از
آبا و اجداد نسبت بندگی بآن سلسله دارد مهربانی

ایشان درباره این تردد از هر چه نوشته‌اند زیاده از آن نیست
محو ممدوح اند که حسب نسبت و دیگر عطای الهی نیست تا ایران
از روی گستاخی درباب نویدلیت فرزند عزیز الیه بخشش
که در عالم وادت بهره تمام حاصل کرده عرض نماید
که اگر او را در غلامی سرافراز فرمایند باعث افتخار این
کمترین در میان خویشان خواهد شد لهذا امید قوی است
که التماس بنده پذیره قبول یابد مصرع گر قبول افتد
زهی عز و شرف زیاده چه عرض نماید محبت دلسوز
توفیق رفیق یادگار زوجه اهل خانه یا دل یگانه
مونس غمگسار محرم اسرار یار وفادار محبوب القلوب
بعافیت باشند از روزی که از تو جدا شده ام خدا آگاه
که قرار و آرام یکبارگی از دیده رفته در تنگنای
هجران تو ام

خواب ندارم و از خیال تو یک دم غافل نیستم و حال
ترا از خدای عز و جل مطلبم که عنقریب توجه احسن بابی
شد اما در این خدای لایزال چگونه خواهد بود پیوسته
تا هنگام ملاقات چگونگی حالات خجسته آثار تو بنویسید
که آرام گردد و در این ولا خبر وی خرج بمسجود اعتمادی
دلاور فرستاده خواهد رسید تا مادام خرج در بیوتات
خانه نموده اوقات نگذاشته خاطر خود بهمه انواع
جمع دارند ان شاء الله تعالی اگر نهضت رایات جلال
افروزی اقبال در تردد یک یا دو ماه میشود بهتر که پرده
دوری و مهجوری از میان مرتفع خواهد گردید والا بعد
از دو ماه شما را نزد خود خواهیم طلبید که دیگر تاب
جدایی ندارم بهر حال یک جا بودن غنیمت است
تا در میان خواسته کردگار چیست زیاده چه نویسد

جواب خط لطف نمط نامه فرحت آثار آن مونس
غمخوار در عین انتظار شروع فصل بهار از دست خدمتگار
رسید خاطر اندوه گین را از قید غم آزاد گردانید
نظم خط تو آمد از ان گونه فرح گشت پدید
چنانچه قطره نیسان درون صدف رسید
از آنجا که اظهار کرده وعده‌ای و امیدوار اند ملاقات
بهجت آیات فرموده‌اند فی الواقع شوق طرفین حادث است
اما مردی هر جا که خواهی میکردی و درد و غم هر جا برا
میگوئی و تسکین خاطر متمنای ترا مرد من چه نسبت
من درد خود را با که گویم در گوشه نشسته می
باشم اگر شرح ... بس باید حیات
بنویسیم در دفتر نگنجد نظم اشتیاقی که بود از تو
دارد دلم

دارد دلم — دلم داند و من دانم و داند دلم
— از درگاه مسبب الاسباب امیدوار می باشم که بسیار زود
که شام ظلمانی فراق با نور صبح وصال مبدل گردد
باقی احوال ما فی الضمیر موقوف بر روز ملاقات
زیاده چه نوشته آید نامه دیگر حق سبحانه تعالی ذات
فرخنده صفات ملاذی استظهاری مخلصان و پناهی خاطر
را همواره از بلیات دوران مصون و محروس داشته
سلامت دارد نعود وعوات مشتاقانه مکشوف رای
میگرداند حق علیم است که از شنیدن خبر بیماری چندان
کلفت خاطر اندوه باطن روی داد که بشرح آن بعید
دل جمعیت را از پریشان نمود تا الله تعالی استماع

دارو در آن شفاخانه از عیب حمد و کرامت گرداناد و
صحت کامل بخشاد این مخلص مجرد استماع این غم
میخواست که روانه آن صوب شود اما بنور و دراز دلها
یار جاها بعضی امور ضروری توقف یافته به استعمال
تهنیه خبر صحت آن ایشان مشاعل شده دیده امید در
انتظار امید که از الطاف الهی عنقریب آیینه خاطر سامی را
از تکلیف اندوه بی فساد [?] داد و منه دیگر به صحیت
نامه خدام برخوردار اقبال آثار در بارگاه شمول
عواطف ایزد متعال بوده از عمر و دولت کامیاب
باشد درین تا فرجام شنیده شد که مخدومی قبله گاهی
خواجه عبد الستار بحسب تقدیر قادر قدیر

ودیعت حیات

ودیعت حیات به وارد داد و قرار دار عقبی
فرموده و داغ جدایی خود بر دل دوستان گذارد که
الحق علیم آله مجرد استماع این خبر اثر حیات
ورفات [?] نماند اگرچه از غایت اندوه بی تابی و گریه و
زاری بسیار کرده شد اما هیچ سود نکرد چون هر آفریده
را ناچار راه در پیش است نظم هر که آمد بجهان اهل فنا
خواهد بود — آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود
— هر آینه داروی این درد و علاج این مرض بغیر از
صبر نیست لاچار آید امر صبر زده الهی آن سرمایه
دانش و بینش را نیز صبر جمیل و اجر جزیل کرامت
فرماید و عمر دو جانبش بیفزاید حالا تمام والسلام

بذات ستوده سمات طرفین هوشمندان آگه هر کدام را والا سامان

نمایند که نگاشته شود و هیچ خورا قوی دارند ان الله

ساعت و وقت یافته خاطر را بعرض مقدس رسانند

پس دما فرمان عالیشان جهت والا سالی تمام حاصل نمود

منعم شد لایق آنکه تا هنگام ملاقات چگونگی احوال خود

می‌نویسانیده باشد و هر مطلبی که درین حد وقوع یابد

بی تکلیف اشاره نمایند که حتی الامکان در سر انجام آن

سعی نموده شود زیاده چه نویسد مکتوب دیگر بعد از

رقیم سلام محبت انجام آنها بعرض ضمیر منیر فیض تصویر

آنکه مکتوب مرغوب بدایع اسلوب مولانا سیما نامطلوب

بهمیا و آورده بنقد محبت لکن مشرف انواع شادمان

افراد طرفه

افراد طرفه یکجهتی آنکه پیوسته بهمین شیوه عاطفت

منظور داشته تحریرات بیان نمی باشد چون شرح شوق

از روی مبتدی بعبارت درنمی گنجد لاجرم بر صفای

باطن فیض مواطن حواله نموده مفرع اگر جراسوز

هست اثر خواهد نمود چه نویسد نامه دیگر

بعد عرض و معروض آنکه نامه عنبر شمامه رسید آتش

شوق و شفقت اشتعال دلکه مشتعل گشته بزلال وصال

منطفی شود ملتمس آنکه تا زمان مواصلت عطای برکات

قلم تسلی و تمکین بخشید تا بنجید حروف التفات زیاده چه

تصدیعه دهد نامه دیگر از عرض مینداه نیاز بحضرت

قبله گاهی بلا ذی استظهاری مدظله العالی معروض میدارد که

از حال فقیر خیریت است امید که ذات ملکی صفات
در حفظ الهی تا تمنائی باشد ورود عنایت نامه که مفتخر گردید
لکه تیمات مهر بنده را یاد آورده بودند موجب انواع
شکر گذاری و اضعاف سپاسداری گردید بیت
یا منت از زوی خویشتن آید — ور نه چه کنم من
که ترا یا من و دید — الهی سایهٔ آن بلند پایه
فیاگاهی تا دیر گاه بر مفارق خیر خواهان [illegible] گرداناد
دیگر ایزد تعالی آن دوست مهربان ایشان را در
در حفظ حمایت خویش داشته کامیاب داراد
مفاوضه گرامی که بنام مخلص خیرخواه بود دلشرف
مطالعه آمده اختلاط وافر یافت همگی اوقات
این مایه حیات از درگاه ایزد الصفات خواهان است
کم وقتی باشد

کم وقتی باشد که بیاد والشان نگذرد نلحم ما بیاد ولو سلامت
بخیال تو خوشیم — غیر یاد دیدن تو هیچ پریشانی نیست
لکه در قیامت حضور موفور السرور پیام یاد آورند
چون مدعا [illegible] مقصد [illegible] بدوستی
مخلص دعاگو را در [illegible] اوصاف حمیده آن مجموعه
خوبیهای [illegible] و همیشه آرزومند [illegible] حضور فایز
النور در حاشیه کتاب [illegible] ملاذی میان فیض الله
از مردم اهل دولت حضور فرموده یاد آورده بودند
استحکام مبانی محبت و وداد گردید ایام حیرت
افزور که اقصی همدان را بهر دم فضلا [illegible]
وادان چه [illegible] از کجا اگر در نسخه
محبت نامه که عبارت وست تا مربوط بیان شد [illegible] خطایی

بنظر کیمیا اثر در آمده شد از روی کتابت التعلیم
آورده باشد و دور نیست بگرمی از رقم اشعار عاشقانه
که عمری در مجری بزرگان گذرانیده لایق زوال
بینش ایشان که از فضل و هنر بهره تمام دارند مثنو

بیت نظم هرچه شوخ کسی ام که هدیه میسازم
بعید نیست گل بدخشان سفال رنگین را — امیدوار است
تعلیم است سرمایه فضل و خود است که بر سهو این
بی بضاعت قلم عفو انداز و اصلاح آن توجه فرمایند
بنظر تربیت کیمیا اثر نگری — در قلب
تا چو زر گردد — امید از کرم عمیم آن است که این
مخلص یکی از دعاگویان خیر اندیش است و تحقیق و راستیه
بهنگام فرصت حضور از خاطر فیض مآثر فراموش نفرمایند

زیاده ایام

زیاده ایام بکام باد نامه تعلیقی دعاگویان
محاسبان کامل که در تحریر محل او عاجز اند و طومار
مبرهنات آن مستوفیان شامل که در سطر هیچ بوده
و مجمع آن بحر بقصیر گشاید که انشای مجلس الملکی
میگردانند که شرح شوق و حرف آرزو فاصله
از آن است تعلیم و وزبان اندکی از بسیاری آن
تواند لاجرم از شرع این باب احتیاط نموده
قطع الباب کرده مترصد آن است که عنقریب محاسب
قضا و قدر و زمانه ایام فراق دور ساخته زمان
وصال در آورده بکاتبان صحیح ترتیج همیشه و کرمه ما مامول
از مکارم اخلاق آنکه تا هنگام میسر ملاقات مجلی از مفصل
احوال خجسته در ذیل نامه مندرج سازند

(نامه بجواب) تحریر لیاقت پناه زیاده چه نویسد

الطاف نامه که نامزد خیر خواه حقیقی شده بود بهترین

زمانی شرف ورود دریافت چون متضمن خبر عافیت

بود بهجت افزود الحمد لله تعالی از آنچه باید در حفظ

خود صوری و معنوی گردانا دلایق اینکه همیشه

ستوده مرعی داشته پیوسته این شکسته را یاد آورند

بخدمت لایقی ارشاد بود تا بجان و دل کوشیده بتقدیم

رسانیده شود ایام دولت مزید باد (نامه ایدر در ...)

بعد از طی تکلیفات رسمی انهای محبت افزای

لیگه مدتیست که از احوال خیر مآل خود مستحضر الوقت

ننموده تو نیاید این خاطر نگران است لقاش که مواج

بحر فراموشی امری دیگر تحول نبوده لایق که تحقیق

نگردد

ابواب رسایل و رسایل مفتوح دارند که اطمینان خاطر گردد

در شوال فضیلت پناه فضلت دستگاه شیخ فیض الله که

اکثر اوقات ایام زمانه ایشان و فقیر را بسلسله عالی نسبت گردید

اعتقاد تمام بواسطه بعضی مهمات ضروری الحال دو

تشریف آورده اند باید که شرف دیدار ایشان را

غنیمت داشته و غیره از احترام ایشان شیخ پناه

مذکور بجان کوشیده بهر کاری رفتهی که رجوع آورند

سعادت خود دانسته سرانجام کل بخواهند فرمود

که خاطر ایشان پیش عزیزات در تنهای ممنون خواهم شد

لیام کام دوستان (نامه احوال) عنبرین شمامه

لطاعت [illegible] رسید نکهت مضمون مشام جان

معطر گردید آنکه در باب رعایت [illegible] از خاطر

عزیز شفقت پناه شیخ فیض الله مرقوم شد یگانگی
محبت بود حقا که آمدن کتابهای مخلص نزول یزدانی
دال بهمت شاهد و دلی قاصر انوار آن صبح نهار
نجات محفوظ و سعادت ابتدور گردید و در بر باب
حسب الارشاد و الیشان ما ممکن مقدور نبود بجان
کوشید تر لیطه الخلاص را تمهید بر بیانی صحیح در تولد
شفقت پناه مذکور از مهمات خاطر جمع تمغه مشوبه
کنی حدود انز لعاس که الحال قصر بر بالای خود بیان
خواهد بود مگر تصدیه شود رقعه عاشق
معشوق ای ماه آسمان خوبی و ای
سرو گلستان مرغوبی و ای نور و تن مشتاقی
وای سرو

وای سرو زمین مشتاق آرزوی لطف و مهربانی وعده
فرموده بودید که عنقریب کلبه محزون را گلستان خواهیم
نمود حقا که از آن روز دیده امیدوار بر شاه راه آه
نظم زانروز که گفتی من خواهیم آمد دیده بر سر راه
انتظار است — چه می شود بر راه انتظار لطف
چیست چون نمی آیی — اگر بحسب وعده این
مخلص و مشتاق را بدیدار فرخنده آثار روشنی بخشید از دو نور
مهربانی مشهور نکته عجب نظم بیا بیا که بصد جان
آرزومندم — بیا بیا که قسم خویش با تو پیوندم —
جواب نامه ای عاشق رنجور داری قطره مهر از نامه
تو چنان معلوم شد که دولت نایل صحبت گشت مگر حرفی

از ترپایان پس شنیده که روزی بتخانه تو آیم ای بوالهوس
بوعده خوبان امیدوار نباشند نود و در سخن وفا ان نگول
نباید نهاد که مانع عشق یازان قصه در طریق ملازم باشد
ملک خود بر رویان گر نیامیز تا با الشیان چه باک صبر باید
نموده زود باشد که ماه جمالم از روزن خانه در آید
نهال قامتم بر منتظران سایه انداز د — صبر تلخ است
ولیکن بر شیرین دارد باب ششم در خط و قباله شرعی
اقرار کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود نام حسنت دست و خواجه
عبد الله ولد محمود بر خوجه که یک نفر کنیزک نام گل
بهار سبز فام میانه قد بیش چشم بلند بینی پیوسته
ابرو [illegible] گوش سوراخ ابیض [illegible] ساله الیوم بیست روپیه
رایج الوقت

رایج الوقت که نصف آن ده روپیه باشد بدستگیر درویش
ولد محمد مراد فروختم و مبلغ مذکور در تصرف و قبض خود
آوردم لهذا این چند کلمه بطریق حجت شرعی بقلم آورده شد ۱۱
اقرار کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر [illegible] خود
کریم الله ولد شهاب الدین ابن عبد الله [illegible] برین
معنی که همگی و تمامی یکمنزل حویلی خشت پخته قائم الحدود
واله راجه شرقی و غربی و جنوبی و شمالی آن متصل ملک
بتخانه یعقوب ولد کریم داد غربی ملحق بدروازه الهداد
ولد [illegible] و جنوبی ملحق بکوچه شاهراه عام شمالی
پیوسته بمکان شیخ فتح الله ولد بهاء الدین که

واقع است در بلده رحیم آباد در مجلس قاضی بلده مشار الیه
غیری که در تصرف ما بود بعوض الهی ارزر روپیه تنکه بهائی
رایج الوقت لوزیام پانزده ماشه بدست خواجه
محمود ولد خواجه بایزید فروختیم مبلغ مذکوره در قبض
تصرف خود آوردیم بجهت وثوق سیاهه من بایع
گواهی دادند که آنجا موروثی بایع مذکور است
شیخ عبدالله ولد کریم تعهد نمود اگر تا نهایت حال وارث دیگر
پیدا گردد و دعوی نماید شده از عهده سوال و جواب
برآید لهذا این چند کلمه بقلم آمد که عندالحاجت باشد
سنه فلان فلان [illegible]

اقرار کردند اعتراف صحیح شرعی نمودند بالسان حقه
بایزید و فرزند پسران عبدالرحیم که یکی قطعه موازی ده
بیگه زمین باغ معه چهار دیواری و چاه پخته و ده بیت
اشجار از قسم انبه و توت و لیمو و کتار از میراث
پدر با یار رسیده بود بعوض دو صد روپیه تنکه بهائی
رایج الوقت که نصف آن یکصد روپیه میباشد
بدست خواجه یعقوب ولد بهرام فروختیم مبلغ مذکور
در تصرف و قبض خود آوردیم اگر ثانی الحال کسی دعوی
باطل باشد این کلمه چند بر سبیل محکمه شریعت
عز انقلام آمد تحریر فی التاریخ فلان شهر فلان سنه فلان
[illegible] قبض حسنه [illegible] بعض از نوشته که سکه [illegible]

ولد محمود مومن شیخ صدیقی ام چون یکصد روپیه شاهجهانی
رایج الوقت از مال خواجه [illegible] بوعده دو ماه
بطریق قرض حسنه گرفته در قبض خود آورده اقرار [illegible]
بعد گذشتن میعاد هرگاه [illegible] ادا [illegible] نمود
در ادای روپیه هیچ حیله در پیش نیاورم لهذا این چند
کلمه بطریق تمسک نوشته که عند الحاجت بکار آید
تحریر [illegible] ماه [illegible] دیگر [illegible]
غرض ازین نوشته آنکه تمسک سلیمان ولد عثمان ام
چون یکمنزل حویلی موروثی خود را که قائم الحدود
واقع در بلده شهر [illegible] حاجی زین العابدین
بعوض سه صد روپیه رایج [illegible] که نصف
یکصد و پنجاه روپیه

ماه [illegible]
یکصد و پنجاه روپیه [illegible] خواجه احمد بطریق
گرو گذاشتم مبلغ مذکور در قبض تصرف خود آوردم
بشرطیکه هرگاه مبلغ مذکور ادا سازم حویلی را [illegible] خلاص سازد
برای [illegible] بر سبیل حجت نوشته داده
تحریر [illegible] تمسک اجاره مقصود از تحریر آنکه
منکه علی محمد ولد شهاب ام چون موضع سلیم پور [illegible] پرگنه
فرید پور [illegible] جاگیر رفعت پناه شاه بیگ [illegible] از
وکلاء ایشان [illegible] بالمقطع سه صد روپیه رایج الوقت بطریق اجاره
گرفته مبلغ [illegible] در [illegible] کار خانه [illegible] هیچ
عذر و حیله بمیان نیاورم اگر [illegible] بالگذاری قسط
[illegible] از [illegible] روم [illegible] لهذا [illegible] کلمات [illegible]

بگردم آنچند کلمه بر سبیل سند نوشته دادم عندالحاجت
سند باشد تحریر فی تاریخ فلان سنه فلان (العاجز فلان)

باعث تحریر این سطور آنکه چون شیخ عبدالله ولد
شیخ رحیم تحت قبض ام بطوعه رغبت خود حاضر [illegible]
گشتم اگر موی الیه رخصت و اعلام سرکار ایشان کسی
جای برود بنده بلا عذر حاضر کرده دهد اگر حاضر سازد
و از عهده موجب آن بیرون نخواهد گردید آنچند کلمه
بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد که عندالحاجت
سند گردد تحریر تاریخ فلان سنه فلان (محمد [illegible])

منکه علاءالدین ام در تمام محکمه قضا حاضر رغبت خود
اقرار صحیح شرعی نمودم بر این وجه که در دولت تام علام

بهر قام

بهر قام بهایه قد سلیم الاعضا که نمرکیت غیری تملک
او را گرفتم و خط آزادی نوشته دادم که هر جا خواهد
برود یا تا بعد از وفات من هیچکس از وارثان من بر وی
بیت تحریر فی تاریخ فلان سنه فلان ([illegible]) عرض این
نوشته آنکه منکه فتح الدین ولد حاجی [illegible] آنچه حساب
دعوی [illegible] کلی و جزوی از [illegible] کریم ولد احمد الله
[illegible] خاطر جمع نموده خط لادعوی نوشته دادم که
دیگر بار دعوی نخواهم کرد اگر کنم دروغ باشم آنچند کلمه بطریق
فارخطی نوشته داده شد که تا بی [illegible] سند گردد تحریر فی تاریخ فلان
شهر [illegible] سنه فلان (محمد در خط [illegible]) در محکمه شریعت
آمده بر تمام رغبت خود اقرار شرعی نموده [illegible] تسلیم خود
[illegible] ولد [illegible] الله [illegible] بر این وجه که

[illegible] کز ازان خواجه بدرالدین را بطوع و رغبت خود

برای قبول کردم و خط غلامی نوشتم که از غم [illegible]

غلامی ایشان عدول نمایم و هیچ عذر و حیله بمیان نیاورم

بنابران این چند کلمه بطریق اقرارنامه نوشته دادم که تا وقت

الحال سند باشد بتحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان

باب [illegible] در نوشتن دستک [illegible] نامچه

گماشتهای جاگیرداران و کروریان در سرکار [illegible] لاهور

لنگه چون سوارات تابین [illegible] اسباب کارخانه

کارخانجات سرکار خالصه شریفه حسب الحکم اشرف

بدارالسلطنت لاهور زود برگه ترتیب نماید از چوکی

پهره [illegible] دار [illegible] و از حد و خود و لشکر

نگاه دارند

[illegible]

بهیچ وجه معطل ندارد و اگر عیاذا بالله در [illegible] امری

واقع خواهد شد از عهده برون خواهد آمد و درین باب

قدغن تمام دانسته حفاظت کلی بجا آرد و بهر دستک باسم

قلعجات خزانه خالصه شریفه سرکار لنگه چون حسب الحکم [illegible]

داروغگی کل عهده اهتمام [illegible] در دولت علیحده

معوض گشته باید که [illegible] الله [illegible] حسب

اهتمام آن کارخانه دانسته [illegible] که [illegible]

قانونچه سرکار [illegible] بود [illegible] مصالحت او را

کار فرمایی نماید [illegible] باید که [illegible] راست

سرکار خود دانسته [illegible] آن امر [illegible] بپردازد

که زیاده از آن متصور نباشد در [illegible] موافق

برست آن کارخانه متصرف [illegible] درین باب حسب المسطور

عمل نموده کلفت نورزند قدغن بلیغ دانند دستک محلی

قضایا باسم وارث اب دعوی کریم للبیگ در دار القضاء آمده

حاضر شود معامله خود را در حضور قاضی و مفتی در مهمات فرع

دستک باسم بهوپاریان کنج بمجرد رسید دستک

بدولتخانه آمده حاضر شوند و اهمال نورزند دستک خاص

حکم مستر دیگر امد برای فیصله حاضر سازد مولوی دستک

دستک توناقی باسم بهادر خان لنگه چون تمام را همراه

رفت پناه شجاعت دستگاه محمد مراد فوجدار پرگنه

عصمت پور تعین نموده شد باید که به حمایت [illegible] او

تمام از خود آورده اوور رسانند و اخراجات و ترددات

انجا انشاء الله رفاقت [illegible] از صلاح او بیرون نروند

متابعت او نمایند و ماهیانه خود را بموجب تعلیق

متصدیان از تحویل فوطه دار بپرگنه [illegible] ماه بگیرند

نامه در [illegible] قاضی عام

در نیابت قضای عام دانسته کلفت نورزند سرنامه بزرگان

ذات بابرکات آن مجمع حیات و دام فیض کم کمترین

سراپا نیاز فدوی عبدالرحیم نیاز بر آستان فیض پناه

[illegible] سرنامه بادشاه دام فیض پناه

کاشف رموز فروع و اصول واقف حقایق معقول و منقول

مولانا [illegible] ادام الله [illegible] بعد ادای لوازم

عقیدت [illegible] بعرض آستان فیض رسانی میرساند

[illegible] مصدر انوار قدسی مظاهر فیضان [illegible]

وسایه نجات و ارشاد امام دام اظلاله آداب

فراوان تسلیمات [illegible] بعرض میرساند و [illegible]

فیض [illegible] میرساند القاب سرنامه پیر و مرشد

هادی ارباب طریقت [illegible] آثار حقیقت [illegible]

مراتب بندگی و انکسار که طریقهٔ عقیدت منزلان
عبودیت اشعارات مودتی ساخته بمحل فیض
ماثر میرساند القاب فصاحت مسند نقش دو ساده
پیرایه ملکت بقای مرجع اسباب و آلامل و قاضی
عنایت الدین صاحب دام الله فیضانه ملازم
عبودیت مراسم عقیدت تقدیم میرساند بوصل بار
یافتگان آستان معدلت نشان میرساند [illegible] نامه مشتمل
لطافت طبع گوهر فشان و ظرافت ذهن فیض نشان
آن هنگامه آرای تعظیم گستری و مجلس پیرای [illegible]
نشاط افزای غمزدگان و انبساط افزای [illegible]
یاد تجدید تحریر قصاید [illegible] ضمیر [illegible] میگردد
سرنامه بدر قبله حقیقی و کعبهٔ افتخار [illegible]
[illegible]

مشفق مکرمی حضرت ولینعمتی حجوی ظل الله معالی [illegible]
ملازم آرزومندی بادراک دولت قدمبوسی و حصول
سعادت جاودانه خصوص مرادات و وجهان [illegible]
بتقدیم رساند سرنامه برادر کلان جمعیت
صوری معنوی شاهد فرخنده ما بندگان اخوت پناه
عطوفت [illegible] قدر عزیزان قدردان مربی ام حبو
بحد [illegible] آرزومند [illegible] خدا آبا برکت سعادت
وار [illegible] سرنامه فرزند نهال آمالی و
اقبال ان فرزند غرهٔ ناصیه حشمت و اجلال از رشحات
عنا [illegible] عواطف مرید حیات
وحصول [illegible] الفاظی که ودادات [illegible]
بزرگان [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] گرامی



افراز نامه گرامی و علامی نوازش نامه سامی ملاطفه
ملاطفه مکاتبه شریفه ملطفه لطیفه نمیقه انیقه نامه
محبت آمیز صحیفه مودت انگیز فرد اقبال مکتوب
مرغوب محبت اسلوب وافر عنایات الطاف آرزو اشتیاق
الطاف آرزوی [illegible] آرزوی [illegible] مهربانی واقعیه و
آرزوی [illegible] و آرزوی
اخلاص اختصاص آرزوی [illegible] نامه [illegible]
[illegible]
[illegible]
صادر شده [illegible] شرف ورود [illegible]
یافته بود [illegible]
تم تمام [illegible]
این کتاب [illegible]
[illegible]

